بعون صانع مکین و مکان فضل الٰہ خلاق زمین و زمان
کاشف الحکمة
در مطبع منشی نولکشور واقع کانپور مطبوع جہانیان شد

بسم الله الرحمن الرحیم

تحمید حکیمی را سزاست که بقدرت کاملهٔ خویش از عناصر اجناس حیوانات را باشکال مختلفه آفریده و از ان قیام
نوع انسان را بتحفهٔ فاخرهٔ لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم خلعت فضیلت بخشید و افرادش را
بفحوای وفضلنا بعضهم علی بعض یکی را بر دیگری بمرتبهٔ افضل و اعلی نهاده و هر احدی را بعطائے مختصیکه
مایهٔ حیات هست بامور دینی و دنیوی دستگاه وافر داد قطعه پادشاهی که پادشاهان را ز پادشاهی
ز فیض نعمت اوست ؛ این همه عرض و طول حشمت و جاه ؛ ریزه‌ها از نوال در حسنت اوست ؛ و درود
نامعدود طبیبی را بجاست که از کلام معجز بیانش العلم علمان علم الابدان و علم الادیان علم طب را بر علم
منقول و معقول افتخاری پیداست و از قانون اسلام و ذخیرهٔ احکام او علیلان علل فتوی بجهول را
صحت کامله هویداست قطعه رسول مشرق و مغرب امام انس و ملک ؛ که بر بساط شرف شهسوار کونین است ؛
زهی بلند مکانی که در صفات و علو ؛ بهم نشانهٔ او قلب قاب قوسین است ؛ و صد هزار تحفهٔ تحیات
بر اولاد عظام و آل طاهر و ازواج کرام و اصحاب محتشم و اتباع محترم آن سید العرب و العجم نثار باد اما بعد
حقیر پر تقصیر آثم محمد سلیم المتخلص بالطبیب ولد حکیم محمد اعظم خان مرحوم خلف الصدق حکیم محمد عبد اللطیف خان
دام ظله متوطن شاه جهان آباد بر خواطر ارباب فراست و ضمائر اصحاب راست منکشف و هویدا
میگرداند که روزی دوستی از دوستان صادق و محبی از محبان واثق برای تالیف مختصری
که حاوی اکثر مسائل ضروریهٔ طب و مشتمل بر قواعد متعارفهٔ علاج که بعبارت سلیس نگاشته آید

ایماے فرمودہ عاصی اگرچہ بکرّات دران کہ ہر فرد بشر را تا زمانہ حیات مستعار ہیچ نہج استخلاص
ازان نیست پابندی میداشت اما از انجا کہ رنجانیدن دل دوستان جہل است جای معذرت
و انکار نبود لاجرم بتالیفش پرداختم و از کتب معتبرہ متقدمین و متاخرین مثل مجمع الحکمة و جامع الاسقام
و قانون شیخ الرئیس و تالیفات رازی و حل موجز و نفیسی و زبدہ و اسباب و علامات و شرح آن
و حاشیہ شرح اسباب و علامات مؤلفہ جناب حکیم محمد شریف خان مرحوم برادرزادہ جناب حکیم
اجمل خان صاحب مغفور و مخزن و تحفہ و اختیارات بدیع و مجموعہ جناب حکیم اجمل خان صاحب
موصوف کہ این ضعیف را سلسلہ فرزندی و تلمیذی بآنجناب مربوط است و تقویم الابدان و برء الساعة
و رسالہ قبریہ و علاج الامراض و حدود الامراض و فصول بقراطی و حیلة البرء جالینوس و سابوری
و زبدہ خضر و یاقوت احمر و دافع العلل و غیرہ و مسائل و معالجات بانتخاب در آوردہ بتکشیف الحکمة
کہ سال آغازش توان گفت موسوم نمودہ و دیباچہ را مزیب و مزین گردانیدم بالقاب گرامی حضور
فیض گنجور خداوند نعمت خدایگان مخزن الجود و الاحسان خورشید فلک دادبخشی و کامرانی
کوکب برج جہانبانی و کشورکشائی بہار گلزار عدل و انصاف رونق ریاض رحمت و الطاف
معدن جود و سخا منبع کرم و عطا گلشن بہار عنایت و اکرام سرو جویبار تلطف و انعام گوہر عمان
عاطفت و نوال یاقوت بدخشان عطوفت و افضال راجہ راجگان مہاراجہ دہیراج جناب
سری سوائی مہاراج رام سنگہ بہادر دام حشمتہ و ملکہ قطعہ آنکہ فیض ترحم عامش ❁ در جہان تربیت
یزدانی ❁ نوبہار نظام عالم را ❁ دست او چون سحاب نیسانی ❁ و چونکہ این بے استطاعت قلیل البضاعت را
سلسلہ ملازمت بآن بارگاہ ثریا جاہ مستغنی الاوصاف مربوط است امید واثق کہ این مختصر منظور نظر
اکسیر اثر حضور لامع النور محتشم الیہ گردد و التجا از مبصران جواہر زواہر علوم و فنون آنست
کہ اگر بمقتضاے فعل الانسان لا یخلو عن الخطاء و النسیان جاے سہو و خطا راہ یافتہ باشد
معاف فرمایند بیت بپوش گر خطاے رسی و طعنہ مزن ❁ کہ ہیچ نفس بشر خالی از خطا نبود ❁
و این کتاب مشتمل است بر یک مقدمہ و سہ قانون و یک خاتمہ و من اللہ توفیق الاتمام مطلوب
مقدمہ در حد طب طب علمیست بقوانین کہ شناختہ میشود ازو احوال بدن انسان
از جہت صحت و مرض تا کہ حفظ صحت کند در وقت موجود و استرداد آن در حالت زوال
و موضوعش بدن انسان است و منقسم میشود بعلمی و عملی پس علمی آنکہ گفتہ شود در طب کہ
اقسام حمیات سہ اند و امزجہ نہ و عملی آنکہ گفتہ شود در طب کہ ورا اورام حارہ و اسباب

گذاشتن برو در ابتدا ازواوع لفظ میگویند هر دو قسم را بپای نسبتی علمی و عملی وازین نسبت
این هر دو بعلم طب است وطب علم است پس مغائرت نیست درمیان منسوب ومنسوب الیه
ولازم مے آید نسبت شئے بنفس شئے واین محال است جواب مراد از علمی بعلمی است
یعنی شناختن علم عمل مثل علم لقصد و مراد از عملی نفس عمل است مثل فصد کشادن وداغ دادن
پس وقتیکه غریب ثابت شد نسبت کردم علمی را بعلمی وعملی را به نفس عمل **قانون اول**
در قواعد طب مشتمل برد و مقاله **مقاله اول** در قواعد قسم نظری وآن مشتمل است
بر سه اجزا **جزو اول** در اسباب وآنها چهار اند مادی وصوری وفاعلی وغائی و وجه حصر
قریب ذکر خواهد یافت پس اسباب مادی صحت آن اسباب اند که حاصل میشود بآنها
صحت بدن انسان وازان انچه بسیط اند ارکان اند وآنانکه مرکب غلیظ اند اعضا اند
وآنانکه لطیف اند ارواح اند وآنانکه متوسط اند اخلاط اند واسباب صوری برای صحت مزاج
وقوی والتیام اعضا است واسباب غائی برائے صحت افعال اند واین هر سه اسباب را
امور طبیعیه نامند زیرا که طبیعت بمنزلہ مکین است وبدن بمنزله مکان وبغیر این هر سه اسباب
وجود بدن محال ونسبت مکین بمکان ضروری است از حیثیت این امور بطبیعت منسوب کردند
وبقول بقراط طبیعت قوت مدبرہ بدن است بلا اراده وشعور واسباب فاعلی برای صحت
چند امور اند پس اگر صادر شوند بر وجه اعتدال موجب صحت اند واگر بر وجه عدم اعتدال صادر شوند
موجب مرض اند وباید دانست که اگر محتاج اند بآن امور جمیع افراد انسان در جمیع ازمنه
پس آن اسباب ضروریه اند واگر محتاج اند بآنها بعض افراد در جمیع ازمنه پس اجناس اند
واگر محتاج اند در بعض ازمنه جمیع افراد آن انسان اند واگر محتاج اند در بعض ازمنه
بعض افراد آن عادات وصناعات اند واگر محتاج نیند بسوی آنها بعض افراد ونه جمیع
افراد در بعض ازمنه آنها اسباب غیر ضروری اند بدانکه اسباب غیر ضروری گاہے مفاد طبیعت باشند
وگاہے غیر مفاد چنانچه مفصل بیان مے یابند اما ارکان وآن اجسام اربعه بسیطه واجزاء اولیه
برائے مو الید اند وهر یک ازان یا متوجه مرکز است یا متوجه محیط وبر تقدیرین یا طالب غایت بود
یا طالب جهت انچه طالب غایت جهت محیط است آن آتش است وانچه که متوجه جهت
محیط است آن باد است وانچه متوجه جهت مرکز است آن آب انچه که طالب غایت
مرکز است آن خاک است وهر واحد دو کیفیت دارد یکے کیفیت فاعله دوم منفعله

پس کیفیات فاعله حرارت و برودت اند و کیفیات منفعله رطوبت و یبوست بدانکه حرارت
و برودت در ضد خود و نیز در رطوبت و یبوست فعل میکند و رطوبت و یبوست در ضد خود
فعل میکند لیکن در حرارت و برودت فعل نمیکند ازینجهت حرارت و برودت را کیفیات فاعله
و رطوبت و یبوست را کیفیات منفعله نامند و برای هر عنصر تعریفی مختص ست تعریف آتش
نار جسمیست بسیط عنصری لطیف و خفیف و گرم و خشک حیز آن زیر فلک قمرست تعریف هوا
باد جسمیست بسیط عنصری لطیف خفیف گرم و تر حیز آن زیر کرهٔ آتش تعریف آب نار
جسمیست بسیط عنصری جامد ثقیل سائل از حرارت آفتاب سرد و تر حیز آن زیر کرهٔ هوا و دلیل
بر جامد بودن آب اینست که چون حرارت آفتاب زائل شود آب منجمد میگردد و تعریف ارض خاک
جسمیست بسیط عنصری جامد ثقیل سرد و خشک حیز او وسط کل و بدانکه اطبا دلیل آورده اند
بر حرارت آتش که آتشیکه نزد ماست حرارت او ظاهرست لیکن نار بسیط که در حیز خود ست و باعتبار
این اولی خواهد بود و دلیل بر یبوست آن نگاهداشتن شکل صنوبری و نه قبول کردن شکل دیگر
مربع یا مثلث وغیره را و دلیل بر حرارت هوا از خفت و لطافت او ست و دلیل بر رطوبت او
سهل قبول کردن شکل دیگر را و سهل گذاشتن او را ست سوال هوا اگر گرم است ابدان مایان را
چرا سرد محسوس میشود جواب هوا اگرچه گرم است لیکن بنسبت ابدان مایان را سرد بسبب رطوبت
سرد محسوس میشود دلیل بر برودت آب و خاک ثقالت و کثافت آنها است و دلیل
بر رطوبت آب سهل قبول کردن شکل و بر یبوست خاک عسر قبول شکل و چون کلام فارغ شدیم از تعریف
ارکان شروع میکنیم کلام در اثبات ترکیب مرکبات یعنی موالید که از ارکان پیدا میشوند

فصل در اثبات ترکیب مرکبات از عناصر بدانکه خلقت حیوان کامل الخلقت حاصل میشود
از منی و منی حاصل میشود از دم و او حاصل میشود از غذا و غذا بر دو قسم است حیوانی و نباتی
پس حیوانی حاصل میشود از نباتی و نباتی حاصل میشود در اصل خلقت از مادهٔ معادن و مادهٔ
معادن حاصل میشود از تشابه بخار و دخان و دخان و بخار حاصل میشود از امتزاج
عناصر زیرا که بخار اجزای هوائیه اند مخلوط میشوند با آنها اجزای صغار مائیه که از لطافت حرارت میشوند
و دخان اجزای ناریه اند که مخلوط میشوند با آنها اجزای صغار ارضیه که بحرارت لطیف میشوند

فصل در حدوث موالید بدانکه موالید بقول جمهور سه قسم میشوند و صاحب جمع الحکمة
می نویسد که آنها چهار اند اول معادن و او منحصر اند در پنج قسم [illegible]

سوم اجسام منطرقه چهارم اجسام مشتعله پنجم اجسام ملحیه پس بدانکه وقتیکه بخار و دخان در ارض محتبس
میشوند آن وقت اختلاط ملی یا بنا بر هر دو اجسام با اختلافات مختلفه فی الکیفیت والکمیت پس اگر وقت
اختلاط دخان بر بخار غالب افتد پیدا خواهد شد ملح و زاج و کبریت و نوشادر و اگر بخار بر دخان غالب آید
پیدا خواهد شد یاقوت و زیبق و زرنیخ و از اختلاط زیبق و کبریت هفت اجسام منطرقه متولد میشوند ذهب و
فضه و نحاس و حدید و رصاص یعنی سرب و قلعی دوم نبات سوم حیوانات پس وقتیکه حاصل خواهد شد
اعتدال در ماده معدن زیاده ازان اعتدال که در ماده معدن موجود بود آن وقت ماده مذکوره
مستعد خواهد شد بقبول نفس نباتی و حاصل خواهد شد در وقت غاذیه نامیه مولده و حادث
خواهد شد از و نبات ملحق مزاج معدن چنانچه ظاهر است از شجر مرجان که ماده مرجان حجر است
بدلیل آنکه بعد مرور مدت کثیره از رسیدن حرارت شمس بسبب رجوع اصل خود مستحیل بحجر میشود و هرگاه
که حاصل خواهد شد اعتدال در ماده نبات زیاده ازان اعتدال که در ماده نبات موجود بود آن وقت
ماده مذکور مستعد خواهد شد بقبول نفس حیوانی و حاصل خواهد شد در وقت مدرکه و محرکه پس حاصل خواهد شد
از و حیوان موافق مزاج اصل آن چنانچه شیخ الرئیس میگوید که ضفدعی را دیدم که نصف حجری و
نصف ارضی بود بعد مدت مدیده تمام جسمش لحمی گشت و بدانکه حیوانات دو گونه پیدا شوند از ماده
اجسام مشتعله حیوانات که مدت حمل شان طویل و عمر دراز است از ماده اجسام حجریه و حیوانات که
اجسام آنها پشم نیست از ماده زیبق و حیوانات که لحم شان لذیذ و عمر قصیر است از اجسام ملحیه
حیوانات که بار گران می بردارند مثل شتر و ثور از ماده اجسام منطرقه متولد شده اند وقتیکه حاصل
خواهد شد اعتدال در ماده حیوان زیاده ازان اعتدال که در ماده حیوان موجود بود آن وقت
ماده مستعد خواهد شد بقبول نفس ناطقه و حادث خواهد شد انسان چهارم مرکبات ناقصه
بدانکه هرگاه که حرارت شمس واقع خواهد شد بر سطح ارض از و بخار یا دخان یا هر دو مرتفع خواهد شد
اما بخار پس اجزاے مائیه آن بسبب شدت حرارت شمس اگرچه تحلیل و نه مستحیل بهوا شوند اگر
اجزاے مائیه تحلیل نشوند و بخار بسوی فلک مرتفع شود پس اگر رسد در طبقه زمهریر و در طبقه مذکور
برد قوی باشد پس اگر قبل از سحاب شدن برد بآن رسد نازل شود ثلج و اگر بعد رسد نازل شود
ژاله و اگر در طبقه مذکور برد قوی نبود و بخار کثیف مجتمع و متقاطر گردد و بخار مجتمع مسمی بسحاب شود
و متقاطر بمطر و اگر بخار قلیل بود و بسبب قلت در طبقه مذکور نرسد پس اگر از برد شب جامد گردد مسمی شود
بصقیع و اگر جامد نگردد و را طل خوانند و اگر بخار کثیر بسته گردد مسمی شود بسحاب اگر بسته نشود نام نهاده شود

بعضی اما دخان هرگاه مرتفع شود بطرف خود بخار گردد در میان سحاب پس انچه از و بلند شود
باعلای ورد سحاب را و از زور پیدایش انچه آواز هولناک پدید آید رعد است و انچه از حرکتش
روشن گردد برق باشد و بعض اوقات دخان مشتعل بسبب کثرت امتزاج اجزای ارضیه
بر زمین میافتد و بصاعقه موسوم میگردد و گاه دخان لطیف رطوبت در حیز نار رسیده
مشتعل گشته تحلیل بنار میشود والا اول بطرف اعلی آن روشن میگردد و بعده رفته رفته بطرف آخرش
پس هرگاه اجزای ارضیه او بنار خالص تحلیل میشوند از نظر غائب میگردد لیکن دخان غلیظ
تا هر زمانی که او باقی بر غلظت خود ظاهر خواهد ماند و از نظر غائب نخواهد شد و این دخان نار رشیده
شهب میشود اکثر شهاب و بصورت کواکب دمدار و گیسودار و بصورت نیزه با و حیوانات شاخ دار و غیره
هویدا میشود و گاه دخان در حیز نار نمی رسد و منقلب بهوا میگردد اما وقتیکه بخار و دخان باهم مرتفع شوند
پس اگر غالب بود بخار بر دخان و وردی حرارت معتدل اکثر کند و حاصل شود حلاوت پیدا خواهد شد
ترنجبین و اگر دخان بر بخار غالب بود پیدا خواهد شد شکر تیغال و اگر هر دو برابر باشند پیدا شود
شیرخشت و بعد از آن وقتیکه بخار قلیل بارض محتبس شده میل بطرف جهت خواهد کرد و از برودت ارض
سرد شده منقلب باب خواهد گشت و اگر بخار کثیر که گنجایش در ارض نداشته باشد میل جهت خواهد کرد
انشقاق ارض لاحق شده چشمه های آب جاری خواهند شد و اگر بخار غلیظ در ارض کثیف عدیم المسام
خواهد بود که بخار نفوذ نتوان نمود پس بوقوع صورت کذائی هرگاه جمع خواهد شد بخار و میل بطرف
جهت خواهد نمود حادث شد زلزله صورت خواهد بست و اگر بخار بسیار قوی خواهد بود انشقاق ارض
بعمل رسیده آواز هولناک و ظهور شعله های نار حادث خواهد گشت اما اعضا و آن اجسام اند که
متولد میشود از اول مزاج اخلاط چنانچه اخلاط از اول مزاج ارکان و منقسم شده اند برئیسه و غیر رئیسه
و غیر رئیسه منقسم شده اند بخادم رئیسه و غیر خادم رئیسه و خادم رئیسه منقسم میشوند بدو قسم مهیئی و مودی و
و غیر خادم رئیسه منقسم میشوند بدو نوع مرؤسه و غیر مرؤسه پس رئیسه آنست که مبادی قوتها باشد و بسوی
او حاجت بود در بقای شخص یا در بقای نوع و مهیئی اوست که چیزی را مهیا نماید برای قبول
فعل مخدوم خود و مودی آنست که چیزی را که مخدوم در وی فعل کرده باشد او را از وی نقل کرده بسوی دیگر
اعضا که قابل آن چیز اند برساند و مرؤسه اعضا اند که جاری میشود بسوی آنها قوت از
اعضای رئیسه و غیر مرؤسه اعضا اند که بسوی آنها قوتها از اعضای رئیسه جاری نمی شود و بعضی
در ذاتهای ایشان بالاستقلال قوت غریزی قائم است کامر تغذیه از و تمام میشود پس بدانکه

آنانکه استخوان گویند دلیل می آرند که اگر عصب بودی از سائیدن و تراشیدن آن الم پیدا شدی
و آنانکه عصب گویند دلیل بر اثبات دعوی خود می آرند که اگر استخوان بودی از شکستگی عذر نشدی
لیکن حق آنست که دندان استخوان اند و الیاف عصبهای دماغی که در بیخهای شان منبسط و
پیوسته اند بباعث مشارکت الیاف آنها را حس حاصل می آید اما عنق مرکب است
از هفت عظام که آنرا فقرات عنق نامند اما ترقوه از دو عظام مرکب است اما صدر موافق تحریر
متقدمین مرکب است از هفت استخوان و در آخر شان قریب بفم معده عظم غضروفی مستدیر الاسفل
است که بعظم الخنجری مسمی باشد لیکن مؤلف باطفال موافق قول مذکور مشاهده نمود و بجوانان بعدد
چهار استخوان مرکب یافت که سه از آن استخوان طویل بودند و یکی بقسم معده مستدیر الشکل منحنی الاسفل
اما ظهر مخلوق است از دوازده فقره و بیست و چهار ضلع که از طرفین بفقرات مرکوز اند اما قطن
مرکب است از پنج فقرات اما عجز موافق قول اطبای متقدمین مرکب است از سه فقرات و بفقرات عجز
و عظم مسمی به عظم عانه پیوسته اند که اطراف [illegible] شان باسمای مخصوصه موسوم اند پس جهت قدام
مسمی است بعظم عانه و جهت خلف مسمی است بعظم الورک و جهت وحشی مسمی بحجامه و جهت انسی مسمی است بحقه الورک
لیکن مؤلف بجای فقرات عجز در جوانان فقره واحد کلان که مرکب از شش فقرات بود الا در میان آنها
درزی و فصلی نبود بخلاف فقرات دیگر و باطفال بجای فقرات عجز فقره واحد کلان مرکب از شش فقرات
که در میان آنها درزها بودند اگرچه جدائی شان کما حقه مثل فقرات دیگر محسوس نبود مشاهده نمود
اما عصعص مخلوق است سه فقرات اما دست مرکب است از کتف و عضد و ساعد و رسغ و کف
و پنج اصابع پس برای کتف عظمی واحد مخلوق است همچنین برای عضد عظمی واحد و ساعد
مؤلف است از دو عظم و آنرا زند اعلی و زند اسفل نامند و رسغ مؤلف است از هشت عظم و کف
مؤلف است از چهار عظم و پنج اصابع مؤلف اند از پانزده عظم اما پا مرکب است از فخذ و زانو و ساق
و قدم و رسغ و مشط و پنج اصابع پس عظم فخذ بزرگتر از استخوان تمامی بدن است و بر سر زانو عظمی
مستدیر الشکل که آنرا کاسه زانو خوانند مخلوق است و ساق مرکب است از دو عظم که اول را قصبه
صغری و قصبه کبری نامند و قدم از عظم زورقی و عقب و کعب و زورقی مرکب است و رسغ مرکب است
از سه استخوان و مشط مرکب است از پنج عظام و پنج اصابع مخلوق اند از چهارده عظام اما غضروف
و او عضویست شبیه بعظم لیکن الین از وی و صلب از سائر اعضا و فائده او اتصال عظام است
و عظم تا که بهیج استخوان [illegible] نماند و قائم مقام عظم است در عضوی که عظم در آن مفقود است و کیفیت [illegible]

در بدن انسان چنانچه مؤلف مشاهده نموده بدین تفصیل اند برای هر دو گوش دو غضروف
و برای اجفان هر دو چشم چهار و برای بینی شش و برای حنجره و قصبه ریه سی و پنج غضروف
و برای قاعده قلب یک غضروف و بر راس اضلاع بیست و چهار غضاریف و بر فم معده یک عظم
مسمی بعظم خنجری و برای فقرات عصعص سه غضروف و در مفاصل جمیع استخوان و درمیان فقرات
دو صد و شش غضاریف اند اما عصب پس او عضویست سفید رنگ صلب بشکستن قبول نمی کند
فائده آن بالذات حس و حرکت است و بالعرض تشدید اعضا و اعصاب منقسم میشوند بدو قسم
قسم اول از دماغ رسته و آن هفت زوج اند و قسم دوم از نخاع رسته و آن سی و یک زوج و یک فرد است
و پوشیده نماند که از اعصاب دماغی اعضای عالیه را حس و حرکت حاصل است و حس و حرکت
اعضا سوای عنق را از اعصاب نخاعی و بدانکه اعصاب حس از مقدم دماغ و اعصاب حرکت
از موخر دماغ رسته اند سوال ازین ثابت شده که حس و حرکت اکثر اعضا متعلق بدون
از اعصاب نخاعی است نه از اعصاب دماغی پس باید که وقت فساد دماغ فتوری در حس و حرکت
اعضا که در آن حس و حرکت از اعصاب نخاعی است راه نیابد و حال آنکه در صرع و سکته بخلاف آن
بظهور میرسد جواب حس و حرکت چه در اعصاب دماغی و چه در اعصاب نخاعی از روح
نفسانی است و محلش دماغ است پس ظاهر است که چون در اصل مبدا رسته افتد روح مذکور
بسوی اعصاب نافذ نشود و بالضرور در حس و حرکت سائر اعضا فتور راه یابد اما عضله مؤلف است
از الیاف عصب و وتر و رباط و شظایا که با هم منسج گشته است و فرج که درمیان آنها واقع شد
بلحم احمر مملو است و غشا بر محیط شده و فائده او تحریک اعضا بواسطه تشنج و استرخا از معاونت
اوتار و فائده دیگر آنکه حبس حرارت غریزی در بدن و ستر استخوان می نماید و جمله عضلات بدن
انسان صاحب مجمع الحکمة مینویسد که پانصد و نه اند و گویند که پانصد و نوزده اند و گویند
که پانصد و هفده اند و گویند که پانصد و بیست و نه اند و گویند که چهار صد و نود و نه اند لیکن
مؤلف آنچه مشاهده نموده بدین تفصیل است که برای سر دو عضله و برای چشم راست هفت
عضله چهار برای حرکت بهر چهار طرف و سه برای گردش چشم و چشم چپ همچنین هفت و برای اجفان هر دو
چشم شش و برای بینی چهار و برای لب بالا سیزده و برای لب زیرین سه و برای هر دو رخسار
ده و برای هر دو گوش شش و برای زبان ده و برای حلقوم ده و برای عنق سی و چهار و برای
مری ده و برای حنجره ده و برای صدر بیست و در میان کل اضلاع شش و بالای معده پیچیده

و برای مقعد شانزده و برای کتفین دوازده و برای عضدین هشت و برای ساعدین چهار
و برای ظهر و بیضتین پنجاه و برای فخذین سی و دو و برای ساقین بیست و شش و برای قدمین
بیست و چهار اما غشا جسمیست عصبانی یا رباطی یا متولف از هر دو عریض شدید الرقه
صلب القوام سفید رنگ عدیم الحرکت فائده آن ستر و نگاه داشتن هیئت اعضا و نیز
تشدید آن و حبس حرارت غریزی نماید فائده آن بخشیدن حس در اعضاء عدیم الحس
اما وتر جسمیست شبیه بعصب و از اطراف عضله می روید با عضاء متحرکه برای حرکت دادن ملاقی
میگردد اما رباط جسمیست شبیه بعصب سفید رنگ صلب زیرا که از عظم می روید و حس ندارد
و فائده آن وصل کردن عظمی را بعظمی و عضوی را بعضوی اما شرایین عروق متحرکه مجوفه اند
که از بطن ایسر قلب رسته و از لیف عصب مخلوق اند و آنرا حرکتیست انبساطی و انقباضی بسبب
روح و حس و حرکت ندارد و در جوف آنها روح کثیر و دم قلیل است و فائده آن رسانیدن روح
از قلب بجمیع بدن و جمیع شرایین دو طبقه دارند الا شریان وریدی که یک طبقه دارد و بریه رفته اما
اورده عروق مجوفه ساکن اند که از لیف عصب مخلوق اند و از حدبه مقعر جگر رسته و در جوف شان
دم کثیر و روح قلیل است و حس ندارد و فائده آن رسانیدن روح طبعی و دم از جگر بجمیع بدن
و جمیع اورده یک طبقه اند الا ورید شریانی که از جگر بقلب رفته دو طبقه دارد اما شعر منفعت آن
که فضول از بدن بباعث آن مندفع میشوند پس بعض از آن برای زیب بدن اند مثل شعر راس و لحیه
و بعض برای منفعت و هم برای زیب بدن اند مثل اجفان و صاحب مجمع الحکم می نویسد که مثل ناخن
بعد موت نیز می رویند و کیفیت خلقت شعر چنین است که بخار دخانی که اجزاء مائیه او تحلیل شده باشد
و قدری که تماسک اجزای ارضیه بدان تواند شد در آن بماند پس چون بمسام در آید و زمانی شایسته
در و محتبس بماند و قرار پذیرد از تحلیل شدن بکیفیت غیر باقی لهذا بخار یکه منعقد میشود و موسوم میگردد
بماده شعری و چون رطوبت بدن لزج و چرب باشد و از عقب امداد رسد از قوت دافعه ماده مذکور
دراز شده بر می آید و جائی بخار نافذ و مسام بدن فراخ شود یا تنگ گردد لیکن زمان شایسته محتبس نماند
که منعقد گردد یا محتبس ماند الا کیفیت وی از سوء مزاج مبدل بکیفیت غیر ملائم شود پس بدین صورت یا
قلت تولید مو صورت خواهد بست یا مطلقا متولد نخواهد شد و بدانکه عدم تولد موی بر رسام بچند سبب است
اول آنکه ماده آن قلیل بود یعنی بخار دخانی کمتر متولد شود بسبب نقصان حرارت غریزی و نرسیدن
لحیه در اطفال و زنان ازین سبب است دوم آنکه چون که ماده بخار دخانی است که متولد شود

و دیگر شریان عظیم که اصل جمیع شرائین است طالع شده و در میان بطنین قلب منفذ نیست
بشکل قمع جهت تلطیف دم که از بطن ایمن بایسری رود که آنرا دهلیز القلب خوانند و از هر دو طرف
قلب قریب بقاعده آن دو موضع دخول نسیم است و زایده اند که بر وقت انقباض قلب مسترخی شوند
و بر وقت انبساط کشیده می گردند و آنرا اذنین القلب خوانند اما ریه عضویست مرکب
از لحم سخیف زردی اللون و وریدات و حس ندارد ولیکن غشای قلیل الحس برو محیط است و شکل آن چون
اسنان است و بر دو حصه منقسم گشته بطرف یمین و دیگر بطرف یسار حصه یمنی به سه شعبه منقسم گشته
و حصه یساری بدو شعبه و مجموع پنج گرد قلب بر آمده و فائده آن ترویح قلب است بوسیله جذب هوا
و استحاله هوا حسب مزاج قلب می نماید و دفع بخار دخانیه می کند اما قصبه ریه عضویست مزاری شکل
مرکب از غضاریف بدوره که دوائر آن غیر تامه اند و برو غشائیست محیط و محلش قدام مری است
و فائده آن حصول تنفس اما حنجره عضویست غضروفی مرکب از سه غضروف یکی از انها پیش
که مسمی بدرقی و دو دیگر از خلف مری اند یکی را نام نیست الا آنرا باسم لا اسم له میخوانند
و دیگری را مکبی گویند زیرا که بوقت خوردن طعام و نوشیدن بر منفذ قصبه می افتد که در ریه
نرود و این هر دو غضروف کوچک تر اند اما لهات عضویست لحمی صنوبری شکل فائده او منع
نمودن هوا از دخان و غبار است و بصوت مدد می بخشد اما دیافراغمه عضویست مولف از جوهر
لحم و غشاء و از اعصاب حس و حرکت و فائده او آنست که صدر را بر انبساط و انقباض مدد می بخشد
و در میان آلات نفس و غذا حاجز است اما لسان عضویست مولف از لحم سفید و عصب و اعصاب
و شرائین و اورده و غشائیکه متصل است بغشاء مری و در اصل او قطعه غدودی اند فائده او
تقلب طعام و مدد بخشیدن بر بلع و قوت تکلم باو حاصل می آید اما لوزتین دو جسم لحمی عصبی
غدودی اند که اصل زبان رسته و فائده آنها منع هواست از آنکه دفعة نفوذ کند اما شفتان
عضویست مخلوق از عصب و عضلات و شرائین و اورده و فائده آن مدد دادن
بتکلم و حفظ ممضوغ و ستر دهن است اما مری عضویست مخلوق از لحم و غشاء و از ابتدای
حلقوم ابتدا نموده بعد تمام اقص منتهی میشود و موضعش خلف قصبه ریه است اما معده جسمیست
مستدیر الشکل مولف از لحم و شرائین و اورده و عصب و دو طبقه دارد طبقه داخلی آن
عصبانی است و طبقه خارجی لحمی و معده از طرف خلف بفقار و از طرف یمین بکبد و از طرف
یسار بطحال مربوط است و فم او مقابل بعظم خنجری است که این عظم از لحم معرا است

و در قعر معده مائل بطرف یمین قدری لحم است و فائده آن هضم غذاست اما کبد عضویست
رئیس هلالی شکل مرکب از شرائین و اورده و لحم حس ندارد لیکن غشاء رقیقی حساس بر وی محیط است
و رنگش شبیه بدم جامد و محلش جانب ایمن و محدب او برباطات قویه با اضلاع خلف مربوط است
و مقعر او بمقعر معده پیوسته و از مقابل حجاب سینه ابتدا کرده و تا خاصره منتهی شده و پشت
رگهای اورده و مبدا روح طبیعی است و فائده آن تولید اخلاط اربعه و آن پنج زوائد مثل
انگشتان است که بآن بمعده مشتمل گشته چنانچه کسی چیزی را با انگشتان می‌گیرد و از مقعر جگر رگی رسته
که آنرا باب گویند بعضی از وی در نفس کبد منشعب شده و بعضی جهت تغذیه بیرون آمده و آنرا
ماساریقا نامند و بعضی از امعاء غذای لطیف جذب کرده و در شعب داخل جگر گردانند
تا نضج یابد و از محدب کبد رگی رسته که آنرا اجوف نامند بعضی از شعب وی جهت تغذیه هم
در نفس کبد متفرق شده و آنچه از وی خارج شده اصل اورده است و بدو قسم منقسم شده قسمی
منشعب گشته باعلی بدن صاعد است و قسمی باسافل شده باسفل بدن متفرق گردیده اما طحال
عضویست سیاه رنگ مرکب از اورده و شرائین و لحم و غشاء حساسه بر وی محیط اگرچه بذات خود
حس ندارد و محلش درمیان اضلاع خلف معده و محدب آن مماس باضلاع و مقعر آن
مماس بقعر معده و آن ظرف سوداست و فائده آن جذب کردن سودا از کبد و دو مجری
دارد یکی متصل بکبد جهت جذب سودا و دیگری متصل بقعر معده است انصباب سودا را و اما
مراره عضویست عصبانی ظرف صفرا که بکبد پیوسته و از وی رگی بیرون آمده منقسم بدو قسم شده
قسمی بمجاری صائم برای رسانیدن صفرا متصل شده و قسمی بقعر معده برای انصباب صفرا
متصل گشته و فائده آن جذب کردن صفراست از کبد اما امعاء اجسام اند عصبانی
مؤلف از شرائین و اورده و عصب و لحم و اکثرش شش عدد اند یکی اثنا عشری که متصل بقعر
معده است دوم صائم سوم دقیق و این هر سه را امعاء دقاق و عالیه نامند چهارم اعور
پنجم قولون ششم مستقیم و این سه را امعاء غلاظ و سفلی نامند و فائده آن دفع ثقل طعام است
اما کلیه عضویست مؤلف از لحم غلیظ صلب قلیل الحس و اورده و شرائین و عصب و بشکل
نصف دائره مخلوق است که در بدن دو عدد یکی بجانب راست و دیگری بجانب چپ
می‌باشد حس ندارد لیکن غشاء حساسه بر وی محیط است و فائده آن جذب کردن بول است
از کبد و جاری کردن آن بسوی مثانه اما مثانه کیسه عصبانی است مؤلف از شرائین

بواسطه بیاض جواهر آن سفید رنگ میشود چنانچه دم طمثی در پستان زنان منی و در انثیین ایشان شده
استعداد تولید پیدا می نماید و انثیین مردان خارج و بزرگ میباشند و انثیین زنان عریض صغیر و پوشیده
اما قضیب مرکب است از اعصاب و شرائین و اورده و عضلات و خلل و مملو است بلحم قلیل
و او بعظم عانه متصل است و رطبیست و فائده آن ایصال ماده برحم باشد و حس بسیار دارد و سبیل شقه
آن و طول آن مثل اقل از شش انگشت صاحبش و زیاده از دوازده انگشت نباشد و غلظ آن سه انگشت کثرائین
آن بیج و اورده آن بهم و تجاویف بیج ممتلی شوند اما رحم جسمیست عصبانی ذی عنق تا بفرج منتهی میگردد
و در اصل آن دو انثیین اند و از سره ابتدا کرده و فائده آن قبول حمل است و دو طبقه دارد و مشابه
بقضیب است و طولش کم از شش انگشت صاحبه خود و زیاده از دوازده انگشت نباشد و فوهات عروق
بدو متصل شده اند برای فضله طمث و تغذیه جنین و مجری دارد محاذی بفم فرج جهت خروج جنین و فضول
منویه و بر فم آن غشائی است رقیق که ازاله بکارت بآن کنند و رحم در ایام حمل فراخ تر گردد و فضله طمثی
در حالت حمل غذای جنین میشود و رحم را انجذاب منی شوق مفرط است و از آن جهت بوقت مجامعت
فم خویش کشاده مائل بطرف فرج میگردد کیفیت تولد جنین بدانکه وقتیکه نطفه در رحم قرار گیرد
پس تا وقت تمام شدن خلقت جنین شش احوال متغیر میشود و آنرا حالات سته نامند حالت اول آنکه
حاصل میشود در وی غلیان و بروز سوم یک نقطه در وسط آن پیدا میشود که آن نقطه قلب است و بروز چهارم
نقطه بالائیش پیدا آید و آن نقطه دماغ است و بروز ششم نقطه دیگر بطرف یمین ظهور می یابد و آن جگر است
و بروز هفتم نقطه چهارم که محیط بر مجموع میباشد مسمی بشیمه ظاهر میگردد و به نطفه موسوم میگردد و در نحوه
اختلاف است اطبا را در آنکه اول از همه اعضا کدامی عضو متکون میشود معلم اول گوید که چیزی
که اول تکون یابد قلب است زیرا که معدن حرارت غریزی و محل روح قرار یافته و بتردیدش
صاحب مجمع الحکمت مینویسد قوله غلط المعلم فی ذلک لان القلب عضو لحمی بالاجماع و الاعضاء
اللحمیة متاخرة فی الوجود انتهی و بقراط گوید که اول دماغ متکون میشود زیرا که محل روح نفسانی و مبدء
اعصاب است و رازی میگوید که اول جگر متکون میگردد زیرا که محل تولد دم است و بدونش نمو جنین
و تغذیه آن محال است و نزد بعضی سره متکون میشود و حالت دوم آنکه ظاهر میشود خطوط و عروق
در وی و متغیر میگردد بسرخی و جاری میشود از راه سره دم طمثی بآن و این حالت تمام میشود
در چهار روز حالت سوم آنکه علقه گردد و این حالت در شش روز اتمام یابد حالت چهارم آنکه
[illegible] صلب گردد و ترشح دم طمثی و استعداد برای صورت حیوانی حاصل آید و این تمام میشود

در دوازده روز حالت پنجم آنکه اعضای اصلیه متولد شود و مزاج ذکوری یا انوثی حاصل گردد و این
تمام باشد و در سه روز حالت ششم آنکه تمام خلقت حاصل آید و عروق و مجاری و مفاصل ظهور یابد
و این تمام میشود در پنج روز و بعد از آن جمله در هفتاد روز جنین لباس لحمی می پوشد و بعد نود روز
روح حیوانی متولد میشود و بعد نود و شش روز قدری روح حیوانی بطرف کبد میرود و بعد
صد روز روح حیوانی قادر است در دماغ میرسد و جنین بواسطه حرارت بی اراده حرکت میکند
و درین وقت حکم جنین مثل شخصی بود که هم در خواب و هم در بیداری باشد و بعد ازین حاصل
میشود قوت کامله و جنین حرکت باراده کند و بدانکه حالات مذکوره در ذکور بمدت قلیله و در اناث
بمدت دراز تمام میشوند پس خلقت ذکور در هفت و سی روز تا چهل روز اتمام می یابد و خلقت اناث
در چهل روز تا پنجاه و طفلی که در ماه هفتم یا نهم یا زیاده از آن متولد شود زنده ماند بخلاف هشتم اکثر میمیرد
بعض اوقات در رحم دو جنین یا اکثر از آن متکون می شوند چنانچه شیخ الرئیس در شفا گوید که زنی را
از شکم پنج جنین برآمدند و آنرا دو سبب اند یکی آنکه از اختلاف انزالین بواسطه حرکت مجامعین
واقع شود دوم آنکه از دو جماع یا زیاده از دو جماع شود پس علامت سبب اول متولد شدن
دو جنین یا زیاده در یک روز است و علامت سبب ثانی متولد شدن دو جنین یا زیاده
بتقدم و تاخیر روز ولادت است اما ارواح اجسام اند لطیف بخاری که از اخلاط محموده متولد شده
و بواسطه شرائین بتمام بدن منتشر میشوند و آن منقسم میشوند بسه قسم یکی روح حیوانی که معدنش
قلب است دوم روح نفسانی که محلش دماغ است سوم روح طبیعی که محلش جگر است و بدانکه چون
از روح حیوانی قدری بدماغ رسد بروح نفسانی موسوم گردد و چون قدری از نفسانی بجگر آید
روح طبیعی گردد اما اخلاط جسمیست رطب بالفعل قابل تبدیل و مستحیل میگردد طبیعی آن غذا
در اول استحاله و قید رطب بالفعل برای آن نموده شد که تا وهم نشود که صفرا و سودا که یابس اند
آنرا اخلاط نباید گفت زیرا که مراد ازین یبوست یبوست بالقوه است نظر خون را که از بلغم و سودا
که از احتراق اخلاط پیدا میشود خلط نباید گفت زیرا که در تعریف اخلاط اولیه استحاله
جواب اولیه باعتبار نوعیت در خون که متولد از بلغم میشود و سودا که از احتراق اخلاط میشود
پس چگونه خلط گفتن نشاید و بدانکه چون غذا وارد بدن گردد پس تا وقتیکه جزو تمام اعضا
شود بچهار استحاله مستحیل میگردد و هریک را ازین استحاله هضم نامند هضم اول از زبان مفتوح است
تا وقتیکه در معده قرار گیرد و آنرا کیلوس گویند کثیفش براه امعا مندفع گردد که براز است

و لطیف آن براه ماساریقا بکبد میرسد و هضم دوم در جگر است و آن نضج کیلوس است
که آنرا کیموس خوانند و ازین نضج حاصل میشود شئ مانند رغوه و او صفرا است و شئ شبیه رسوب
و او سودا است و شئ مصفی و او دم است و شئ خام و آن بلغم است و فضله این هضم براه گرده
و مثانه که بول است مندفع گردد و لطیفش بعروق میرود و هضم سوم در عروق است و عبارت
از استحاله اخلاط باعضا و آن را رطوبت ثانیه گویند و این از دو نوع خالی نیست یکی آنکه
فضول بود و بدن را ازو حاجت نیست و آن قائم مقام اخلاط غیر طبیعی است و اخراجش مفید
دوم آنکه بدن را باو حاجت بود و آن بر چهار قسم است یکی آنکه در عروق صغار رود و قابل منجذب شود
دوم آنکه مستحیل شود بجوهر عضو بسبب مزاج و مقصود از هضم سوم همین است سوم آنکه بمنزله طل یعنی شبنم
در اعضا منتشر است چهارم آنکه التیام و التصاق اعضا باو است هضم چهارم در اعضا است و آن
عبارت است از استحاله رطوبت ثانیه قابل تغذیه پس بدانکه تمام هضم تمام میشود در دوازده
ساعت یعنی بالتحقیق که استحاله معده شش ساعت و دیگر انتقالات بدو دو ساعت تمام
میشود و اگر فرض کنیم که مقدار کل اخلاط بست و چهار جزو است پس نصف آن یعنی دوازده جزو
خون خواهد بود و ثلث باقی یعنی هشت جزو بلغم و ربع جزو یعنی سه جزو صفرا و از صفرا ثلث جزو
یعنی یک جزو سودا و باید دانست که اخلاط چهار اند اول دم و او گرم و تر است دوم صفرا و او
گرم و خشک است سوم بلغم و او سرد و تر است چهارم سودا و او سرد و خشک است و هر یکی از این
چهار طبیعی بود یا غیر طبیعی پس دم طبیعی و او افضل ترین اخلاط است معتدل القوام طعمش شیرین
و رنگش سرخ است و فائده آن تغذیه بدن تنها یا با اخلاط دیگر دوم غیر طبیعی و او چهار گونه است
یکی آنکه زیاده شود در رقت یا در غلظت دوم رقیق القوام و آن از آمیزش صفرا یا بلغم بود اگر از صفرا بود
کمتر تر شود و حرارت پیدا باشد و اگر از بلغم بود رنگش سفیدی زند سوم غلیظ القوام و او از آمیزش
سودا و بلغم میباشد اگر از سودا اکثر بود و از بلغم اقل اگر از سودا بود رنگ او مائل بسیاهی باشد
و اگر از بلغم بود رنگش سفیدی زند چهارم متعفن و سببش زیادتی حرارت است که اخلاط را گنده کند
و بلغم طبیعی طعم او مائل بشیرینی و فائده آن تر داشتن و با خون ممزوج گشتن جهت غذای دماغ
و بخون شدن در وقت نقصان خون و بلغم غیر طبیعی و آن بر ده قسم است یکی بلغم مالح یعنی طعمش
نمکین بود و او مائل بحرارت و یبوست باشد زیرا که از آمیزش صفرای محترق حاصل میاید
و آنرا بلغم صفراوی نیز نامند دوم بلغم حامض یعنی طعمش ترش دارد و مائل ببرودت و یبوست است

سوم بلغم عفص یعنی طعمش عفص بود و او نیز مائل به برودت و یبوست است که سودا
باوی آمیزد چهارم بلغم حلو یعنی طعمش شیرین بود زیرا که از خلط دم حاصل آید پنجم بلغم تفه که طعم ندارد بلغم
خام باشد زیرا که ماده آبیه برو غالب آید ششم بلغم زجاجی رنگ او مثل آبگینه بود غلیظ باشد لیکن
رطوبت در وی باقی بود هفتم بلغم جصی یعنی مثل گچ و آن از همه اقسام غلیظتر است که رطوبت او
تحلیل رفته باشد هشتم بلغم مائی که از همه اقسام رقیق و رطب است نهم بلغم مخاطی و هم بلغم خام
هر دو مختلف القوام اند اگر اختلاف محسوس شود مخاطی است و اگر غیر محسوس بود خام و صفرا یکی
طبیعی رنگ او مائل بسرخی و زردی و در جگر پیدا و قسم میشود یکی همراه خون در عروق میرود برای
رقیق نمودن دم تا که در منافذ ضیقه نفوذ کند و غذای بعض اعضا مثل ریه میگردد
ازو حاصل نماید قسم دوم به مراره رود و از آنجا بامعا ریزد جهت غسل او و صفرا غیر طبیعی و آن شش
نوعست یکی مره کموی و آن در نفس خود بجگر فاسد شود دوم صفرای کراثی رنگ او چون
آب گندنا بود و او بذات خود در معده احتراق یابد سوم صفرای زنگاری و این نیز قسمی
از صفرای کراثی محترقه است که بشدت احتراق یابد و رنگ او زنگاری گردد چهارم مره صفرا
و آن از خلط بلغم رقیق تغیر یابد و رنگش زرد بود پنجم صفرای محی که رنگش قوام آن مثل زرده بیضه
بود و آن به آمیزش بلغم غلیظ فاسد گردد ششم صفرای محترقه و آن را صفرای سوداوی نیز گویند
و آن از آمیزش سودا احتراق یابد و یا آنکه احتراق اخلاط عبارت از آنست که اجزای رقیق
و لطیفه بتحلیل روند و آنچه باقی ماند کثیف گردد و سودای طبیعی و آن درد خون طبیعی است طعمش
میان حلاوت و عفوصت بود و آن در کبد پیدا و قسم منقسم میشود قسمی با خون برای تغلیظ دم
بعروق رود و بغذای بعض اعضا گردد مثل عظم و قسم دوم بطحال رود و از آنجا به معده ریزد جهت
دغدغه غذا تا که باشتها آگاهی حاصل آید و سودای غیر طبیعی و او بر سه نوعست یکی آنکه از احتراق اخلاط بود
و این قسم مفصل عنقریب گفته آید دوم آنکه از برودت خارجی یا داخلی غلیظ که خلط منجمد گردد و سودای
غیر طبیعی هست و این قلیل الوجود است سوم آنکه درد خون ناطبیعی بود و از هر خلطی که از اخلاط احتراق یابد
سودای غیر طبیعی بود اگر سودای طبیعی احتراق یابد پس سودای رمادی و این قلیل الفساد است
و آنچه احتراق او تمام نبود طعمش شور مائل بشیرینی و آنچه احتراق تمام یابد طعمش تلخ گردد و سودای
صفراوی و او کثیر الفساد است لیکن زود علاج قبول میکند طعمش بسیار تلخ و سودای بلغمی آنچه
از ماده لزج باشد زود تحلیل نشود اگرچه ضررش کمتر باشد و آنچه از بلغم غلیظ بود طعمش تلخ مائل بشیرینی

وعفونت سوداوی سودای انچه سودای رقیق محترق مے شود علاج قبول میکند و انچه سودای
غلیظ محترق گردد بشش آن کمتر نیز پراگنده به اعضا کمتر بود بجهت غلظ خود لیکن بقبول علاج عاصی بود
و انچه از سودای رقیق بود طعمش ترش مائل بعفونت و انچه از سودای غلیظ بود عفونت در ان
غالب و ترشی کمتر باشد و چونکه اخلاط اربعه ذکر یافتند بیان علل اربعهٔ آنها نیز لازم آمد زیرا که علم
بوجود شے کامل نمے شود الا بعد علم بسبب آن پس باید دانست که سبب در عرف عام چیزے را گویند
که بان وسیله کنند بحصول امر دیگر و در اصطلاح حکما ما یتوقف علیه الشئ و عام است که توقف برای
ماهیت بود یا برای وجود و این بر چهار قسم است زیرا که سبب یا داخلے بود یا خارجے پس اگر داخلے بود
بالقوة آنرا سبب مادی گویند چون آهن نسبت بسیف و اگر بالفعل داخل بود آنرا سبب صوری گویند
مثل صورت سیف که سنج یا راست است و اگر خارج بود که موجد اوست آنرا سبب فاعلی گویند چون
حداد و اگر ایجاد برای اوست آنرا سبب غائی گویند مثل قتل اعدا بدانکه علت غائی اگرچه در وجود موخر است
لیکن در ذهن مقدم است بسبب فاعلی چون حرارت معتدله است و سبب مادی او اغذیه و اشربه
معتدله کامل الکیموس و سبب صوری او نضج کامل و سبب غائی او تغذیه و ترطیب و تسخین
و سبب فاعلی صفرا حرارت معتدله و سبب مادی او غذای لطیف چرب شیرین و تیز و سبب صوری
او نضج کامل و سبب غائی او تغذیه و تلطیف دم و سبب فاعلی بلغم حرارت قاصره و سبب مادی او
غذای غلیظ رطب لزج سرد و سبب صوری او نضج قاصر و سبب غائی او تغذیه و ترطیب و خون شدن
وقت فقدان آن و سبب فاعلی سودا حرارت معتدله و سبب مادی او غذای غلیظ قلیل الرطوبت
و سبب صوری او ته‌نشینی و سبب غائی او تغذیه و آگاه نمودن بر شهوت طعام و بدانکه نضج انست
که حرارت اثر کند در جسمے که تری دارد و او را بحالتی که در حق آن مطلوب بود برگرداند و نضج باد کم اخلاط را
نضج خاص اعتدال قوامی است لایق نه آنکه جمیع اخلاط را یک نضج و یک قوام مساوی است
مثلاً نضج بلغم بتقطیع و ترقیق و نضج صفرا بتغلیظ و نضج سودا بترقیق است اما دم محتاج بنضج نیست
پس مقصود از نضج اعتدال قوام است که تا در منتفع شدن آن قصوری نسازد و اشتباه نضج
در صفرا نضج حرارت ماخوذ است و متفق اند اطبا برآنکه منضج صفرا بارد است پس حاصل نضج
تواست گشته جواب منضج جمیع اخلاط طبیعت است و آله طبیعت در نضج حرارت غریزی است
از جهت نضج بحرارت ثابت شده و اما اشیاء بارده در صفرا معاون طبیعت اند زیرا که طبیعت
بحسب ماده محتاج بمعاونیکه مناسب اوست میباشد و این قادح مقصود نیست اما مزاج

وقتیکه ارکان ریزه ریزه شوند و مماس شوند هر واحد با همدیگر و فعل کند هر یکی بقوتهای متضاده
بدین طریق که بشکند هر رکن سورت کیفیت دیگری را و منکسر شود کیفیت آن پس هرگاه فعل و انفعال
منتهی شود حاصل گردد کیفیت متوسط و آن مزاج است و مزاج بدو قسم منقسم میگردد یکی معتدل حقیقی
دوم معتدل غیر حقیقی زیراکه یا مشتق است از عدل فی القسمت که او غیر معتدل است و آنرا معتدل
فرضی طبی خوانند یا مشتق نیست از عدل فی القسمت بلکه از تکافو و این معتدل حقیقی است که وجود
ندارد زیراکه اگر هر چهار ارکان برابر باشند و یکی برابر دیگری غالب نبود پس درین وقت وجود مرکب
صورت نخواهد بست که هر رکن از ارکان اربعه میل بکرهٔ خود دارد پس بالضرور هر یک بکرهٔ خود
خواهد رفت و بے قاسر یکجا قرار نخواهند گرفت و بدانکه غیر معتدل که معتدل فرضی طبی است
منقسم میشود بهشت قسم یکی معتدل نوعی مثل انسان از انواع حیوانی دوم معتدل صنفی
مثل ترکی و هندی سوم معتدل شخصی چهارم معتدل عضوی مثل جلد پس این چهار قسم نظر
با اصل خود و نظر بخارج خود هشت قسم گشتند و غیر معتدل که در مقابل معتدل حقیقی که مشتق است
از تکافو هشت قسم است و این هشت قسم بر دو نوع است یکی مفرد دوم مرکب اما مفرد چهار
نوع است یکی حار دوم بارد سوم رطب چهارم یابس اما مرکب و آن نیز چهار نوع است
یکی حار یابس دوم حار رطب سوم بارد یابس چهارم بارد رطب و غیر معتدل که در مقابل
غیر معتدل است که آن معتدل فرضی طبی است او نیز هشت قسم است زیراکه چهار ازین
هشت قسم مفرد اند و چهار مرکب اما چهار مفرد یکی احر دوم ابرد سوم ارطب چهارم ایبس
و چهار مرکب یکی احر ایبس دوم احر ارطب سوم ابرد ایبس چهارم ابرد ارطب و بدانکه
اعدل امزجه مزاج انسان است و اعدل اسنان سن شباب و اعدل الاعضا جلد انمله
سبابه است پس جلد انامل دیگر پس جلد اصابع پس جلد کف پس جلد دست پس جلد مطلق
بدن است و حار در بدن قلب است پس کبد پس لحم پس عضل پس طحال پس کلیه
پس ریه پس شرائین پس اورده پس جلد و بارد در بدن شعر پس عظم پس غضروف
پس رباط پس وتر پس غشا پس عصب پس نخاع پس دماغ پس شحم پس سمین پس
جلد و یابس در بدن شعر است پس عظم پس غضروف پس رباط پس وتر پس غشا و
پس شرائین پس اورده پس عضل متحرکه پس قلب پس عصب پس جلد و رطب
در بدن سمین است پس شحم پس دماغ پس نخاع پس ثرب پس ثدی پس انثیین

چون ربہ پس کیفیت محال است کلیہ پس عقل است چنانچہ اما قوی مسید فعل ان بالذات نیز اگر صادر
فعل قوت بشعور بود قوت نفسانی گویند و اگر بے شعور و مختص بحیوان بود قوت حیوانیہ نامند
و اگر مختص بحیوان نبود قوت طبیعی خوانند اما قوت طبیعی کارش تغذیہ و تنمیہ و محلش کبد است
و او خادم بود یا مخدوم و مخدوم یا متصرف برای بقای شخص است یا متصرف برای بقای نوع شخص و نوع ا
یکے غاذیہ و او آنست کہ غذا را مشابہ بجوہر عضو میکند کہ بدل ما یتحلل شود دوم نامیہ و او قوتیست
کہ زیادہ کند اقطار جسم علی التناسب الطبیعی و اقطار جسم سہ اند طول و عرض و عمق و مخدوم نوع
بر دو نوع است یکی مولدہ و او آنست کہ جوہر منی را از اخلاط جدا نماید و تیار سازد و ہر جزو منی را
مختص بعضو عضو دوم مصورہ و او آنست کہ صادر شود ازو تخطیط و تشکیل اعضا و خادم چہار
نوع است یکی جاذبہ دوم ماسکہ سوم ہاضمہ چہارم دافعہ و خادم این ہر چہار کیفیات اربعہ اند
و این ہر چہار خادم غاذیہ اند و غاذیہ خادم نامیہ است و نامیہ و غاذیہ خادم مولدہ اند و مولدہ
خادم مصورہ است اما قوت نفسانی کہ ازو حاصل میشود حس و حرکت و محلش دماغ است
و او بر دو گونہ است یکی محرکہ دوم مدرکہ و محرکہ نیز بر دو نوع است یکی باعثہ بر حرکت و آن را
شوقیہ خوانند و خادم شوقیہ شہوانیہ و غاذیہ اند دوم برای حرکت کہ فاعلہ گویند و حرکت او
بر دو قسم است یکی برای قبض و دوم برای بسط پس حرکت قبض بدین طریق حاصل آید
کہ کشیدہ شود عضل پس منجذب شود و از وتار منقبض گردد عضو و حرکت بسط بدین نہج است
کہ فراخ شود عضل پس دراز گردد وتر و منبسط شود عضو دوم مدرکہ و آن بر دو نوع است
یکے مدرکہ ظاہریہ دوم مدرکہ باطنیہ اما مدرکہ ظاہریہ و آن مثل جواسیس اند برای مدرکہ باطنیہ
و آن پنج نوع است یکی سمع دوم بصر سوم شم چہارم ذوق پنجم لمس اما مدرکہ باطنیہ
و او نیز پنج قسم است یکی حس مشترک و او قوتیست کہ از حواس خمسہ ظاہریہ اشیاء محسوسہ
باو مودی میشوند و محلش مقدم بطن اول دماغ است دوم خیال و او را خزانہ حس مشترک
گویند زیرا کہ ہر چہ در حس مشترک بیاید باوی سپرد میکند و جای آن موخر بطن اول
دماغ است سوم متصرفہ و آن را متخیلہ نیز نامند و او قوت است کہ در صور محسوسہ کہ بخیال
موجود اند تصرف می نماید و محلش مقدم بطن دوم دماغ است چہارم وہم و او ادراک معانی جزئیہ
کہ بمحسوسات تمام ضد میکند مثل صداقت عداوت زید و محلش آخر بطن دوم دماغ است
پنجم حافظہ و او قوتیست کہ چون خیال و وہم در چیزی تصرف کنند آن را نگاہدارد و او را متذکرہ

تمیز نامند تمیز آن چیزها است که فراموش شده باز بیاد می آرد و محلش بطن آخر دماغ است اما قوت حیوانی
واو قوتیست که مستعد میکند سائر اعضا را بر قبول افعال نفسانی و محل آن در قلب است
اما افعال پس آن بر دو گونه است یکی مفرد دوم مرکب اما فعل مفرد آنست که از یک قوت
تمام شود مثل جذب و دفع و فعل مرکب آنست که از دو قوت تمام شود مثل بلع اما اسباب ضروریه
و آن شش نوع اند زیرا که اگر لطیف آن عارض شود حاجت رفع و آن هوا است
و اگر عارض شود ضرورتش بالذات اعضا را ماکول و مشروب است و اگر عارض شود
ضرورت آن اعضا را بواسطه استفراغ و احتباس است و اگر عارض شود ضرورتش بتمام
اعضا را پس اگر عارض شد لیکن بی اختیار و با اختیار بود حرکت و سکون است و اگر عارض شد
آن فقط بی اختیار باشد نوم و یقظه است و اگر عارض شود ضرورت آن نفس را اعراض نفسانیه
اما هوا که محیط است بابدان و محتاج میشود بسوی آن انسان باستنشاق برای تعدیل روح
و اخراج فضلات آن به بر آوردن نفس پس تا وقتیکه هوا صاف و پاک از کدورات و معتدل باشد
هر آینه پیدا خواهد کرد صحت را و الا پیدا خواهد نمود مرض و تغیر آنش از اعتدال طبیعی باشد یا غیر طبیعی
اما تغیرات طبیعیه تغیرات فصول اند و فصول ماورای خط استوا چهار اند اول ربیع و او معتدل
دوم صیف و آن گرم و خشک است سوم خریف و آن سرد و خشک چهارم شتا و او سرد و تر
و هر فصل موافق مزاج خود امراض پیدا میکند چنانچه بربیع امراض مثل صرع و زکام و سعال
و بصیف مثل وجع اذن و بخریف مثل تقطیر بول و سل و بشتا مثل زکام و استسقاء و ذات الجنب
پیدا میشوند و تغیرات غیر طبیعیه یا غیر مضاد اند بطبیعت انسان یا مضاد پس تغیر مضاد هیچ نوع اند
یکی آنکه حادث شوند باسباب سماوی مثل جمع شدن کواکب سیاره در شمس مثل مشتری و زهره و مریخ
آفتاب پس به تجمیع اینها حرارت حاصل میشود دوم آنکه حاصل شوند باسباب ارض با اختلاف نواحی
و ریاح و عرض بلد و وضع آن و اتصال جبال و بحار وغیره اما نواحی و ریاح پس ریاح جنوبی
و ناحیه آن گرم و تر اند و ریاح شمالی و ناحیه آن سرد و خشک و صبا و دبور و ناحیه آن
هر دو قریب اعتدال اند اما عرض بلد پس عرض هر بلد قوسی است از دائرة نصف النهار
که واقع است در مقابل آن بلد در میان سمت آن بلد و معدل النهار و بالکلیه اقلیم
دوم و سوم کثیر الحرارت اند و اقلیم اول و چهارم قریب باعتدال و اقلیم پنجم و ششم و هفتم
کثیر البرودت اند و شناخته میشود اقالیم بتعداد ساعات درازی ایام پس اقلیم اول آنست

که در ابتدا آن نهایت درازی روزش دوازده و ربع ساعت باشد و در وسط آن درازی روز سیزده
و نصف ساعت و اقلیم دوم آنست که در شروع آن نهایت درازی روز چهارده ساعت ربع
کم باشد و در وسط آن چهارده ساعت و اقلیم سوم آنست که در شروع آن نهایت درازی روز چهارده
و ربع ساعت باشد و در وسط آن چهارده و نصف ساعت و اقلیم چهارم آنست که در شروع آن نهایت درازی
روز ربع کم پانزده ساعت باشد و در وسط آن پانزده ساعت و اقلیم پنجم آنست که در شروع آن نهایت درازی روز پانزده و ربع ساعت باشد
و در وسطش پانزده و نصف ساعت و اقلیم ششم آنست که در شروع آن نهایت درازی
روز ربع کم هفتده ساعت باشد و در وسط آن هفتده ساعت و اقلیم هفتم آنست که در شروع آن
نهایت درازی روز هفتده و نصف ساعت باسط باشد و در وسط آن هیجده ساعت ربع کم
اما وضع بلد پس آن بلد که مرتفع باشد بارد و واضح است و آنکه پست باشد حار است و آنکه
متوسط به بلندی و پستی بود از هر دو واضح است اما نزدیکی جبال پس کوه شمالی گرم است
و جنوبی سرد و کوه مغربی بهتر است از مشرقی اما نزدیکی بحار دا و بهر طرف که بود هوا را تر سازد
اما دریای شمالی سرکننده هوا است و دریای جنوبی بضد آن و مشرقی هوا را تر می کند
فقط و مغربی غلیظ تر و شهری که در وسط دریا یا بکناره آن بود معتدل بحرارت و برودت باشد
بسبب استغنای هوا از آن بلد از موثرا اما اختلاف ارض بلد پس زمین کسر بد و رطبه گرم و خشک
و زمین صخریه بسیار خشک و سخت کننده اعضا و زمین طینیه رطب است و زمین نمناک تر است
اما ماکول و مشروب بدانکه وقتیکه وارد شود شئے در بدن بجز آب پس خالی نیست از آنکه
یا متغیر شود از بدن پس اگر مشابه شود به بدن یعنی جزو بدن گردد نام نهاده میشود غذای مطلق
و اگر جزو بدن نگردد نام نهاده شود دوائے معتدل و یا متغیر کند بدن را و او سم مطلق است
و یا مساوی بود بهر دو جانب یعنی متغیر شود از و و متغیر گرداند او را پس اگر جزو بدن گردد نام نهاده شود
غذائے دوائی و الا اگر فاسد کند بدن را نام نهاده شود دوای سمی و اگر بدن را فاسد نکند
نام نهاده شود دوائے مطلق و میگویند که تاثیر آن شئے اگر بماده باشد غذای مطلق است
مثل نان و اگر تاثیرش بکیفیت بود دوای مطلق است مثل بابونه و اگر تاثیر آن بصورت باشد
نام نهاده میشود ذوی الخاصیت مثل زهر مهره و اگر تاثیرش بماده و کیفیت بود نام نهاده شود
غذائے دوائی مثل شیر و اگر تاثیر آن بکیفیت و صورت بود نام نهاده شود دوای
ذو الخاصیت مثل کاسنی و اگر تاثیر بماده و صورت بود نام نهاده شود غذای ذو الخاصیت

مثل روغن زردہ و اگر تاثیرش بمادہ و کیفیت و صورت بود تام نہادہ شود و غذاے ذواتی ذو الخاصیت مثل سیب و بدانکہ خون از غذا یا رقیق متولد شود یا غلیظ یا متوسط بینہا پس غذا از کہ خون رقیق پیدا کند نام نہادہ شود بغذاء اللطیف و آنچہ خون غلیظ پیدا کند نام نہادہ شود بغذای غلیظ و آنچہ خون متوسط پیدا کند نام نہادہ شود غذاے متوسط و ہر یک ازین اقسام ثلثہ کثیر الغذا یا قلیل الغذا یا متوسط الغذا میباشد و نیز ہر یک ازینہا صالح الکیموس یا ردی الکیموس مے باشد پس بعد ضرب ہیجدہ اقسام مے شوند بہ تفصیلیکہ در جدول است ہیچ

نقشہ جدول ہیجدہ اقسام

لطیف صالح الکیموس کثیر الغذا زردہ بیضہ نیم برشت یا برشتہ	لطیف صالح الکیموس قلیل الغذا مانند انار و سیب و کاہو	لطیف صالح الکیموس متوسط الغذا مانند نان گندم	لطیف فاسد الکیموس کثیر الغذا مانند بچہ کبوتر	لطیف فاسد الکیموس قلیل الغذا مانند ترب و ہر چہ تیز باشد و تند	لطیف فاسد الکیموس متوسط الغذا مانند نان تنک طیر ردی النضج
کثیف صالح الکیموس کثیر الغذا مانند تخم مرغ در روغن برشتہ	کثیف صالح الکیموس قلیل الغذا مانند پنیر تازہ	کثیف صالح الکیموس متوسط الغذا مانند گوشت بچہ گاؤ	کثیف ردی الکیموس کثیر الغذا مانند گوشت گاؤ	کثیف ردی الکیموس قلیل الغذا مانند گوشت قدید	کثیف ردی الکیموس معتدل الغذا مانند کرنب
معتدل صالح الکیموس کثیر الغذا مانند گوشت برہ یکسالہ	معتدل صالح الکیموس قلیل الغذا مانند شلغم	معتدل صالح الکیموس معتدل الغذا مانند گوشت بچہ شتر	معتدل ردی الکیموس کثیر الغذا مانند کلم رومے	معتدل ردی الکیموس کثیر الغذا مانند زردک	معتدل ردی الکیموس معتدل الغذا مانند ماہی خشک ساختہ

اما آب غذا نمی شود لیکن در بدن فائدہ مثل ترقیق غذا می بخشد تا در مجاری تہ ہیچ نفوذ نماید و ترطیب و تبرید اعضا و تسکین حرارت میکند و بہترین آبہا آبیست کہ بر گل خالص یا سنگریزہا جاری بود و آفتاب برو تابد و مجرے او بسمت مشرق یا شمال باشد بفاصلہ کثیر از بلندی منحدر شود و زود گرم و سرد گردد و تیز رو باشد و وقتیکہ بیاشامند تشنگی بنشاند و چیزے را کہ باعث تلخی و ہست جلد ہضم گردد اکثرے ازین صفات آب گنگ موجود اند و بعد این آب موصوفہ آب باران بہتر است زیرا کہ خفیف الوزن و ناضج و سریع الانحدار از معدہ است لیکن جلد تر متعفن میگردد بجہۃ لطافت و رطوبت خود و اصلاحش طبخ قرار دادہ اند و بعد ازین آبیکہ بقرع انبیق کشیدہ شود

بهتر است و آب ذهبی مقوی دل و آب حدیدی مقوی احشا و محرک و سخت کننده عضلات
و آب گرم مفسد معده و زائل کننده قولنج و مسکن وجع و مدر بول و حیض است و ابداع بارد
و سحاب سریع شربا و قطرا مفید و آب سرد مقوی معده و محرک شهوة و مسکن عطش است و اعصاب
و احشا را مضرت دارد و آب چاه اثقل است باید که بعد از کشیدن بقدر ربع اینق استعمالش کنند
اما استفراغ و احتباس پس احتباس یا از شدت ماسکه بود یا بسبب آنکه طبیعت بباعث
انصراف خود بطرف دیگر متوجه نشود یا از ضیق مجاری یا از سدد یا از ضعف دافعه یا از ضمر یا از غلظ
ماده یا از لزوجت ماده وغیره بود و استفراغ در اضداد اسباب احتباس حدوث می یابد
و بدانکه استفراغ مفرط موجب تبرید و تخفیف و ضعف بود و احتباس مفرط موجب سدد و سقوط
شهوه و ثقل بدن باشد و اعتدال هر دو موجب صحت است اما حرکت و سکون بدنی
پس حرکت خروج ماده بود از قوت بتدریج جانب فعل و سکون بقای ماده بود بر قوة یا بفعل
پس حرکت موجب تسخین و تحلیل فضلات و خفت بدن است و سکون بضد آن اما اعراض
نفسانی که آنرا حرکت و سکون نفسانی نیز گویند و او حرکتیست روحی بطرف داخل یا بطرف خارج
یا بطرفین پس بطرف خارج دفعة مثل غضب یا قلیلا قلیلا مثل فرح و بطرف داخل دفعة
مثل خوف یا قلیلا قلیلا مثل غم و بطرفین مثل خجلت زیرا که حرکت میکند روح بباعث خجلت
اول بجانب داخل بعده بطرف خارج و ایضا لازم است حرکت نفسانی را سخونت ما تحرک الیه
و برودت ما تحرک عنه و کثرت حرکت نفسانی مهلک است و افراط سکون نفسانی مبرد
اما نوم و یقظه پس نوم بخلو معده مبرد است و نوم نهار مفسد لون و مرخی قوی نفسانی
و مورث کسالت طحال است و کسی را که عادت بود ترکش لازم است الا بتدریج و یقظه
مفرط مضعف دماغ است اما اجناس پس مزاج مردان حار یابس است به نسبت زنان
و مزاج زنان سرد و تر است بنسبت مردان اما اسنان و آن چهار اند یکی سن نمو دوم سن وقوف
سوم سن کهولت چهارم سن شیخوخت پس سن نمو و او به پنج نوعست یکی سن الطفولیت و او
وقتی بود که مولود قابل نشست و برخاست نباشد دوم سن الصبویت و او بعد از نهوض و قبل
از سخت شدن اعضا بود سوم سن ترعرع و او بعد روییدن دندانست چهارم سن رهاق
و او آنست که مولود به بلوغ رسد پنجم سن فتا و این سن شباب است تا سی سال و سن وقوف
و آن بعد گذشتن سن نمو بود تا چهل سال و حرارت و یبوست درین سال غلبه می نماید

وسن کهولت که آنرا سن انحطاط نیز نامند و او آنست که ظاهر شود در وی نقصان لیکن قوت هنوز
ضعیف نشده باشد و این سن تا شصت سال است و درین سن سردی و خشکی غلبه می نماید
وسن شیخوخت حدش تا آخر عمر باشد و درین سن برودت و رطوبت غلبه میکند اما صناعات
و عادات پس صناعات مثل حدادی مسخن و مجفف است و افراطش موجب تحلیل رطوبات
و در موسم صیف بصفراوی مزاج مفرطش اکاری موجب یبس است و قصاری بالعکس آن
و صناعات در موسم ربیع دموی مزاج را مضر بود و حماری بالعکس آن و عادات پس ترک آن
بتدریج لازم است اگر قبیح بود اما اسباب غیر ضروری پس آن مضادات طبیعت اند مثل
استعمال سمومات یا غیر مضاد اند مثل وضع عمده فائده اسباب مشهوره نزد اطبا بدین تفصیل اند
که اگر سبب فاعل باشد برای حالتی از احوال ثلثه نام نهاده شود فاعل و مغیره و اگر سبب
حافظ باشد برای حالتی از احوال ثلثه نام نهاده شود حافظ و بتقدیرین بدنی خواهد بود
یا غیر بدنی اما بدنی و غیر بدنی پس هر واحد ازین یا جوهر خواهد بود یا عرض پس جوهر
مثل اغذیه و ادویه و دستی اخلاط و عرض مثل عفونت خلط و حرارت شمس و برای هر واحد
از احوال ثلثه سته سبب اند زیرا که سبب امری از امور خارجیه یا نفسانیه خواهد بود و از خلط
و مزاج و ترکیب نخواهد بود و نام نهاده خواهد شد بادی و اگر بالعکس این خواهد بود و نام نهاده
خواهد شد بدنی بتقدیرین مذکورین پیدا خواهد کرد حالتی را از احوال ثلثه پس اگر پیدا
خواهد نمود حالتی را بواسطه نام نهاده خواهد شد سبب سابقی و اگر پیدا خواهد ساخت
حالتی را بیواسطه نام نهاده خواهد شد سبب واصلی اما مثال سبب بادی برای صحت و هم
برای مرض مثل خوردن طعام و حرارت شمس و برودت هوا و غضب و مثال سبب سابقی
برای صحت مثل نضج تام و بحران جید و برای مرض مثل امتلا جهت حمی عفنی و مثال
سبب واصلی برای صحت اعتدال مزاج و ترکیب و برای مرض عفونت خلط هر گاه که این اشیا
که ذکر کردیم برای صحت اگر واقع شوند در میان مرض پس اسباب مسطوره برای حالت
متوسطه خواهند شد و گاه شئ واحد هم سبب و هم مرض و هم عرض باعتبارات مختلفه میباشد

جزو دوم در احوال بدن انسان جالینوس گوید که احوال ابدان مردم سه اند
یکی صحت دوم مرض سوم حالت متوسطه اما صحت حالتیست بدنی که جاری میشوند جمیع افعال
بسلامتی بر مجری طبعی و مرض حالتیست بخلاف این و حالت ثالثه حالتی است که نه حد صحت

بر و صادق آید نہ بر مرض پس حال شیخ و نافہ اما مرض و او بر دو قسم است یکے مفرد دوم
مرکب پس مفرد البتہ سہ قسم است یکی سوء المزاج دوم مرض الترکیب سوم تفرق اتصال اما سوء مزاج
واو نیز بر دو نوع است یکی متفق کہ وی را مستوی نیز نامند دوم مختلف و در معنی ہر دو لفظ
اطبا اختلاف نمودہ اند چنانچہ شیخ الرئیس گوید کہ آنچہ در جمیع اعضا مستقر شود و مباشرش
و در طبیعت مقاومت نماند و علم مزاج اصلی پیدا کند مستوی است و الا مختلف و جالینوس گوید
کہ آنچہ در جمیع بدن عام بود مستوی است و آنچہ مخصوص بعضو بود مختلف است ابوسہیل
مسیحی گوید کہ آنچہ ابتداء بہمہ رسد مستوی و آنچہ بہ تدریج رسد مختلف است پس بقول شیخ
و مسیحی حمی عفنی سوء مزاج مختلف بود و بقول جالینوس مستوی و مرض نزد شیخ مستوی است
و نزد جالینوس مختلف و پوشیدہ نماند کہ سوء مزاج گاہ خلقی بود و گاہ عارضی خلقی آنست
کہ مزاج در اصل خلقت غیر معتدل باشد و عارضی آنست کہ مزاج در اصل خلقت
معتدل بودہ باشد و بعد متغیر گردد و سوء مزاج منقسم میشود بمادی و ساذج پس مادی آنست
کہ از جہت خلطے حادث شود و ساذج آنست کہ بسبب حرارت یا برودت یا رطوبت یا یبوست
خارجی حادث گردد و سوء مزاج خارجی و مادی ایشان شانزدہ قسم است چنانچہ درین جدول

جدول

سوء مزاج خارجی مفرد حار چون تپ دق	سوء مزاج خارجی مفرد بارد چون جمود کہ از رسیدن برودت خارجی مے افتد	سوء مزاج خارجی مفرد رطب چون ترہل در ابتدا	سوء مزاج خارجی مفرد یابس چون تشنج یابس کہ از ریاضت و استفراغ افتد
سوء مزاج خارجی مرکب حار رطب چون استنشاق ہوای جنوبی	سوء مزاج خارجی مرکب حار یابس چون دق بدرجہ دوم و سوم	سوء مزاج خارجی مرکب بارد رطب چون ترہل مستحکم	سوء مزاج خارجی مرکب بارد یابس چون قحل شیخوخت
سوء مزاج مادی مفرد حار چون تپ مومی صفراوی کہ بعضے از ہر دو خلط بود	سوء مزاج مادی مفرد بارد چون فالج	سوء مزاج مادی مفرد رطب چون استسقاء لحمی	سوء مزاج مادی مفرد یابس چون جذام
سوء مزاج مادی مرکب حار رطب چون تپ دموی	سوء مزاج مادی مرکب حار یابس چون غب خالص	سوء مزاج مادی مرکب بارد و رطب چون تپ بلغمی	سوء مزاج مادی مرکب بارد و یابس چون حمی سوداوی

سوال وجود سوء مزاج مادی مفرد محال است زیرا کہ ہیچ خلطے نیست کہ آن را کیفیت واحد باشد

پس هرگاه خلطے از اخلاط اربعه خواهد افزود بر کیفیت آن خلط غلبه خواهد نمود و جواب در وجود سوء مزاج
افزودن ماده شرط نیست بلکه تغیر کافیست و بدین نهج رطوبت خون از اغذیه یا اشربه زیاده شود
و حرارتش برحال خود ماند پس وجود سوء مزاج مادی مفرد متحقق نشود و نیز اگر فرض کنیم که خلطے از اخلاط اربعه
بیفزود پس درینصورت ممکن است که مثلاً چون خون بیفزاید حرارت او اشتداد نماید و رطوبتش
از جهة غذا یا دوا که معدل رطوبت بود برقرار ماند و نیز ممکن است که در خون و صفرا التغیر
پدید آید در رطوبت و یبوست هر دو از جهة فعل و انفعال برحال اصلے ماند فقط حرارت
خون و صفرا اشدت پذیرد و قس علے هذا ما بقی اما مرض الترکیب و آن بر چهار قسم است
یکے مرض خلقت دوم مقدار سوم عدد چهارم وضع اما امراض خلقت پس آن نیز بر چهار نوع اند
یکے امراض شکل چون اعوجاج مستقیم و استقامت معوج دوم امراض المجاری و آن بر سه قسم اند
یکے اتساع مجاری مثل اتساع چشم دوم انسداد مجاری چون انسداد مجری مراره سوم
ضیق المجاری مثل ضیق مجاری نفس سوم امراض الصفائح چون ملاست معده و رحم و خشونت
قصبة الریه چهارم امراض التجاویف و آن بر چهار قسم است یکی آنکه بزرگ شود مثل کیسه انثیین
دوم آنکه کوچک شود مثل صغر معده سوم آنکه خالی شود مثل خلو تجاویف قلب در فرح مهلک
چهارم ممتلے و منسد شود چنانچه در صرع و سکته دوم امراض المقدار و آن یا بزیادتی بود یا بنقصان
و آن هر دو یا عام باشند مثل سمین مفرط یا خاص باشند مثل داء الفیل سوم امراض العدد پس
عدد عضو یا طبعے باشند یا نه اما اگر طبعے نبود پس یا کم خواهد بود یا زیاده مثل کمی و زیادتی
اصابع و این یا طبعے بود یا غیر طبعی اما طبعے یا کلی باشد یا جزئی پس زیادتی کلی مثل زیادتی کلی
اصابع و زیادتی جزئے مثل زیادتے و کمی جزو اصابع اما زیادتی غیر طبعے چون ظفره و کمی
غیر طبعے مثل قطع انگشت و پوشیده نماند که طبعے آنست که مثلش در بدن دیگر اعضا موجود باشد
و غیر طبعے بر عکس آن چهارم امراض وضع و او زوال عضو است از موضعی بخلع یا بغیره اما تفرق
اتصال پس آنکه اسمار تفرق اتصال حسب مواضع مختص اند مثلاً اگر تفرق اتصال در جلد باشد
خدش گویند و اگر در لحم باشد جراحت و اگر متقادم نشده باشد قرحه و اگر متقادم شده باشد
تفسخ اگر در عظم واقع شده باشد کسر و اگر بعرض بود صدع و اگر بطول بود تفرق و اگر در غضروف
بعرض بود فسخ و اگر بطول بود تفتت و اگر در عصب بود شدخ و اگر در عروق بود پس اگر در عرض
باشد بتر و اگر در طول باشد صدع و اگر نیم بود که دهن رگها گشاده گردد شق گویند اما مرکب این

از جمع آمدن امراض مفرده واقع شود مثل که از حمّی دق و قرحهٔ ریه مرکب است و بیمار امراض
مرکب یا حسب مشابهت دارند چون داء الفیل یا بحسب محل بود چون ذات الصدر یا بحسب عرض
چون صرع و پوشیده نماند که مرض اصلی بود و بشرکت آنچه اول حادث گردد اصلی بود و آنچه از سکون
مرض اول ساکن شود بشرکت باشد و مرضیکه بشرکت بود یا بواسطهٔ مجاورت باشد یا بواسطهٔ
آنکه از عضو با آفت دار پیچیده بود یا آنکه میان عضوین یکی خادم و دیگری مخدوم باشد یا چون
عصب و دماغ یا مبدء فعلش بود چون حجاب وریه یا محاذی عضو با آفت چون دماغ و معده
یا منصب مواد عضو بود چون بغل قلب را و مرضیکه به صحت منتهی گردد بر چهار ازمنه منقسم میشود
یکی ابتدا دوم تزاید سوم انتها چهارم انحطاط زیرا که آنوقت که مرض حادث شود زمانهٔ ابتدا گویند
و وقتیکه بزیادتی بود زمانهٔ تزاید خوانند و وقتیکه تخفیف پذیرد و نه تزاید قبول کند زمانهٔ انتها گویند
و وقتیکه خفت و کمی در مرض پدید آید زمانهٔ انحطاط شمارند و گویند که امراض متعدیه باشند
و متوارثه پس امراض متعدیه آن باشند که از شخصی بشخصی منتقل شوند مثل جذام و برص آبله و قروح عفنه
و سل و وبائیه و امراض متوارثه آن باشند که از والدین بفرزندان رسند مثل برص و نقرس و وجع
مفاصل و سل و جذام و مالیخولیا و رمد و بواسیر و این همه که گذشته شد از قبیل ممکن الوقوع است
جزو سوم در علامات بدانکه علامت آنست که استدلال کنند بدو بر حالت بدن و آن امور جلیه اند
که وقوف می یابد طبیب بسبب شان بر احوال خفیه بدن و آن گاه نافع میشوند طبیب را فقط و آن امور اند
که دلالت کنند بر حال ماضی مثل نداوه بدن بتقدیم عرق و این مسمی میشود بمذکره و گاه نافع شوند
بمریض و آن امور اند که دلالت بنمایند بر احوال مریض چون دلالت نبض و غیره بر حالت موجوده
و آن مسمی میشود بدال و گاه نافع بهر دو شوند و آن امور اند که دلالت میکنند بر زمانهٔ مستقبل
چون دلالت اختلاج لب زیرین بر قی و این را سابق العلم و تقدمة المعرفه نامند و علامات امزجه
جلیه بچند نوع منقسم میشوند یکی بلمس اعتدال آن دلیل اعتدال باشد و میل بکیفیتی از کیفیات اربعه
دلیل آن کیفیت بود دوم لحم و شحم و سمین کثرت اینها دلالت میکند بر غلبهٔ امزجهٔ اینها و قلت اینها
بر عکس آن مثلاً لحم دلیل حرارت بود و سمین دلیل برودت سوم شعر غلظت و سیاهی و کثرتش
دلالت بر حرارت و یبس نماید و بیاض آن به برودت و حمرتش دلیل اعتدال مزاج باشد
چهارم لون بدن سفیدی آن دلیل بلغمیت و برودت و حمرت بر حرارت دم و صفرت بر حرارت
صفرا و کدورت بر سودا بود پنجم افعال نفسانی کثرت و سرعت و قوت اینها دلیل حرارت و سرعت

زوال آنها دلیل رطوبت و ثبات آنها دلیل یبوست و بلادت شان دلیل برودت و حدت ذهن
دلیل حرارت و شدت و وقار و حیا دلیل برودت باشد ششم افعال طبعیه اگر کامل اند دلیل اعتدال
و اگر سریع اند دلیل حرارت و اگر بطی اند دلیل برودت بود هفتم هیئت اعضا عظم نبض و سعت سینه
دلیل حرارت باشد و بخلاف آن دلیل برودت هشتم نوم و یقظه اعتدال هر دو دلالت اعتدال مزاج آمد
و کثرت یقظه دلیل حرارت و یبوست و کثرت نوم دلیل برودت و رطوبت نهم کیفیت انفعال سرعت
انفعال بکیفیتی از کیفیات اربعه دلیل غلبه آن کیفیت بود دهم فضول مندفعه شدت رائحه و صبغ آن
دلیل حرارت بود و ضد آن دلیل برودت و کثرتش دلیل رطوبت و قلتش دلیل یبوست است
و علامتهای امزجه مرکبه از ترکیب علامات مفرده شناخته میشوند و علامات دال بر احوال بدن انسان
از جهت اخلاط اربعه بدین تفصیل اند علامات غلبه خون حمرت و تمدد و حلاوت دهن و ثقل حواس
و حمرت قاروره و چشم و زبان و ظهور بثورها و دنبلها و سیلان دم از بن دندان و بینی علامات
غلبه بلغم سفیدی رنگ بدن و چشم و زبان و قاروره و لینت لمس و ضعف هضم و قلت عطش
و علامات غلبه صفرا زردی رنگ بدن و چشم و زبان و قاروره و خشکی بدن و منخرین
و ضعف شهوت طعام و تلخی دهن و غثیان و وقوع قی اصفر و اخضر و قشعریره و شدت
عطش و علامات غلبه سودا سیاهی بول و چشم و بدن و زبان و شهوت کاذب و کثرت افکار
و گاه بر نوع ماده سن و عادت و بلد و صنعت و فصل و تدبیر مقدم دلالت میکنند مثلاً
سن شیخوخت و سکونت و غواصی و بلد و فصل بارد و تدبیر مقدم که بارد بود بر برودت ماده دلالت
و گاه بر نوع ماده خواب دلالت می نماید چنانچه دیدن خیالات اسود بر سودا و خیالات اصفر
بر صفرا و خیالات سرخ بر دم و خیالات سفید بر بلغم دلالت می نماید و بدانکه علامات امراض ترکیب
یا جوهری باشند چون استدلال از خلقت مثلاً اگر خلقت اعضا کما ینبغی باشد دلیل صحت بود
و بخلاف آن دلیل مرض یا عرضی باشند چون استدلال [illegible] مثلاً اگر تناسب اعضا کما ینبغی
باشد دلیل صحت بود و بخلاف آن دلیل مرض یا تمامی باشند مثل استدلال بافعال
پس اگر افعال سلیم اند دلیل صحت است و اگر ناقص یا باطل اند دلیل برودت و رداءت
ترکیب است و اگر پراگنده اند دلیل حرارت است و چون نبض و نفس و بول و براز از علامات
کلیه دال بودند از جهت شرح هر یک لازم آمد اما نبض پس آن حرکتی است وضعی برای
اوعیه روح مؤلف از انبساط و انقباض و نبض بر اکثر حال دل دلالت میکنند و انسب [illegible]

کرده باشد و نبض دست راست بدست راست و نبض دست چپ بدست چپ مریض پیش طبیب نشست
مستریح بحیثیکه دست و بازوی او به پهلو و زمین و بالین و غیره چسپیده نبود و نشیند و از حرکات که حرکت
نبض را متغیر نماید محترز بود و نباض باید که صحیح المزاج باشد و اجناس نبض ده اند اما جنس اول یا خود ست
از مقدار انبساط منقسم میشود به نه قسم یکی طویل دوم قصیر سوم معتدل چهارم عریض پنجم ضیق ششم معتدل
هفتم شاهق که آنرا مشرف نیز گویند هشتم منخفض نهم معتدل و از ترکیب این اقسام حاصل شوند پنجاه و چهار قسم
زیراکه ترکیب نخواهد بود از ترکیب ثنائی و ثلاثی جهت استحاله رباعی و خماسی و مافوق آن از برای آنکه
چهار قسم از اقسام تسعه جمع نمیشوند مگر آنکه دو قسم از قطر واحد باشد و اجتماع قسمین در قطر واحد بسبب اجتماع ضدین محال است

جدول امثال ترکیب ثنائی

طویل عریض	طویل ضیق	طویل معتدل	قصیر عریض	قصیر ضیق	قصیر معتدل	معتدل عریض	معتدل ضیق	معتدل معتدل
طویل مشرف	طویل منخفض	طویل معتدل	قصیر مشرف	قصیر منخفض	قصیر معتدل	معتدل مشرف	معتدل منخفض	معتدل معتدل
عریض مشرف	عریض منخفض	عریض معتدل	ضیق مشرف	ضیق منخفض	ضیق معتدل	معتدل مشرف	معتدل منخفض	معتدل معتدل

جدول امثال ترکیب ثلاثی

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

اما ضابطه در ثنائی آنست که گرفته شود سه قسمی که در قطر طول است و ترکیب کرده شود با سه قسمی
که در قطر عرض است پس حاصل شود نه قسم پس باز گرفته شود سه قسمی که در قطر طول است ترکیب کرده شود
با سه قسمی که در قطر سمک است پس حاصل شد نه قسم باز گرفته شود سه قسمی که در قطر عرض است و ترکیب
کرده شود با سه قسمی که در قطر سمک است پس حاصل شدند نه و مجموع بیست و هفت قسم حاصل آمدند

چنانچه در جدول مذکور شد و ضابطه در ثلاثے آنست که اول حفظ کرده شوند دو قسم بعده اعتبار
کرده شود قسم ثالث مثلاً گرفته شود طویل از قسم طولے و عریض از قسم عرضی پس ضم کرده شود
باین دو قسم قسم ثالث تا که حاصل شود سه قسم زیراکه طویل عریض یا مشرف خواهد بود یا منخفض
یا معتدل و قس علیٰ هذا الباقی پس مجموعه بست و هفت قسم شد چنانچه بالا گذشت و بدانکه طویل آنست
که اجزایش در طول اکثر از مقیس علیه محسوس شوند و سبب آن کثرت حرارت است و قصیر آنکه
ضدین باشد و سببش قلت حرارت است و معتدل آنست که اجزایش موافق مقیس علیه
محسوس شوند و سبب او توسط حال بینهما است و عریض آنکه اجزایش در قطر عرض اکثر از مقیس علیه
محسوس شوند و سببش کثرت رطوبت است و ضیق ضد آن باشد و معتدل متوسط بینهما و مشرف آنکه
اجزایش در ارتفاع اکثر از مقیس علیه محسوس شوند و سببش کثرت حرارت است و منخفض ضد آن باشد
و معتدل متوسط بینهما جنس دوم ماخوذ است از کیفیت قرع انامل و او سه نوع است یکی قوی
و او آنکه بوقت انبساط انامل را سخت بکوبد و او دلالت میکند بر قوت حیوانی دوم ضعیف و او
ضد آن باشد سوم معتدل متوسط بینهما جنس سوم ماخوذ است از زمانه حرکت و او سه نوع است
یکے سریع که زمانه حرکت آن نهایت کوتاه بود و سبب او شدت حاجت نسیم بارد است و این نبض
دلالت میکند بر حرارت و بر غلبه قوت حیوانی دوم بطیے و او ضد آن باشد سوم معتدل متوسط
بینهما جنس چهارم ماخوذ است از زمانه سکون و او بسه نوعست یکی متواتر که زمانه سکونش
نهایت کوتاه بود و سببش شدت حاجت ترویح و ضعف قوت حیوانی است دوم متفاوت
که ضد آن باشد سوم معتدل متوسط بینهما جنس پنجم ماخوذ است از قوام آله و آن بر سه نوعست
یکے صلب که دلالت میکند بر یبس دوم لین که ضد آن باشد سوم معتدل متوسط بینهما جنس
ششم ماخوذ است از امتلاء و خلو نبض و او بسه نوعست یکی ممتلے بسبب کثرت دم و روح باشد
دوم خالے که ضد آن باشد سوم معتدل متوسط بینهما جنس هفتم ماخوذ است از ملمس آله و او
بسه نوعست یکی حار که دلالت کند بر کثرت حرارت دوم بارد که ضد آن باشد سوم معتدل
متوسط بینهما جنس هشتم ماخوذ است از استواء و اختلاف و او بر دو قسم است یکی مستوے
و او آنست که در جمیع قرعات مساوی بود و دلالت میکند بر حسن بدن دوم مختلف
که ضد آن باشد و این نیز بر دو قسم است یکی منتظم مختلف و او آنست که اختلافش را
نظامی باشد یعنی برای او در چند دور اختلافی واحد دوم مختلف مسطح و او آنست

که اختلاف نبض را انتظامی نباشد یعنی بهر دور اختلافی دیگر محسوس شود و جنس نهم و آن باعتبار وزن است
از حال وزن و او بر دو قسم است یکی جید الوزن که حاصل میشود بر وقت صحت مناسب سن صاحب نبض
و دلالت میکند بر اعتدال حال دوم غیر جید الوزن و او بر سه نوع است یکی متغیر الوزن و او آنست
که مطابق سن صاحب نبض نباشد مثلاً نبض صبی مثل صاحب شباب باشد دوم مباین الوزن
و او آنست که صاحب شباب را نبض صبی باشد سوم خارج الوزن و او آنست که وزنش مشابه هیچ وزن
از اوزان نبض نباشد و این ردی است و چون اجناس بسیطه نبض ذکر یافتند بیان انواع
مرکبه آن لازم آید پس انواع مرکبه نبض و آن بر چند نوع اند یکی عظیم و او نبضی است که در اقطار ثلثه
زائد باشد بسبب کثرت حرارت است دوم صغیر و آن ضد او است سوم معتدل متوسط بینهما
چهارم غلیظ و او آنست که در عرض و شهوق زائد بود پنجم رقیق و او ضد او است ششم معتدل متوسط بینهما
و این اقسام مرکبه نبض دلالت میکند بر آن شی که دلالت میکند بسائط آنها هفتم منشاری و آن
نبضی است که سریع و متواتر و صلب و مختلف الاجزاء در شهوق و غور در صلابت و لینت باشد و دلالت
میکند بر ورم حار عظیم که در عضو عصبانی بود و بر انصباب ماده در جرم عروق هشتم موجی
و او نبضی است مشابه بمنشاری لیکن الین از و مثل موج آب محسوس میشود و دلالت میکند
بر ضعف قوت و کثرت رطوبت نهم دودی و او نبضی است مشابه بموجی لیکن صغیر از و
و دلالت میکند بر سقوط قوت دهم نملی و او نبضی است مشابه بدودی لیکن صغیرتر و متواترتر
از وی ضعف این اغلب از دودی میباشد و بوقت قرب مرگ حادث گردد و لیکن وضع حمل نیز دال
بر هلاکت است یازدهم ذنب الفار و او آنست که بتدریج اختلاف قبول کند یعنی اندک اندک
در اجزاء آن از نقصان بسوی زیادتی یا از زیادتی بسوی نقصان اختلاف پدید آید
پس اگر این نبض بعد رسیدن بانتهار خود رجوع بحالت اولی نماید ذنب راجع گویند
و اگر بحالت اولی رجوع نکند پس اگر منتهی شود بجائیکه حرکتش احساس نکرده شود ذنب
منقطع گویند و الا ذنب ثابت دوازدهم غزالی و او آنست که قرع کند انامل را یکبار
و باز قرع کند مرتبه دوم بجائیکه سکون در میان آن محسوس گردد و دلالت میکند
بر شدت حاجت ترویح سیزدهم مسلی و او مثل ذنب الفار است لیکن عود این بحالت اول
بتدریج بود و بعود آن دفعة چهاردهم ذو الفترة و او آنست که ساکن شود وقتیکه متوقع باشد
حرکت پانزدهم واقع فی الوسط و او آنست که حرکت کند وقتیکه متوقع باشد سکون و دلالت میکند

بر شدت حرارت شانزدهم مطرقی و او آنست که حرکتش چون حرکت مطرقه باشد یعنی
شروع کند اول انامل را و عود کند اندکی بجانب مرکز و قبل از وصول شدن غایت مرکز
باز انامل را شروع نموده حرکت انبساطی تمام کند هفدهم مرتعش و او آنست که حرکتش مثل حرکت
رعشه بود هیجدهم ملتوی است و او آنست که حرکتش مثل ریسمان پیچیده محسوس گردد نوزدهم
مرتعب و او آنست که حرکتش مثل حرکت رعد محسوس گردد و بدانکه نبض مردان باعتبار زنان
قوی تر و عظیم تر و بطی تر بود و نبض حامله عظیم و سریع و متواتر زیاده از آن باشد که قبل از
حمل بود و نبض کودک نسبت نبض بالغ سریع تر و متواتر بود و نبض بالغان قوی تر از سابق و هر
قدر بجوانی رسد قوی تر شود و نبض کهول نسبت بجوانان ضعیف و بطی بود و در عظم و قوت
میانه و نبض شیخ ضعیف و لین بود و نبض در ربیع بحسب امر مشترک بود و الا در قوت افزون
در شهرهای معتدل بموافق آن و در صیف سریع و متواتر و صغیر و ضعیف باشد و در شهرهای گرم
موافق آن و در خریف مختلف مائل بضعف باشد و در شهرهای مختلف الهوا موافق آن و در شتا بطی
بود یا صغیر لیکن نبض محروریان در سرما قوی تر گردد و در شهرهای سرد موافق آن و نبض
خواب صغیر و ضعیف بود و در بیداری اگر بطبع خود بیدار شود سریع و عظیم و اگر یکایک از سببی
خارجی بیدار شود نبض سریع و متواتر بود و باشد که مرتعش گردد و نبض ریاضت بتدریج قوی تر
و عظیم تر شود و در آخر ریاضت سریع و متواتر و چون ریاضت فزون از اعتدال کرده شود
صغیر و ضعیف گردد و اگر قوت قوی بود سریع گردد و هرگاه ریاضت با فراط تمام رسد
نبض را دودی یا نملی نماید و نبض طعامیکه باعتدال خورده شود عظیم و قوی و متواتر بود
و نبض طعامی که بافراط خورده شود مختلف و بی انتظام باشد و نبض طعامیکه بسیار
کم خورده شود مائل بقوت و سریع و عظیم بود و غسل کردن بآب گرم نبض را عظیم کند خصوصاً
که در حمام بعمل آرند و استعمال آب سرد که برودتش بقعر تن رسد نبض را صغیر سازد
و استعمال آب سرد که برودتش بقعر تن نرسد بلکه ظاهر تن سرد شود و بباطن حرارت
جمع آید نبض را قوی و عظیم و سریع نماید و نبض در حالت غضب سریع و متواتر بود و بخوف و
خجالت بطی و عظیم و در سرور و غم صغیر و بطی و ضعیف و در فزع سریع و مرتعش و غیر منتظم
و نبض در ابتداء وجع عظیم و سریع باشد و در ورم حار نبض منشاری و مرتعش و در ورم
بارد بطی و در ورم نرم موجی و در ورم صلب منشاری بود اما النفس پس نفس غیر طبعی بانزده نوع

یکے عظیم و او آنست که بوقت دم زدن سینه و کشش فراخ‌تر شود تا هوا اکثر اندرون رود و آنرا
سه سبب اند یکی بسیاری قوت دوم فرمانبرداری آلات سوم بسیاری حاجت دوم صغیر
و او ضد عظیم است سوم شدید و این نفس مشابه باشد و سبب این کثرت حاجت است
و دلالت میکند بر قائم بودن قوت و نبودن آفت در آلات چهارم شاهق و او آنست که اطراف زیرین
سینه حرکت کند بغیر از حرکت حجاب و عضله‌های نیمه طرف زیرین و سبب او کثرت حاجت است
و این قسم در حمی وبائی اکثر حادث میگردد پنجم طویل و او آنست که حرکت انبساطی دراز تر باشد
تا هوای بیرونی بیشتر اندر رود و این قسم بسبب تنگی آلات تنفس و بسبب دردی که بعد سینه هوا
از سبب او دشوار شود می باشد ششم قصیر و این ضد طویل است هفتم سریع و او آنست
که حرکتهای انبساط و انقباض کوتاه شوند و سبب آن کثرت حاجت است زیرا که طبیعت میخواهد
که هوای دخانی را زود تر بیرون کند و هوای تازه را اندرون کشد و گاه این قسم بسبب آلی
و آفتیکه اندر آلات تنفس واقع شود می افتد هشتم بطی و آن ضد سریع است نهم متواتر
و او آنست که مدت میان دم زدن کوتاه بود و سببش کثرت حاجت است و گاه این قسم
بسبب آفتیکه بآلات واقع شود میباشد زیرا که از فعل باز دارد و طبیعت بدین سبب
بتواتر رجوع کند دهم بارد پس نفس بارد نشان سرد شدن دل و تحلیل حرارت غریزی است
یازدهم مختلف و اختلاف و اسباب این قسم موافق نبض مختلف باشد دوازدهم
متضاعف و او آنست که حرکت انبساط یا انقباض بدو حرکت تمام شود مانند دم
کودکان که هنگام گریستن می باشد و سبب او یا آفتی بود در آلات یا کثرت حاجت
سیزدهم منخری و او آنست که کناره پرده بینی را بجنباند و این نشان ضعف قوی باشد
یا تنگی گذرگاه نفس چهاردهم منتن و او آنست که بوقت انقباض از تنفس
بد بوی پدید آید و این قسم دلالت میکند بر عفونت سینه پانزدهم نفس العسر
و او آنست که آلات تنفس اندر هوا تصرف بدشواری نماید اما بول و او دلالت
میکند بر حال کبد مجاری بول و بولیکه گرفته شود قبل از اکل و شرب و استعمال
ملونات مغیرات و بعد نوم و از حرارت آفتاب و هوا محفوظ بود و زیاده از شش ساعت
تا قریب ملاحظه بر و نگذشته باشد و قبل از بول نمودن از امور نفسانیه بدنیه و طبیعیه
و از کثرت نوشیدن آب و قی و جماع اجتناب نماید و بول صبیان نیز غیر معتبر است

واجناس بول هفت اند جنس اول لون است واو منقسم میشود به پنج اصول اصل اول اصفر است
واو بشش مراتب منقسم است مرتبهٔ اول تبنی واو مشابه بآب گاه یعنی آبیکه در وکاه زرد خشک تر
کرده باشند بوده دلالت میکند بر قلت صفرا و کثرت رطوبت و برودت و نقصان نضج مرتبهٔ دوم
اترجی واو مشابه به پوست ترنج رسیده باشد و دلالت میکند بر نکوئی حال نضج مرتبهٔ سوم اشقر
واو لونست زرد مائل بسرخی مرتبهٔ چهارم نارنجی واو لونست زرد مائل تر بحمرت از اشقر مرتبهٔ پنجم
ناریست واو لونست مثل نار مرتبهٔ ششم زعفرانی واو لونست مشابه بشعر زعفران و بر حرارت
دلالت میکند و پوشیده نماند که بول اصفر رقیق دلیل هلاکت است اصل دوم احمر است واو منقسم
میشود بچهار مرتبه اول اصهب است وآن لونیست ضعیف الحمرة قریب بابیض مرتبهٔ دوم وردی
واو لونیست مشابه بگل سرخ مرتبهٔ سوم احمر قانی وآن لونیست که سرخی دران غالب بود مرتبهٔ چهارم
اقتم وآن لونیست بسیار سرخ که بسیاهی زند واین چهار مراتب بر غلبهٔ دم و حرارت دلالت میکند
اصل سوم اسود واو بر چهار مراتب منقسم میگردد مرتبهٔ اول سیاهی است که از طریق زعفرانی رسیده باشد
یعنی اول لون اصفر زعفرانی بوده باشد و بعده سیاه گردد واین دلالت میکند بر سودائی متحصله
از صفرا مرتبهٔ دوم سیاهی است که از احمر اقتم حاصل شود یعنی اول احمر اقتم بوده باشد پس از انتقال نموده
سیاه گردد واین دلالت میکند بر سودائی که از دم حاصل شده باشد مرتبهٔ سوم سیاهی است که از سفید
حاصل شده باشد واین دلالت میکند بر سودائی متحصله از بلغم چهارم سیاهی است که از خضرت
حاصل شده باشد واین دلیل سودای صرف بود اصل چهارم ابیض است و اسباب سفیدی
بول ده اند یکی صعود حرارت بدماغ دوم سفیدی بول در امراض حاره سوم کثرت بلغم چهارم
قرحهٔ مثانه و آلات بول پنجم بحران امراض بلغمیه ششم ضعف کبد هفتم سده هشتم سوء مزاج بارد
نهم حرارت کلیه دهم غلبهٔ عطش اصل پنجم اخضر واو را پنج مراتب اند مرتبهٔ اول فستقی واو رنگیست
پستهٔ وال بر برودت مرتبهٔ دوم آسمانجونی واو رنگیست مثل رنگ آسمان مرتبهٔ سوم
نیلنجی واو لونیست مشابه به آبیکه نیل در وحل کرده باشند هر واحد ازین دلالت میکند
بر برودت کثیر مرتبهٔ چهارم کراثی واو لونیست که سواد وی بیشتر از نیلنجی و صفرت او کمتر
از صفرت باشد دلالت میکند بر احتراق اخلاط مرتبهٔ پنجم زنجاریست او لونیست بخضرت
و سفیدی مائل بود واو نیز دلالت میکند بر کثرت احتراق اخلاط جنس دوم قوام بول است
واو برسه قسم است یکی رقیق واو دلالت میکند بر غلبهٔ ضعف کلیه کثرت شرب آب واندک غ

رطوبت رقیقه و عدم نضج دوم غلیظ و او دلالت میکند بر کثرت اخلاط و عدم نضج و باشد
که بنضج دال بود سوم معتدل و او دلالت میکند بر نکوئی حال بدن جنس سوم صفا و کدورت
بول است پس صفا دلالت کند بر سکون اخلاط و نضج و کدر دلالت کند بر عدم نضج و حرکت اخلاط
و گاه بر ورم باطنی و سقوط قوت دال بود و فرق در غلیظ و کدر آنست که قوام غلیظ مستوی باشد
و قوام کدر بخلاف آن جنس چهارم رائحه بول و او پنج نوع است یکی قلیل الرائحه و این دلیل برد مزاج
باشد دوم حامض الرائحه و این از حرارت غریبه باشد که در اخلاط بارد انجا بهم رسد سوم حلو الرائحه
و این از غلبه خون بود چهارم منتن الرائحه یعنی بد بو و این از قرحه مجاری بود پنجم حریف الرائحه
و این بر کثرت صفرا دلالت کند جنس پنجم زبد بول است پس کثافت و طول بقای زبد و کثرت نفش
بر ماده غلیظ لزجه و بغلبه ریاح دلالت مینماید جنس ششم رسوب است و او بدو قسم منقسم گشته
قسم اول رسوب طبیعی است و او آنست که سفید و نه سیال متصل الاجزا بود و وقتیکه
حرکت دهند زود منتشر و منبسط گردد و بسرعت نازل نشود و این دلالت میکند بر نضج ماده
بعد از رسوب سفید رنگ احمر بهتر است و بعده زرد قسم دوم رسوب غیر طبیعی است
و او منقسم بر یازده نوع میشود نوع اول خراطی و او مثل قشور باشد قسمی ازان قشور عریض
رقیق الجرم سفید رنگ بود و بخراش مثانه دلالت کند و قسمی ازان قشور آگنده سرخ رنگ
بخراش کلیه دال بود و قسمی ازان قشور کمد اللون که بر خراش اعضای اصلی دال بود و
قسمی است از رسوب خراطی متصغر الاجزا سرخ رنگ که دلالت میکند بر احتراق اجزای کبد و نیز
قسمی است از رسوب متصغر الاجزا که سرخ رنگ نبود دلالت کند بر جرب مثانه نوع دوم
و شیشه که ویرا سویقی نیز گویند و او مشابه برنج احمر باشد دلالت میکند بر احتراق دم
نوع سوم لحمی و او مشابه بجوهر لحم باشد نوع چهارم دسمی و او مثل سمین بود و بر گداختن
لحم و شحم دلالت میکند پنجم نوع مدی و او بر شگافتن قرحه خواه از نضج ورم بود خواه از نضج جراحت
دلالت میکند نوع ششم مخاطی که دلالت میکند بر خلط غلیظ مثل بلغم خام نوع هفتم شعری و او مثل
تارهای مو باشد که از اخلاط خام و رطوبت انعقاد و استطالت یافته باشد نوع هشتم خمیری
و او مثل قطعهای خمیر باشد و دلالت میکند بضعف معده و سوء هضم نوع نهم رملی
و او دلالت میکند بر سنگ مثانه و حصاة گرده نوع دهم رمادی و این مثل خاکستری بود
دلالت میکند بر احتراق بلغم نوع یازدهم دموی و این چون خون منجمد بود پس اگر

این رسوب با آب ممتزج خواهد بود دلالت خواهد کرد بر ضعف جگر و اگر بضد آن باشد بر جراحت مجاری
دال بود و بدانکه رسوب باعتبار محل منقسم میشود بسه قسم یکی غمامی و او شکل ابر بر بول مے ایستد
و بسبب او قلت نضج و برآمدن ریح بطرف بالاست و دوم معلق و او در میان قاروره می ایستد
و بسبب او کمی امرین مذکورین بود و سوم راسب و او آنست که نشین شود این قسم دلالت میکند
در رسوب طبیعی بر نضج و در غیر طبیعی بر بدی حال بدن جنس ششم مقدار بول کثرتش دلالت میکند
بر کثافت بدن که از برد واقع شود و بر اکل فواکه رطبه و بر سکون مفرط و بر استفراغ فضول کثیره
چنانچه در بحران و قلتش دلالت میکند بر اسهال و ضعف قوت و فنای رطوبت و شدت
و بدانکه بول زنان غلیظ تر و سفید تر و کم رونق تر از بول مردان باشد اما براز پس
افضل ترین براز آنست که سهل المخرج و متشابه الاجزاء و خفیف الناریة معتدل القوام
و مقدار و دقت و رائحه باشد و از زبد و غیره خالی بود و کثرت ناریت دلالت می نماید
بر حرارت و غلبه صفرا و قلتش بر برد و خامی و بیاض دلالت میکند بر غلبه بلغم و سده واقع شود
بمجاری مراره و این قسم منذر است بقولنج و یرقان و براز قدمی و صبغی دلالت مے کند
بر انفجار ورم و این قسم اکثر با صاحبان متروک الریاضت حادث میگردد و فائده می بخشد
و براز اسود دلالت میکند بچیزی که بول اسود دلالت میکند و براز اخضر اگر احتراق نبود پس
زنجاری و کراثی دلالت میکند بر کثرت جمود و قلت مقدار براز بر قلت فضول غذائیه
و حبس آنها و گاه بر ضعف قوت دافعه دلالت میکند و منذر قولنج است و کثرت مقدارش
دلالت میکند بضد آن و رقت قوام بر ضعف هضم و ضعف قوت جاذبه ماساریقا و باکل غذای
مزلق و نزله و سده که در ماساریقا واقع شوند دلالت میکند و لزوجیت قوامش بر اکل غذا لزج
و خلط لزج دلالت میکند و اگر همراهش بدبو و سقوط قوت بود دلیل ذوبان بود و یبوست براز
بر تحلیل رطوبات و کثرت حرارت و قلت شرب آب و باکل اغذیه یابسه دال است و کثرت زبد
براز دلیل کثرت ریاح بود و براز بدرنگ و بدبو دلالت بر هلاکت مریض نماید و اگر قبل از
براز رطوبت مثل پیه برآید منذر بموت بود و چون بحران نیز از علامات دال بر احوال مریض است
ذکر مے باید **فصل در بحران** بدانکه بحران در لغت یونان باد سموم سوزنده را گویند
و نزد اطبا بحران عبارت است از تغیر عظیم که دفعةً واقع شود و نسبت کرده اند مرض را بعدو
و بدن را باقلیم و طبیعت را بالسلطان و یوم بحران را بروز قتال پس اگر درین روز مرض غالب شود

بحران تام ردی گویند و اگر طبیعت بر مرض غالب شود بحران جید تام نامند و اگر مرض قدری
قدری قلیل غالب آید بحران ردی ناقص گویند و اگر قدری قلیل طبیعت غالب آید
بحران جید ناقص خوانند و گاه بحران بانتقال ماده بود از عضوی بعضوی پس اگر انتقال
بعضو خسیس بود بحران انتقالی جید گویند و اگر انتقال بعضو شریف بود بحران انتقالی ردی خوانند
و بحران جید آنست که در انتهای مرض بنضج و بدفع ماده بود نه بانتقال و بحران که بخلاف بحران جید بود
بد است و بحرانیکه بدفع ماده بود پنج قسم است قی و اسهال و رعاف و ادرار و عرق و هر یکی را
ازین اقسام علامات مخصوصه اند اما علامات قی ضیق النفس و غثیان و اختلاج لب زیرین
و علامات اسهال درد امعاء و ثقل بدن و درد پشت و قراقر و علامات رعاف ثقل سماع و دوی
و طنین و سرخی او و خارش بینی و علامات ادرار ثقل مثانه و کثرت و غلظت بول و علامات
عرق تری بدن و موجیت نبض و انتفاخ بشره پس بحرانی که بعرق و ادرار بود ماده رقیق ازان
مندفع گردد و ازین سبب آنرا بحران ناقص گویند و بحرانیکه بقی و اسهال و رعاف بود تام باشد
و بحران در وقت تزاید ناقص و در انتها تام و در ابتدا مهلک باشد و روزیکه بحران حادث گردد
مریض را هیچ هیچ تحریک نه نمایند الا مدد طبیعت فرمایند مثلاً اگر طبیعت برای اندفاع ماده بقی مستعد بود
تدبیر قی فرمایند و قس علی هذا فائده در تقسیم ایام باحوری وغیره روز اول بحران روز دوم
خلافی سوم واقع فی الوسط روز چهارم بحران روز پنجم واقع فی الوسط روز ششم بحران ردی
روز هفتم بحران محمود روز هشتم روز مسهل است روز نهم بحران روز دهم مسهل روز یازدهم بحران
روز دوازدهم مسهل روز سیزدهم بحران روز چهاردهم بحران جید روز پانزدهم خلافی روز
شانزدهم مسهل روز هفتدهم بحران روز هیجدهم بحران روز نوزدهم مسهل روز بستم
بحران روز بست و یکم بحران روز بست و دوم مسهل روز بست و سوم مسهل روز بست و چهارم
بحران روز بست و پنجم مسهل روز بست و ششم مسهل روز بست و هفتم بحران روز بست و هشتم
خلافی روز بست و نهم مسهل روز سی ام خلافی روز سی و یکم بحران روز سی و دوم
مسهل روز سی و سوم مسهل روز سی و چهارم بحران روز سی و پنجم مسهل روز سی و ششم
مسهل روز سی و هفتم بحران روز سی و هشتم مسهل روز سی و نهم مسهل روز چهلم
بحران کما فی مجمع الحکمة و پوشیده نماند که در امراض مزمنه عدد ماه و سال چون
عدد روزهای امراض حاده بود مثلاً در ربع سوداوی هفت ماه چون هفت نوبت غب باشد

وہمچنین بحران بعد یازدہ و بیست روز یا بعد ہفت ماہ یا بود و ہفت سال یا بعد چہاردہ سال
یا بعد بیست و یکسال باشد و بقراط بعد چہل روز بجز روز شصتم و ہشتادم و صد و بستم روز
بحران نمی شمرد و در حمی غب یوم النوبت روز بجز روز بحران می باشد پس لازم است
کہ بروز نوبت احکام بحران ملحوظ خاطر دارند و بدانکہ از علامات اند علامات محمودہ و ردیہ پس
علامات محمودہ علامات اند کہ بزوال مرض دلالت کنند و علامات ردیہ آنند کہ بر ہلاکت
مریض باشند اما علامات محمودہ قائم ماندن قوت مریض و اشتہا و عقل و ہوش و حواس
و نفع یافتن از معالجات و سہولت بر داشتن مرض و وقوع بحران جید بروز بحران
و قائم ماندن نفس طبیعی اما علامات ردیہ دم زدن و بجہد زدن و لاغر شدن بن گوش و ہوای سرد
از بینی بر آمدن و ہمیشہ بہ یکجا نظر کردن و بیجا مسح دیوار دست زدن و خاموش ماندن
و اضطراب بدون روز بحران و پوشیدہ مباد کہ ہرگاہ بر روی مریض حمرۃ پیدا شود
و سبب ظاہری آن ہویدا نبود و مریض دست چپ بر سینہ نہادہ باشد پس بمیرد و صاحبش
بسیزدہ روز و اگر در رگہای سرطان پدید آمد صاحبش بسہ روز بمیرد و اگر در ثبات کہ گیست
در گردن بثرہ پدید آید صاحبش در پنجاہ و دو روز بمیرد و اگر در مرض حار مثل سرسام بثرہ
مثل پستہ یا مقدار دانہ انجیر بر زبان ظاہر شود صاحبش بروز اول بمیرد و اگر در بعض اصابع حمرۃ
پیدا شود صاحبش در دو روز بمیرد و اگر بر انگشت دست و پای چپ بثرہ بمقدار دانہ باقلا
ظاہر شود صاحبش در شش روز بمیرد و اگر ہنگام دبار بثرہ براق بانگشت وسطی دست راست
ظاہر شود صاحبش بدوازدہ روز بمیرد و اگر ناخن پا سیاہ شوند و در پیشانی بثرہ سرخ پدید آید
صاحبش بچہار روز بمیرد و اگر در ناخن ہای سر انگشت با خارش پدید آید و رنگ گردن
سیاہ گردد صاحبش بروز پنجم بمیرد و اگر بجلد پلک سر بثرہ یکی سیاہ دوم سرخ رنگ
مائل بزردی متولد شوند صاحبش بروز ہفتم بمیرد و اگر بر پلک یک چشم بثرہ نرم سیاہ رنگ
مانند گردگان بر آید صاحبش در دو روز بمیرد و اگر از بینی مریض خون سرخ مائل بزردی
سیلان نماید و ہمراہش بر دست راست بثرہ سفید بثرہ سفیدی مائل ببید و ظاہر شود
صاحبش بروز سوم بمیرد و اگر در ران چپ سرخ بادہ کہ ورمی است صفراوی و ایذا دہد ولیکن
بمقدار سہ انگشت باشد پدید آید صاحبش بروز بیست و پنجم بمیرد و اگر بگوش چپ سیقروش کہ
بثوریست سخت مثل نخود ظاہر آید صاحبش در بیست روز بمیرد و اگر پس گوش چپ بثرہ سیاہ پدید آید

صاحبش در بست وچهار روز بمیرد و اگر پس گوش راست بثرهٔ مثل حرق نار پیدا شود صاحبش را در هفت روز بمیرد و اگر زیر لحیه بثره مانند دانه باقلا ظاهر گردد صاحبش در پنجاه و دو روز بمیرد و اگر صدغ چپ حمرهٔ که در سیاهی از ورم صفراوی ظاهر شود صاحبش در روز چهارم بمیرد و اگر در صدغ سرطان پیدا آید صاحبش در سه روز بمیرد واللہ اعلم بالصواب **فصل در علامات که دلالت میکنند بر اخلاق** و آنرا علم قیافه و علم فراست نامند و او استدلال از صورت و هیئت ظاهری بر خلق باطنی بود و اگرچه اکثر مصنفین از ذکرش اجتناب نموده اند لیکن احقر بیانش را انسب دانسته باو پرداخت پس بدانکه موی درشت علامت شجاعت و قوت دماغ است و موی نرم علامت رطوبت مزاج و موی بر دوکتف و گردن علامت حماقت و بسیاری موی سینه علامت وحشت طبع و موی سیاه علامت عقل و موی زرد علامت حماقت بود و پیشانی فراخ و بیشکن علامت خصومت و پیشانی باریک علامت خیانت و خساست پیشانی متوسط باشکن علامت محبت است و ابرو کشیده تا صدغ علامت حمق و ابرو متوسط میان خردی و بزرگی علامت دیانت و ابروی خوش خم علامت دولت و ابروی پیوسته علامت دزدی باشد و خضرت و کبودی چشم یا سفید سے لون علامت بے شرمی و چشم ازرق علامت بدذاتی و چشم کبود علامت بیحیائی و چشم شوخ علامت شجاعت و چشم سریع الحرکت در مردان علامت شجاعت و در زنان دلیل بدکاری و چشم بطی الحرکت علامت نادانی و چشم متوسط میان خردی و بزرگے و سرخی و سیاہے علامت ہوشیاری و درست گفتاریست و گوش بزرگ علامت جہل و درازی عمر و گوش بسیار خرد علامت خرد و حمق و متوسط بینهما علامت دانائے بود و بینی باریک علامت نرمی مزاج و بینی کج علامت شجاعت و بینی پهن علامت کثرت باه و بینی که سوراخش فراخ باشد علامت غضبناکی ست و فراخی دهن علامت شجاعت و بزرگے لب علامت حماقت و اعتدال لب بسرخی و سفیدی علامت عقل بود و دندان کج و ناهموار علامت خیانت و دندان کشاده و بزرگ علامت امانت و ذی علمے ست و رخسار پرگوشت منتفخ علامت جهل و رخسار لاغر و باریک علامت حسن رای باشد و گردن کوتاه علامت خبث و مکر و گردن باریک دراز علامت حماقت و گردن متوسط علامت صدق و عقل بود و لاغرے کتفین علامت قبح سیرت باشد و دست تا اگر از دست چپ دراز بود علامت شجاعت است و بخلاف آن علامت بزدلی و انگشتان دراز

علامت عقل و ہوشیاری بود و پستان بد و رخوش شبیه تشت پر گوشت که رگهای سرخ
بر آن نمودار باشد علامت سعادت و دولت و پستان دراز و پر گوشت علامت کثرت اولاد
و پستان دراز کم گوشت علامت افلاس است و شکم و سینه باعتدال علامت حسن رای و عقل
و شکم بزرگ علامت جهل باشد و ناف عمیق و پر گوشت علامت دولت بود و ذکر دراز علامت
افلاس و کم شهوتی و خال سیاه بر ذکر علامت عیش و عشرت است و اندام نهانی زن بدکار
بلند باشد و ران پر گوشت و خوش اندام علامت سعادت و ران دراز بی گوشت
علامت دهقانیت و حماقت بود و حکم ساق مثل حکم ران است و پاشنه پر گوشت علامت
نزدست و پاشنه دراز رنج و فلاح متوسط بود و پشت پا خوش اندام پر گوشت
علامت سعادت باشد و ناخنهای دراز نصف سرخ و نصف سفید علامت شجاعت است
و هر کیکه در راه رفتن سر و سرین خود را بجنباند صاحب علت المشائخ باشد و زنی که در راه رفتن
بسیار بجنبد و خم و چم بسیار داشته باشد و چشمان خود را بجانب چشم بگرداند علامات بدکاری
و عیاری باشد مقاله دوم در قواعد ضروری عملی از طب بر وجه کلی و آن منقسم
میشود بعلم تدبیر تندرستان و بعلم علاج مرضی قسم اول تدبیر صحاحا
و آن منقسم میشود به چند تدابیر تدبیر اول در ماکول بدانکه بهترین اغذیه آن غذا است
که دم صالح پیدا کند مثل نان گندمی که از آفات سوختن مبرا بود و گوشت گوسفند یکساله
و بهترین میوه های انگور و انجیر رسیده است و لیکن اکل غذا چیزی که ضد مزاج غذا بود
تناول نه نمایند که مضرت میکند مثلاً اگر خیار یا کدو خورده باشد بالای آن شیر یا نعناع
نخورند و اگر گندنا یا پیاز خورده باشند عقب آن برگ خرفه نخورند و اگر غذای غلیظ
مثل هریسه و نان فطیر و حلوای نشاسته خورده باشند و سده حادث گردد و پیاز لیمو بخورند
و سکنجبین ساده بپسند و تقلیل غذا نمایند و گوشت یخنی پلاو بزمستان نباید و تابستان
اولی است و وقتیکه اشتها غالب شود طعام بخورند و هنوز که باقی بود دست از طعام باز دارد
و اتفاقاً اگر کدامی روز بخوردن طعام کثرت افتد روز دوم تقلیل غذا کند و بهتر است
که بیک شبانه روز یک مرتبه غذا خورده شود و بعد اکل غذا حرکت خفیفه بعد انحدار غذا بهتر است
و خواب ممد هضم و بعد خواب که بیدار شوند قدری جوارش معتدل المزاج باید داد
و هنگام اکل ترتیب ملحوظ دارند یعنی چیزی که لطیف تر و نازک تر و زود هضم بود

اول بخورند و بعضی گویند که غذا لطیف و غلیظ و دیر هضم اول از اکل شئ لطیف بهتر است
و بعد ریاضت چیزهاے نازک مثل شیر و ماهی نباید خورد زیرا که ریاضت معده را گرم مے نماید
و از حرارت معده چیزهاے نازک فساد پذیرند و کسی را که غذا ایدی گوارد بران اعتبار نه نموده
بتدریج ترک آن کوشد و بوقت اکل طعام نباید خورد زیرا که لقمه اولی هضم شده و لقمه ثانی دیر فتد
و هضم ناهموار گردد و شخصے را که معده گرم بود باید که علی الصباح چند لقمه نان با شراب لیمو یا غوره
یا انار بخورد و بعده بریاضت پردازد و مرد پیر و آن را که قوت هاضمه ضعیف بود غذای لطیف باید
و صفراوے مزاج را غذاے سرد و تر مثل کشک جو و کدو و سوداوی مزاج را اغذیه حار رطب
چون کشک مرغ فربه و بیضه مرغ نیمبرشت و بلغمی مزاج را اغذیه گرم و لطیف مناسب اند و شخصے
که اغذیه غلیظه بهر قوت تناول نماید باید که بوقت گرسنگی صادق خورد و کمتر نوش کند
تا بخوبی هضم گردد و اغذیه یابسه و شوربه تیز شهوت طعام و تشنگی را زیان دارد و باید که
نخوره با دوغ و آلو یا شفتالو و برنج با سرکه و گوشت مرغ بجغرات و آب برنج با میوه و عسل با خربزه
و شیر با شراب و سرکه و حموضات با ماهی و بیضه با مرغ و هر چه زود هضم بود با دیر هضم
نباید خورد و مرغ را که با دوغ و حموضات را که در ظرف مسی پخته باشند مضر دانند
و از و اجتناب ورزند و در زمستان غذاے که مائل بحرارت و نیز بالفعل حار بود و در
تابستان غذاے که بالفعل بارد بود مناسب است و در بهار و خریف غذای معتدل
باید خورد تدبیر دوم در شرب بدانکه وقت نوشیدن آب عطش صادق باید
و معتدل المزاج بعد گذشتن یک ساعت بر طعام باستعمال آب اجازت است و در طعام
و قبل از طعام آب نباید خورد الا کسے که عادت بود و خوردن آب بعد خواب و حرکت خفیفه
خصوصا جماع و حمام ممنوع بود و برف را که نزد بعض قوی و بوقت عطش کاذب آب نباید نوشید
و آب نهر و آب چاه و آب باران و آب نهر ممزوج نه نمایند و آب معتدل البرد
از آب شدید البرد اولی است و آب گرم و نیم گرم بسبیل علاج باید نوشید و آب
بتدریج بنوشند و هم نرم نرم و آب ثلجی با احشا و اعضاء تنفس و اعصاب مضرت دارد
و چونکه ذکر انفس نفیس الاذکار گفته اند بیان شراب ترک نموده شد تدبیر سوم
در حرکت و مراد از آن ریاضت است و ذلک پس ریاضت
وقتی باید که غذا از معده منحدر گشته باشد و وقت در حرارت و برودت معتدل بود

وریاضت بعد فراغت بول وبراز مفید است و با امتلاء معده و خلو او مضر و قبل از
عرق آمدن ترک ریاضت باید نمود و ریاضت بر دو قسم بود یکی ریاضت عام که بجمیع اعضا
شامل بود و او نیز بر دو نوع است یکی ریاضت صعب مناسب بجوانان و قوی المزاجان
مثل کشتی گرفتن و تیر انداختن دوم ریاضت لطیف و نرم مناسب بضعیفان و ناقهان
مثل آهسته رفتن و بزورق نشستن دوم ریاضت خاص که ضد عام است چون افکار
که ریاضت دماغ و استماع اصوات لذیذه که ریاضت گوش و نظر باشیای دقیق که ریاضت
چشم است و ریاضت آلات تنفس به آواز بلند حاصل آید پس دلک و آن نیز نوعی
از ریاضت است و دلک سخت بدن قوی سازد و نرم خستگی زائل کند و کثرتش هزال آرد
و دلک از اعلی باسفل باید نمود و باید دانست که بعد اکل غذای غلیظ ریاضت کثیر باید
و در تابستان ریاضت کمتر و زمستان بیشتر آن مفید بود و همچنین بصبیان ریاضت
قلیله لطیفه و بشبان قویه طویله و کهول و مشایخان را لطیفه طویله مناسب است
و ریاضت ابدان ضعیفه و بعد جماع مضرت قوی دارد تدبیر چهارم در نوم و یقظه
پس بهترین وقت خواب آنست که غذا را از معده منحدر شده باشد و بهترین خواب آنست
که مستغرق بود و اگر برای اعانت هضم خواب منظور بود اول به پهلوی راست بخسپند تا که غذا
بقعر معده قرار گیرد و بعده به پهلوی چپ تا کبد بمعده مشتمل گردد و بواسطه تسخین آن
هضم کامل حاصل آید و بعد ازین به هیئت اولی رجوع فرمایند تا انحدار غذا از کبد اسهل بود
و بشکم خفتن ممد هضم است و برپشت خفتن نزله و درد پشت و کابوس و سل و صرع پیدا نماید
و خواب بخلو معده مضر بود و کثرت در خواب نباید نمود و اگر خواب قلت پذیرد تدبیرش
بتدهین دماغ و به مشمومات فرمایند و خواب کمتر از شش ساعت مضر بود تدبیر پنجم در استفراغ
و احتباس اما استفراغ طبعی آنست که هر روز دو مرتبه حادث گردد و اگر بخلاف این طبع را
حبس یا کثرت استفراغ حادث شود تدابیر که در معالجات ذکر خواهد یافت بحالت اصلی آرند
تدبیر ششم در جماع بهترین وقت جماع آنست که طعام از معده گذشته باشد و شیخ الرئیس گوید
که وقت جماع که اکثری که بعد از تمامی هضم قرار داده اند بران اعتبار نباید نمود زیرا که آن وقت
جوع است و جماع وقتی باید که بدن معتدل و شهوت صادق و داعیه منی ممتلی و قوت بدن قوی
و نعوظ بکثرت بدون تخیل بود و بهترین هیئت جماع آنست که محبوبه را بر بستر نرم به پشت بخوابانند و مرد بالای

او بیاید و یا میانش را بر داشته و سرین یار البند ساخته هر دو پا را هر دو پهلویش بچسپاند و سر زن بر بالش بلند بگذارد و بشوق تمام دست در گردنش انداخته سر پستان بنرمی اندک اندک بمالد و نیز مساس عصبی که بر کس فرج زن واقع است لذت تمام می بخشد و بعده سر آلت را بدهلیز فرج بساید تا شهوت زن غالب آید و هیئت چشمانش بسرخی گراید و نفس بلند گردد پس هرگاه این حالت پدید آید ذکر را بفرج داخل نموده سر آلت را بفم رحم بساید الا یافتن فم رحم نا کرده کار را محال بود پس باید که درین امر سعی نماید تا که لذت زن حاصل آید و ذکر را بسرعت شدت اندرون فرستد و بملایمت و نرمی بیرون آرد و هرگاه منی بجنبش آید زن را بنحو کشیده آب دهد و اگر زن بالای مرد سوار شود بدترین اشکال است و جماع به پهلو مضر بود و جماع بمنت و الحاح و با زنان حائض و نابالغه و پیره و متروک الجماع و زنانیکه بواسیر دارند مضرت دارد و جماع با محبوبه موجب فرحت و تقویت قوی بود و با غیر محبوبه موجب ضعف

تدبیر هفتم در حمام پس حمام معتدل نضج دهنده و دفع کننده فضلات و فربه کننده بدن و کشاینده مسامات است و از کثرتش انصباب مواد باعضای ضعیفه و ضعف قوی لاحق میگردد و چنانچه گوید که بهترین حمام آنست که قدیم البناء و وسیع الفضاء بود و هوای آن خوشگوار و آب او شیرین باشد و بهتر آنست که حرارت حمام موافق مزاج شخصی که داخل حمام شود باشد و حمام باید که بسیار گرم و نیم گرم نباشد بلکه بحیثیت معتدل باید که بزمانه معتدل جسم صاحب حمام عرق آلوده گردد و بدانکه خانه اول حمام سرد و تر است و دوم گرم و تر و سوم گرم و خشک و استحمام بخلو معده جدت یبوست کند و به پری آن فربهی آرد الا حدوث سده کند پس لازم است که قبل از استحمام سکنجبین وغیره بنوشند و بحمام خروج و دخول بتدریج بعمل آرند و تا مدت طویل در آن قیام نه پذیرند و قرشی گوید که یابس مزاج را آب اکثر از استعمال هوا واجب است و رطب مزاج را بعکس آن و صاحبان ورم و تفرق اتصال وغیره را استحمام لازم نیست و اغتسال بآب کبریتی صاحبان فالج و رعشه و تشنج و اوجاع مفاصل را نفع دارد و آب بارد مقوی بدن است الا استعمالش بوقت ظهر بعد هضم غذا جوانان و حار مزاجان را مناسب است و اغتسال بآب سرد صاحب ضعف معده و تخمه و نزله و تشنج و صبی را مضرت نماید

تدبیر هشتم در فصول در شروع فصل ربیع باسهال و فصد تنقیه بدن کنند و تقلیل غذا و مسکنات مواد و ریاضت معتدل و اجتناب از اشیاء حار رطب مثل لحوم بعمل آرند و در فصل صیف

بنفشہ و تلیین طبیعت مبادرت فرمایند و از کثرت غذا و شراب و ریاضت پرہیز ند
و استعمال اغذیہ لطیفہ و فواکہ رطبہ نیز بود و فصل خریف از کثرت اکل فواکہ و جماع وقی و از آب بارد
شربا و غسلا پرہیز ند و مسہل غیر قوی و فصد تنقیہ بدن کنند و استعمال اشیاء تقلیل الرطوبت
و حرارت و غسل بآب نیمگرم و در مکان بارد خواب نمودن بہتر است و در فصل شتاء از فصد و قی
پرہیز ند و استعمال اغذیہ غلیظ قویہ حارہ و لحوم مفید ست تدبیر نہم در فساد ہوا
ہر گاہ کہ فساد در ہوا پدید آید از اغذیہ رطبہ پرہیز ند و تریاق مثرودیطوس احتیاطاً باستعمال آرند
و اگر مزاج بارد بود حلتیت نیز مفید است و اگر اتفاقاً رطوبت فضلیہ در بدن جمع آید
تنقیہ بدن متوجہ شوند الا از تحریک تسکین اولی است و خانہ از گلاب و دیگر عطریات معطر دارند
و اصلاح ہوا از بخورات مثل بخور عود فرمودہ باشند و صندل و غیرہ بویند تدبیر دہم
در صبیان و شبان و کہولان و مشایخان و مسافران اما صبیان پس غذا و جمیع تدبیر شان
سرد و خشک بغیر از افراط باید نمود اما شبان پس غذا و جمیع تدبیر شان بارد و رطب باید اما
کہولان پس غذا و جمیع تدبیر شان گرم تر باید اما مشایخان پس اگر از اعراض ظاہریہ آنہا
برودت و یبوست یافتہ شود غذا و جمیع تدبیر گرم و خشک باید اما مسافران پس کسیکہ ارادہ
سفر کند اول تنقیہ بدن نماید اگر بدن ممتلی بود و بریاضت و بیداری و تشنگی و پیادہ [رفتن]
و مثل آن بچیزیکہ در سفر حاجت افتد عادت کند تدبیر یازدہم در زن حاملہ
پس وقتیکہ علامات حمل مثل انسداد حیض و تنفر از جماع و بزرگی شکم و صلابت مقام
رحم و تہوع و غثیان و سیاہی سر پستان و غیرہ ظاہر شود از فصد و قے و اسہال و حمام
و از آواز دہشت ناک و ریاضت و رنج و غم و گریہ چہار ماہ پرہیز ند و بعد چہار ماہ اگر ضرورتا
قے افتد باک نیست الا باز بوقت شروع ماہ ہفتم اجتناب از امور مذکورہ واجب است
زیرا کہ درینوقت جنین قریب خروج میباشد و ازین امور بوی خستگی حاصل مے آید و نزد
ایام ولادت غذای لطیف زود ہضم و گاہ گاہ سکنجبین و گلقند بخورند و از عانہ تا بزانو
روغن کنجد بمالند تدبیر دوازدہم در مولود وقتی کہ از رحم مادر بدر آید ناف از بالای
چہار انگشت قطع کنند و باہستگی و نرمی کنافش را دور نمودہ رشتہ بران بپیچند و پنبہ بزیت تر
نمودہ بالای آن گذارند و مولود را بآب نمک بشویند باحتیاط اینکہ آب در گوش و بینی نرود و بعد
از آب شیرین نیمگرم غسل دہند قدری شہد خالص بلیسانند و بجامہ بپیچند و ہر عضو را

بر جای خود بوضع شایسته بدارند و بجای تاریک پرورش نمایند و از هوا خارجی اجتناب کنند لیکن بستن پیچ باد و عادی کنند تدبیر سیزدهم در مرضعه پس مرضعه را باید که از جماع و ترشیات و از ماکولات غیر مناسبه که شیر را فاسد کنند و از افکال نفسانیه پرهیز دو مرضعه باید که جوان خوبصورت معتدل المزاج و بزرگ پستان باشد و شیر آن معتدل القوام و از زائیدنش پنجهل روز نگذشته باشند تدبیر چهاردهم شیر دادن بدانکه در حق مولود شیر مادر بهتر است الا در شیر دادن اگر از کدامی سبب با دیگر شیر دادن ضرر بود نام مرضعه موصوفه شیر دهد و تا پنج روز باین نسخ شیر دهند که قطعه پنبه بشیر تر کنند و در دهنش گذارند تا با عضای دهن آن مضرتی نرسد بعده از پستان مادر یا مرضعه شیر دهند و پوشیده نماند که تا چهل روز از ولادت شیر زن ناقص میباشد فائده در اصلاح شیر پس اگر شیر غلیظ بود ریاضت معتدل و ملطفات چون سکنجبین بزوری معتدل استعمال نمایند و اگر رقیق بود اغذیه مغلظه مثل هریسه تناول کنند و اگر شیر بمقدار کثیر بود تقلیل غذا نمایند که از فساد ایمن باشند و اگر قلیل بود بعلاج آن بپردازند و باید دانست که بعد دو سال طفل را عادی اکل و شرب نمایند الا از اکل اشیا حار و بارد و قوی الاثر و حامض ترسند و اگر هنگام شیر دادن دوا از طفل حاجت استعمال حمولات افتد تا اول بعده را از شیر پاک کنند بعده باستعمالش بپردازند تدبیر پانزدهم در بیرون آمدن دندان پس وقتیکه علامت بیرون آمدن دندان ظاهر شود آن وقت روغن بابونه و عسل بلثه بمالند و پیه مرغ و مغز خرگوش نیز بر گردن و لثه مالیدن خوب بود و اگر انگشت بسیاری بخاند و دهنش عصب و نمک بشویند و قطعه اصل السوس مقشر کرده بدست او دهند بدانکه اگرچه این مقام معالجات نیست لیکن بمصداق آنکه الجنس یدرک بالجنس معالجات امراض که اکثر بطفلان لاحق میشوند مجملاً بیان کرده می آید

فصل در امراض الاطفال و علامات و معالجات آنها

ام الصبیان و آن مرضیست که رطوبت غلیظ یا ریح غلیظ در سر طفل محتبس شود و از آن سبب طفل دست و پای خود را می پیچید و کف بدهن آرد علاج در وقت حدوث دست و پا را بگیرند و کف دست و پا بچیزی خشن بمالند و بعد گذشتن حالت اگر تپ شدید و تشنگی باشد حجامت ساق بع الشرط نمایند و مدام از دوا و غذا تلیین طبیعت کنند و بمرضعه غذا می خفیف دهند و اگر تپ و تشنگی نباشد

مگر تنقیه بمسهل گرم کنند لیکن از غاریقون و مثل آن پرهیز نمایند و جدوار با شیر مادر سائیده
دادن مفید است و بمرضعه جوارشات و معاجین گرم توان داد و باشد که این مرض
خود بخود بوقت بلوغ زائل گردد عطسهٔ متواتر اگر سببش ورم حار نواحی دماغ باشد و تپ
یا حرارت نیز یار بود علاجش چون علاج سرسام شبان نمایند و اگر از سردی بود
که بسر رسیده باشد اطلیهٔ حاره بکار برند عطاس بضم عین مهمله ورمی است حار
که بدماغ صبیان حادث شود و علامت آن عدم سیری از آب و زردی چشم
و درد آن علاج تبرید و ترطیب دماغ نمایند از کدو و خرفه و روغن گل و قدری
سرکه و آب کشنیز سبز و آب عنب الثعلب سبز و در صورت قبض طبیعت آب کدو
با شیرخشت و آب عناب مفید بود و مرضعه را تقلیل غذا کنانند و هرچه نوعی قبض بود
بخورانند اجتماع الماء فی الراس گاه باشد که رطوبت مائیه در سر اطفال
داخل قحف بالای غشاء صلب جمع آید و علامت این قسم آنست که چشم باز ماند
و این قسم علاج پذیر نیست و باشد که رطوبت مذکوره بخارج قحف زیر جلد بسبب
خطای قابله که بعد ولادت سر طفل را بشدت غمز کند و ازین سبب دهن رگها
کشاده شود و خون رقیق بیرون آید جامد و زیر جلد جمع گردد و علامت این قسم آنست
جلد سر بلند محسوس شود و طفل بسیار گرید و بیدار ماند و رنگ جلد بحال خود ماند
و بانگشت فرو نشیند و اگر بخلاف این علامت رنگ جلد متغیر گردد و سخت باشد
که بانگشت فرو نشیند و جمع محسوس شود ورم باشد علاج نظر کنند که رطوبت
قلیل است یا کثیر پس بر تقدیرین یا محصور در ان مکان است یا غیر محصور پس اگر
کثیر المقدار و غیر محصور است علاجش خطر دارد و اگر قلیل المقدار و محصور است علاج آن
چنین کنند که اول موی سر سترده شود بعد ازان بابونه و اکلیل الملک و سبوس گندم
بآب بجوشانند و نطول نمایند بعده ادویهٔ گرم و خشک مثل زعفران وغیره ضماد کنند
و در صورت ورم علاج سرسام باید نمود تشنج اگر بسبب یبوست بود بعد استفراغات
و حمیات واقع شود علاج آن از مرطبات کنند و اگر بسبب قبض طبع بود تلیین طبیعت نمایند
و اگر از تخمه بود بعد سیری نوم کوشند و اگر وقت برآمدن دندان بسبب الم واقع شود
تدبیر آن کنند و اگر بسبب ضعف و فساد هضم بود اصلاح غذای مرضعه و طفل بعمل آرند

کثرت البکاء اگر درد گوش و درد چشم بود علاج آن مثل درد گوش و چشم جوانان کنند
و اگر بسبب فساد شیر و درد معده بود و علامت آن اثر قے رحمت یافتن علاج اصلاح شیر
و تنقیه معده کنند الفزع فی النوم اگر از دیدن خوابهاے پریشان بود علاج آن
بحیله شایسته ازاله توهم نمایند و اگر بسبب فساد غذا بود علاج آن تقلیل غذا کنند
و بعد اکل غذا منع از خواب نمایند و گاہے طفل را حالتے مثل کابوس حادث میگردد
علاجش مثل علاج کابوس است زکام و نزله علاجش مثل علاج جوانان کنند بلکه
حول و آن بسبب سوء تدبیر شیر دادن و بعد صرع لاحق شود علاج جامه رنگین
بطرف مخالف سیلان چشم آویزند احتباس الشے فی مجری الانف علاج آن
اول از روغن بیتی را چرب کنند بعده چیزے که عطسه آرد ببویند قلاع علاجش
مثل علاج بزرگان کنند صریر الاسنان فی النوم و آن فسیست که
در خواب دندان بساید علاج بعد از تنقیه مسهل گرم دهند و عاقرقرحا و شهد
سائیده بر لثه مالند و طفل را سرنگون کنند که رطوبت سیلان نماید ورم لثه آن
بوقت بر آمدن دندان حادث شود علاجش تدبیر بر آمدن دندان نمایند که خارش لثها
علاج آن شب یمانی سائیده بعسل آمیخته بر لثات مالند سعال و آن از کثرت
رطوبت حادث شود علاجش چون علاج سعال بلغمی بزرگان نمایند و ربو ورم ریه است
که هر گاه طفل عارض شود نفس زود زود زند علاج بمنضجات و مسهلات تنقیه
بلغم نمایند و سینه مریض را از هوای سرد محفوظ دارند و اگر مرض بشدت بود انتظار
نضج نکنند و خون خرگوش در عرق گاؤزبان نوشانیدن مفید است فواق علاج آن
جوز هندی بشکر سفید بدهند و دانه هیل نیز مفید است قی شدید اگر بسبب فساد شیر بود
اصلاح کنند و اگر از انصباب صفرا یا بلغم بر معده بود و علامت آن خروج او ست
علاجش تنقیه نمایند اسهال و آن بر وقت بر آمدن دندان حادث شود بند نباید نمود
و بوقت ظهور مضرت تدبیر بر آمدن دندان نمایند و اگر مضرت بحد کثرت رسد بطباشیر
و زهر مهره حبس جائز است مغص چون با اطفال عارض شود خود را مے پیچد علاج
نمک و زیت و آب نیم گرم بمثانه گاو انداخته بر شکم طفل تکمید کنند تولد دیدان یعنی
کرمها که در مقعد طفل متولد میشوند علاج حضض و کمیله همراه آب بدهند و دخان بنجد

یعنی دو دانیکه در سقف مطبخ می باشد و ناس سورتی هر دو را هموزن آمیخته در مقعد پر کنند
و از دست مقعد را اندک بزنند خروج مقعد اکثر اطفال را مقعد بیرون می آید
پس باید که اول او را از دست رد کنند و اگر مشکل شود از روغن و موم و شیر گاو چرب کنند
تا نرم و باز گردد و خشت نیم گرم بر و گذارند البول فی الفراش طفلیکه بول در فراش کند
علاج آن کندر و خولنجان و جفت بلوط و گلنار هموزن کوفته بیخته سفوف سازند و استعمال
کنانند و پشک و حنا بید ستر در روغن سوسن سائیده بر مثانه ضماد نمایند و معجون فلاسفه
مداومت کنانیدن مفید بود و از اشیاء سرد پرهیزند حمیات اطفال را اکثر تپ بلغمی
حادث میشود پس علاجش مثل علاج بزرگان کنند لیکن در تپ موسمی اگر طفل زیاده
از شش ماه بود بر سر گوش او شرط زنند و قدری خون بگیرند و زلو چسپانیدن نیز
بهتر است جدری و حصبه باید دانست که ماده جدری خون است و ماده حصبه صفرا
پس مناسب که بنابر تقدم حفظ صحت در ربیع زلو پس سر چسپانند و حجامت مع الشرط
بعمل آرند و تنقیه بدن کنند و بقولات سرد و حموضات بخورانند و اگر طبع راغب گردد
مجربات بقولات بارده پخته تناول نمایند و اگر ازین تدبیر مطلب حاصل نیاید تخم جدری
جدکوب باید و برآوردن آن کوشش کنند و از حدت و تپش نه ترسند مروارید کهربا یک
بقدر ده دوازده دانه بخورانند و سرمه در گوش و بینی دمند تا که تمام و بکمال برآید چون نمودار شود
شیر و عناب عرق عنب الثعلب گاوزبان نبات سفید خاکشی بقدر مناسب بطفل دهند
و اگر طفل ضعف باشد عرق کیوره نیز باید داد و اگر جدری در برآمدن دیر نماید در چهار
بگذرد بدوای مذکوره عدس و سبوس گندم و شکر سرخ اضافه نمایند و تفتیح مسامات
درین باب نفع تام دهد و اگر اسهال باشد نیز عدس مسلم و مروارید مناسب است و اگر خارش ها
که علامت بد است پدید آید بچوب گز و بیخ تیر بخور کنند و کودوش بر بدن طفل سایند
و اگر بیهوشی عارض گردد تقویت دل کوشند و غذا بر وقت برآمدن برنج با شکر پخته
و نخود شیرین و نان شیرین و کهچری و دال مونگ و عدس پرهیزند و بجوشیده عرق گاوزبان
بجای آب باید داد و اگر آبلهای جدری بسیار برآید و بجراحت انجامد و متعفن شود قدری
کافور در روغن دیوار حل کرده استعمال نمایند و خاکستر پاچک دشتی در ریشها مفید است
و روغن گنجید نیم گرم مالیدن ازاله خشکی ریشه کند و اگر زیر خشک ریشه رطوبت پدید آید

مرداسنگ و سفیده بریان باشند حقیقتاً آن دانه‌های بزرگ سفید رنگ که زیاده از چند دانه
برسر [illegible] آیند از قسم جدری می باشند و احتیاج بعلاج ندارد و اگر حاجت افتد علاجش
مثل علاج جدری کنند الا سکتار و حصبه یعنی سرخباده علاج آن هرگاه حادث شود
بعد تنقیه صفراوی خون مثل شاهتره و صندل سفید و برگ حنا دهند و یک حب از حبوب
سرخباده در شیر مرضعه سائیده بطفل دهند صفت آن پوست صندل سرخ هر یک دو ماشه
زنجبیل [illegible] ماشه جالسو چار ماشه افیون یک ماشه مرداسنگ چار ماشه سرخ زرد چوب حنا هر یک
یک یک ماشه برگ نیب برگ بکاین هر یک پانزده عدد ادویه کوفته بیخته با برگ با آمیخته در آب
بقدر نیم ماشه حب بندند و اگر حاجت قوی افتد علق و حجامت مع الشرط بکار برند سعفه
یعنی گنج سر وقتی که حادث شود علاج آن از حجامت و علق خون بگیرند و این طلا بکار برند
صفت آن ملح سوخته نیلوتهوتهه سوخته فلفل سیاه سوخته پوست خشخاش سوخته مرداسنگ
همه را باریک سائیده در روغن زرد که یکصد و یکبار در آب شسته باشند آمیخته طلا سازند
و نیز طلاء روغن سیاه که در آن کمیله سوخته باشند مفید است قسم دوم در علاج مرضی
بدانکه علاج مرضی منحصر است به سه اشیاء یکی تدبیر دوم استعمال ادویه سوم اعمال بالید
اما تدبیر و آن تصرف در سته ضروری است باختیار کردن چیزی که استعمالش اکثر
وقتاً و [illegible] مقدار ادویه باشد و حکمش از جهت کیفیت مثل حکم ادویه بود پس از آن
حکام اند که مختصراً تدبیر غذا مثلاً واجب است که مریض از غذا وقت نوبت و انتهاء مرض
در امراض حاده حذر کند و اگر بروز بحران مریض متحمل نبود و قوتش ضعیف باشد از غذا
باز ندارند و اگر متحمل باشد بخلاف این عمل کنند و گاه حاجت بدادن غذاء غلیظ بطیء النفوذ
وقتی که بتابید حس عضو مطلوب باشد می افتد و اگر خوف سده بود از غذاء مذکوره پرهیزند
و گاه احتیاج بدادن غذاء لطیف سریع النفوذ وقتیکه قوت و بدن مریض قادر بهضم غذاء
بطیء النفوذ نباشد می افتد و خوردن غذاء غلیظ بر غذاء لطیف سریع النفوذ نباید
و در امراض حاده که زمانه انتهاء آنها قریب بود تقلیل غذا فرمایند بخلاف امراض مزمنه که نباید
اگر غذاء ضعیف برای قوت بود عدو او ست بسبب صداقت مرض که او عدو قوت است
پس استعمال غذا در مرض بقید ضرورت لازم است و شخصی را که بدن از کثرت اخلاط خالی
و بهضم [illegible] باشد قوی بود آن را غذاء کثیر المقدار و کثیر الغذاء شاید داد و اگر حالش بخلاف این بود

حکم غذا از آن نیز بلند از آن باشد و کسی را که حاجت به ترکیب تجالیفین المذکورتین باشد حکم غذا از آن
متوسط در حکمین مذکورین بود و ایلاف غلیظ و قلیل ازاده بحفظ قوت مریض کرده شود و آن تدبیر
لازم است که از غذا چیزی به مریض عطا نمایند الا رعایت وقت امر مرض را تدبیر ملاحظه کنند
بطبیعت مرض بسیار حاد یا ساکن یا متوسط خواهد بود پس اگر حاد بکثرت بود بحران اش
در روز دوم و سوم و چهارم و هفتم واقع خواهد شد و اگر متوسط یعنی حاد علی الاطلاق باشد
بحران اش به روز هفتم و نهم و یازدهم و چهاردهم خواهد بود پس اگر حاد بکثرت بود و تا وقت انتها
قوت قوی و مریض بحال خود ماند از غذا منع کنند و علیل هیچ نخورد الا شئے قلیل از جلاب
که از شکر گیرند بجهت تسکین عطش و لعطش بکثرت نبود تیار کرده باشند و این تدبیر مسمی میشود
بغایت لطافت و اگر مزاج مریض بالفعل بسیار گرم بود بعد از جلاب سکنجبین در آب گلاب
حل کرده بدهند و بغیر آب یا گلاب فقط سکنجبین شمار نخورند و اگر مرض حاد علی الاطلاق بود
بروز اول ماء الشعیر رقیق یا جلاب یا الشربت بنفشه دهند و اگر صفرا بکثرت غالب بود آب انارین
باید داد و به روز ششم قدری آب انارین و جلاب بنوشند و غیر از این هیچ ندهند
و وقتیکه عطش غالب آید سکنجبین بگلاب فرمایند و اگر مرض حاد علی الاطلاق بدین نسخ بود
که بحران اش به روز هفتم و چهاردهم واقع شود به یک روز دو مرتبه ماء الشعیر غلیظ دهند و اگر
درین قسم شهوت قوی بود بوقت صبح ماء الشعیر و بوقت شب مزوره اسفاناخ خورند و این را
تدبیر لطیف گویند و اگر مرض ساکن بود تدبیرش تدبیر غلیظ نمایند یعنی دراج و زرده بیضه نیم برشت
نیم برشت بخورند و این تدبیر مسمی میشود بمرض تدبیر غلیظ و بصحت تدبیر لطیف پس
در مرض ساکن در ابتدا از تدبیر غلیظ نمایند و قلیلاً قلیلاً کم کرده باشند بحدیکه بوقت انتها
از غذا منع نمایند و در امراض مزمنه تدبیر غلیظ بعمل آرند زیرا که تدبیر لطیف ممتنع بود
و در امراض مزمنه تدبیر غلیظ بدین طریق بعمل آرند که وقت انتها تلطیف نمایند و تدبیریکه
تقویت قوت و مدد مرض نماید مسمی میشود بتدبیر غلیظ و تدبیریکه ضعف قوت و نقصان
مرض کند مسمی است بتدبیر لطیف و غذای که بمقدار حاجت خورده شود و حفظ صحت نماید
وجوهرش جید بود و بتدبیر معتدل موسوم است و تدبیر معتدل مناسب با امراض
مزمنه بود و تدبیر لطیف بمرض حاد که قوت در آن قوی بود و مرضیکه در امتلا باشد
و قوت قوی بود و تدبیرش تلطیف کنند و مرضیکه با استفراغ و با قوت ضعیف بود تدبیرش غلیظ

بمقدار قلیل باید و در مرضیکه از استفراغ باشد و قوت قوی بود و در مرضیکه از امتلاء باشد
و قوت ضعیف تدبیر معتدل مناسب است دوم لحاظ کنند بعادت مریض پس اگر عادت مریض
بکثرت اکل بود و فتحه مریض را از اکل غذا در نوبت و نه در ابتداء نوبت و نه در تزاید نوبت
و نه در انتهاء و نه در امراض حاده باز ندارند زیرا که از نخوردن غذا چنین شخص غشی حادث میگردد
و خصوصاً اگر صفراوی الجثه و ضعیف القوت بود و اشخاص قوی و فربه را که از عدم غذا
ضعیف و نحیف نشوند ممانعت غذا خطر عظیم دارد و شخصی را که در معده خود بوقت تاخیر غذا
احساس الم شود و آنرا بوقت تاخیر غذا ماء الشعیر رقیق دهند و اگر عادت مریض بقلت اکل بود
آنرا ممانعت غذا فرمایند و ماء الشعیر رقیق بقدر قلیل و آب انارین دهند سوم لحاظ کنند
بجثه مریض اگر بشره علیل رقیق و متخلخل باشد ممانعت غذا نه نمایند و اگر ضد آن بود
تدبیرش لطیف نمایند چهارم لحاظ کنند بشهوت مریض پس اگر طبع مریض الشیء نفعش
قلیل است راغب باشد و کراهیت بدیه چیزیکه نفعش کثیر است تا درینصورت
لازم آنست که چیزیکه طبع مریض باو راغب است قبول کنند و اگر طبع مریض بچیزی
که مضرت آن کمتر است یا بچیزیکه اصلاح مضرت آن بشئ دیگر ممکن باشد راغب بود تا لحاظ کنند
که مضرت و پرهیز دادن کثیر است یا در ندادن آن پس درصورتیکه مضرت قلیل بود آن را
اختیار کنند پنجم لحاظ بوقت نوبت کنند پس اگر نوبات حمی بنظام واحد باشند تا بوقت نوبت
و قبل از شش ساعت نوبت و بوقت نقصان حمی بغیر زائل شدن حرارت حمی هیچ غذا
بعلیل ندهند و اگر وقت انحطاط نوبت یا وقت انقضای نوبت وقت غذای مریض بود
از اکل غذا باز ندارند ششم لحاظ بسن مریض کنند پس اگر مریض طفل یا شیخ بود
از غذا ممانعت نکنند الا غذای کثیر بوقت واحد نه دهند مگر بتفاریق و حال کهل و شاب را
میان حال طفل و شیخ متوسط دانند هفتم باسباب منع غذا لحاظ کنند اگر ورم
یا معده ثقل فضله غذائی بود بعد از انحدار ثقل و فضله غذای غذا دهند و گاه مریض
استفراغ برای احتیاج مسهل یا فصد یا حقنه می افتد پس درینصورت بعد از استفراغ
بغذا رخصت است اما استعمال ادویه و او بر دو نوع است یکی از داخل و دیگری از خارج
اما استعمال دوا از داخل یا حبس یا استفراغ یا تغییر مزاج دهد یعنی تعدیل مزاج نماید
مثل تنقیه و حبس و از خارج یا زیاده میکند مثل دوای منبت یا ناقص میکند

دربدن چون دوا رحاد یامنع میکنند چیزی را از خروج که برے آید از بدن مثل
دوای رادع یا تغیر میدہد مزاج را چون دوای معتدل و باید دانست که اگر دوا
از خارج ضماد یا طلا بهر تحلیل یا تلیین اورام استعمال نمایند زیاده از دو ساعت
نگذارند بلکه بعد از دو ساعت موضع را از دوا پاک نمایند و آب بابونه بشویند و بعده
روغن چیزے مالند و اگر برائے علل کبد و طحال استعمال کنند بجلو معده بهتر است و اگر برای
علل اعضاء رئیسه استعمال کنند خرقه ضماد را بعد دو بجز نمایند و اگر استعمال برای حرارت قلب
و دماغ بود خرقه آن را بر وقت گرم شدن تبدیل نمایند خرقه دیگر آلوده به نهند
و فرق در ضماد و طلا آنست که طلا رقیق بود و ضماد غلیظ و اقسام استعمال خارج غیر از ضماد
و طلا که مذکور شوند بر چند نوع اند یکی نخلخه واو دوای مرکب است که ببویند و گویند
که نخلخه ظرفیست که سیاه مناسبه مثل ماء الورد و غیره دران بیندازند و ببویند دوم قطور
واو دواییست سائل که در چشم یا در گوش یا در بینی چکانند و قطوری که در گوش
استعمال نمایند لازم است که نیم گرم باشد سوم شموم واو آنست که چیزی تریا خشک
ببویند پس اگر چیز تر بشیشه افتاده است نخلخه نامند کذکر یافت و اگر چیز خشک است
شموم نامند چهارم نفوخ واو آنست که چیزی خشک در بینی و غیره دمند و اکثر استعمالش
بوسیله انبوبه می شود پنجم سعوط واو قسمیست از قطور و اکثر استعمال آن در تنقیه دماغ
از مسهل و حقنه بهتر است و لازم است که بوقت کثرت ماده اول تقلیل آن بمسهل و حقنه نمایند
بعده سعوط بعمل آرند ششم عطوس و آن چیزیست عطسه آور هفتم وجور واو آنست
که چیزے سائل بحلق ریزند و این قبل از وارد شدن در معده اثر می نماید و استعمالش
اکثر در امراض دماغ میکنند هشتم سنون آنکه چیزی خشک بر دندان بمالند
نهم کحل و آن چیزیست خشک که از میل در چشم کشند و استعمال کحل حار مزاج را شب باید
و بارد مزاج را در آخر روز دهم ذرور و آن چیزیست خشک که در چشم یا بر جراحت پاشند
یازدهم برود واو آنست که ادویه را سرد نموده در چشم کشند دوازدهم تمریخ
واو چیزیست تر که بر بدن مالند سیزدهم فتیله واو آنست که چیزے طویل را در
دبر یا در قبل یا در بینی یا در گوش یا در جراحت نهند چهاردهم حمول واو آنست
که لته را در ادویه تر کرده در دبر یا در قبل دارند پانزدهم فرزجه واو حمولے است

که مخصوص بفرج زن باشد شانزدهم بخور و استعمالش بعد تنقیه بدن باید و در زمانه
انتها کنند هفدهم کماد و او بر دو نوع است یکی کماد رطب و آن نیز بر دو نوعست یکی آنکه
چیزی رطب مثل آب حار و گلاب وغیره را در مثانه گاو انداخته گرم گرم بر عضو نهند
دوم آنکه در چیزی رطب اسفنج یا خرقه را تر نموده گرم گرم بر عضو نهند و این نوع تکمید
از قسم اول قوی تر است لهذا بجگر و معده اگر حاجت بتکمید افتد بجز تکمید مثانی و استعمال
نتوان کرد دوم کماد یابس و او آنست که چیزی خشک را مثل نمک و سبوس در خرقه بسته
گرم کرده تسخین عضو نمایند و در ابدان رطب و هوای رطب تکمید یابس بهتر است هیجدهم
نطول و سکوب پس نطول آنست که چیزی سائل را بر بدن بفاصله بلا توقف ریزند
و سکوب آنست که چیزی سائل را بر بدن بتوقف ریزند و استعمال سکوب آنجا بکار برند که عضو
علیل را تاب نطول نبود یا مریض طفل بود و تحمل درازی نطول نه نماید و بر جگر و معده عند الضرورت
غیر از سکوب نطول را بکار نبرند زیرا که نطول قوی تر از سکوب است نوزدهم بخور و او آنست
که ادویه مفرده یا مرکبه در مجمر نهند تا بویش بدماغ رسد و اگر بعضو مخصوص مثل گوش
و دندان و مقعد و رحم دهند پس بطریقیکه انسب بدان عضو باشد استعمال نمایند مثلاً
اگر در گوش وغیره دهند بوسیله شمع در دود رسانند و اگر در مقعد و رحم دهند بخور بر آتش
نهند و بر سر آن ظرف جوف دار مثقوب الوسط گذارند و مریض را بفرمایند که بران ظرف بنشیند
تا از ثقبه دود به موضع مقصود رسد بستم انکباب و او آنست که بخار آب گرم به بدن رسانند
و خود را بجامه پیچیده برو سرنگون دارند چنانچه برای عرق آوردن معروف است یا بخار آن
آب در گوش و بینی رسانند بدین طریق که ادویه مناسبه در ظرف قمع دار با آب بجوشانند
و دهن آن بند نموده از قمع آن بخار در گوش و بینی رسانند بست و یکم آبزن
و آن حوضیست که در حمام بقدر قامت انسان بنا می کنند و آب خالص یا آب ادویه آنرا
مملو نموده مریض را دران می نشانند و گاه مثل آن از فضه وغیره آبزن تیار می نمایند
تا از یکجا بجای نقل دهند و برای محافظت هوا سرپوشی بران می پوشند و بقدر
برآوردن سر در آن سرپوش سوراخ دارند تا مریض در آبزن نشیند و از ان سوراخ
جهت جذب نسیم سر بیرون دارد و بالجمله هرچه توصیفش گفته شد اگر چنین میسر نیاید
تا هر ظرفی که موجود باشد حسب ضرورت بکار برند بست و دوم وضع الاطراف فی الماء الحار

و استعمال آن بهر جذب بخارات از اعالی باسفل می کنند و در افراط حرارت حمی نشاید
الا بوقت ضرورت قوی مثلاً وقتیکه خوف حدوث سرسام بود و لازم است که آب نیم گرم باشد
و ظرف چندان عمیق بود که هر دو پا تا بزانو غرق باشند و اطراف را یکساعت دران بگذارند
و ساقین را از اعلی بسوی اسفل بمالند و انسب است که ردای ضخیم پیش روی مریض بگیرند
تا بخار آب بدل و دماغ نرسد بیست و سوم شد الاطراف و استعمالش بهر جذب ماده
از اعضای رئیسه و شریفه و برای دفع کیفیت سمیه میکنند و نیز برای غشیان و صرع بعمل آرند
و باید که دست را از بغل و پا را از بن ران بستن آغاز کنند و گشادن بخلاف آن و اختلاف است
در آنکه فقط اصل دست و پا بربندند یا دست و پا را تمام پس جالینوس گوید که پا را از بن ران
تا کف پا و دست را از بغل تا کف دست بربندند و امام رازی گوید که فقط اصل دست و پا باید بست
زیرا که در طریق جالینوس خطر عظیم است برای آنکه دران صورت ماده منجذبه را امکانی نمی ماند
که دران بگنجد و بدین سبب باز بطرف اعلی رجوع نماید اما انسب آنست که پا را از بن ران
تا بزانو و دست را از بغل تا آرنج بربندند و باقی را بدستور بگذارند بیست و چهارم شافه
و او آنست که فتیله صابون تراشیده یا از ادویه مرکبه ساخته در قبل یا در دبر بدار کنند
و شافه در طول بقدر شش انگشت مریض باید و شیاف در امراض معا مستقیم کثیر العمل اند
و شیاف مخدر بکار نبرند زیرا که خوف هلاکت است و شافه را زیاده از دو ساعت نگذارند
و در اصل شافه رشته محکم بربندند که بوسیله آن شافه را بکشند و چونکه کثرت شیافات حاده
احداث بواسیر می نماید از نیجهت لازم است که بعد خروج شافه روغن بادام بر مقعد بمالند
بیست و پنجم حقنه و او آنست که ادویه سائله مسهله در محقنه انداخته از راه دبر در معا رسانند
و استعمالش برای قولنج و اخراج اخلاط غلیظه مفید است و کثرتش مضعف معده و استعمال
حقنه حاده در قولنج و امراض بارده باید و در حمیات و اورام احشا حقنه لینه مناسب است
و آب دوای محقنه زیاده از دو رطل نباید و اولی آنست که نصف رطل باشد و دوای مخدر
مثل افیون و دواهای عواصر مثل هلیله در حقنه داخل نکنند و تکثیر در مزلقات و جالیات
نیز نه نمایند و ترکیب استعمال آن چنین است که ادویه مسهله را در آب جوشانیده
صاف نموده در محقنه انداخته بعمل آرند و آب دوا به در غلظت و رقت معتدل القوام باید
الا بهتر آنست که در قولنج مائل برقت بود و در قولنج [illegible] مائل بغلظت و در حقنه صاحب حمی [illegible]

مثل تلخ نیندازند و بوقت استعمالش مریض از خطمی و سعال اجتناب نماید و باید که قبل از
احتقان چیزی مثل گلقند و مصطگی باندک شوربا که دران توابل باشند بخورند تا حقنه در خلاء معده
واقع نشود که مضر است و باید که مثل بیماریهای کلیه و غیره بیمار را مستلقی دارند و نشستن پایین نشیند
تا پشت بر زمین نه چسپد و در قولنج و درد ناف وغیره بیمار را بر زانو خوابانیده شکم را بر تخته دادند
و سر و سینه آن بر بالش نهند و در زحیر بیک پهلوی پشت داده و بیمار را مستلقی دارند و سرین آنرا
مرتفع سازند و باید دانست که بقراط از طایر طویل المنقار که بسیار خوار است
و دائم جهت ازاله ثقل غور را آب دریای شور حقنه میکند مشاهده نموده حقنه را رواج
داده است و در ابتدای رواج آب و نمک که حکم دریای شور دارد و این عمل میکردند و بعده
حسب حاجت ادویه مسهله دران افزودند اما اعمال بالید مثل جبر و ربط وغیره
و جبر استخوان شکسته یا از جای برآمده راستن است و شکستن استخوان را کسر گویند و تدبیر کسر آنست
که عضو را بنرمی بکشند و بهیئت اصلی آرند و بعصابه که هموار و مطابق عضو مکسور بود بربندند
و از تخته های که از چوب انار و مثل این که نرم بود تیار نموده هموار کرده بروگذارند و بر سر چهار
اطرافش رشته محکم بپیچند و بعد ازین فصد کنند و مسهل خفیف دهند و تدبیر تلطیف نمایند و بهترین غذا
درین وقت مزوره خروس بچه است و خوردن گل ارمنی یک مثقال فائده عظیم بخشد و مومیائی بارگی
نیز سریع الاثر است و تخته ها پیش از دو روز نگشایند مگر بضرورت که از ورم و خارش است زیرا که
درین وقت کشادن و قدری در هوا داشتن عضو را لازم است که متخلل شود و آب گرم مفید است
و چون یک هفته بگذرد و ورم وغیره هیچ نباشد عصابه را سخت بربندند و بعد از چهار و پنج روز
می کشوده باشند و تدبیر تغلیظ نمایند و درین وقت تناول هریسه وغیره مناسب است
و عضو را بر یک وضع نهاده ندارند بلکه بعد از استحکام اندک اندک حرکت داده باشند
و میعاد بستن حسب احتیاج است پس وقتیکه استواری متحقق شود احتیاج بآن نباشد
و هرگاه ورم با کسر یار بود و غیر مربوط دارند و اگر رباط ضروری بود بغایت نرم بندند و بروزی
دوبار بگشایند و وقتیکه ورم دور شود رجوع بکسر نمایند و اگر گوشت با کسر کوفته باشد
بر زخم نشتر زنند و خون برآرند تا از تعفن ایمن باشند و اگر کسر با جراحت بود و مقام جراحت
مکشوف دارند و بجوانب آن رفاده و تخته باندازه مناسب بود و بربندند و اگر کسر شده باشد
و استخوان از جای خود برآمده باشد تا تدبیر خلع نیست که اگر خوف حدوث ماده بد انجا بود

فصد کنند و طبع نرم سازند گل ارمنی یک مثقال خورند و غذا مزوره یا روغن بادام دهند
و اگر خلع مرکب بجراحت و ورم باشد اول تدبیر آن کنند بعده بعلاج خلع کوشند و اگر خلع
در عضوی بود که بآسانی درست شود پس درین صورت التفات بورم وغیره نه نمایند
و تدبیر بجا نشاندن عضو آنست که آنرا بتدریج بهمین و بیسار اندک اندک حرکت دهند
پس آنرا بکشند و بگذارند تا بجای خود نشیند و موضع آنرا بعصابه بربندند و باید که گل ارمنی
در آب برگ مورد سائیده عصابه را بدان آلوده بربندند تا بالا شگافتن را گویند پس باید
که تا ورم نیک پخته نشود نشاید شگافت و شگاف ورم آنجا واجب است که ورم نرم تر و بلند تر
باشد و بطا در طول بدن کنند تا لیفها بریده نشود و در ورم بن ران و بغل در طول شگافند
بلکه در عرض موافق عضلون ورم آن باید شگافت بخلاف جبهه که وی نیز اگرچه در وی شکن است
لیکن در بطاء ورم آن رعایت عضلون نه نمایند بلکه بطول بدن شگافند زیرا که وضع لیفها
وا و در طول است و شکن تقاطع بران کرده پس اگر درین متابعت آن کنند لیفها بریده شوند
و عضله جبهه بر حاجب چشم فرو افتد پس ازین جهت بطاط باید که باوضاع الیاف و عروق
و عضلات هر عضو واقف بود و بعد بطا از پنبه کهنه پاک نمایند که چیزی از چرک وغیره نماند
و مرهم اندمال از سفیداج و مازو و گلنار و دم الاخوین و انزروت وغیره مرهم سازند و بکار برند
اما کے معنی آن داغ دادن است و ادویه پنج قسم منقسم میشود یکی آنکه بکوا که مخصوص است
برای این کار کے نمایند و مکوا باید که ففضه بود قسم دوم آنکه اشیاء سیال مثل روغن گرم کے
نمایند قسم سوم آنکه از قطعه مرجان چنانچه در ام الصبیان مستعمل است کی نمایند چهارم آنکه
از ادویه حاده چنانچه در بواسیر استعمال است کی نمایند قسم پنجم قسمی است از کے که در هند
اختراع یافته برطحال و در عرق النسا وغیره استعمال میکنند لیکن باو که عرق النسا
کے بر دو رگ دوم متصل رکبه و سوم بر کعب کی کنند و ترکیبش چنین است که بر قطعه خرقه
که بقدر چهار انگشت باشد اسماء شیخین و محبوب سبحانی تحریر فرمایند و بران قطعه شش قطعه
دیگر از خرقه بمقدار قطعه اولی نهند و بران قطعات یک برگ درخت لزان دارند
و قطعه کے که بسیار جوفدار باشد بگیرند و از درمیان بطول دو پاره سازند و قطعه ازان گرفته
بران برگ نهاده اخگر پاچک وشتی در و گذارند و زمانه شایسته توقف فرمایند پس هرگاه
برطحال مرلیقی آبله نمودار شود قطعات را بزودی بردارند آبله را بدستور نگذارند

که بعد یک دو روز خود بخود نضج آید و چرک در رطوبت از و مندفع گردد بعد ازین
مرهم مناسب استعمال نمایند و فائده تحریر اسمای متبرکه آنست که از برکت آنها القطعات گزندی
نرسد و باید دانست که طبیب را لازم است که به علاج ادویه چند امر را مد نظر دارد و امر اول
آن که اگر مرض حار بود دوای بارد دهند و اگر مرض کثیر الحرارت بود دوای کثیر البرودت دهند
و اگر مرض بارد بود دوای حار دهند و اگر مرض کثیر البرودت بود دوای کثیر الحرارت دهند
در رطوبت و یبوست را همین قیاس کنند امر دوم آنکه باعتبار زمانه ابتدا و انتها بوقت مرض
نظر کنند مثلاً در ورم حار در ابتدا رادع دهند و در تزاید رادع و محلل مخلوط ساخته
و در انتها فقط محلل دهند همین نمط در مرض گرم در ابتدا تلطیف تدبیر نمایند بر سبیل اعتدال
و در انتها زیاده تر تلطیف فرمایند و همچنین اگر مرض کثیر الحدت و ذی هیجان بود بی انتظار
استفراغ نمایند و الا اول مشغول نضج شوند و بعده مسهل امر سوم آنکه بعادت مریض نظر کنند
پس اگر مریض بدوای قوی عادی بود دوای قوی استعمال کنند و اگر مریض بدوای
ضعیف عادی بود استعمال آن واجب دانند و اگر مریض بقی و اسهال عادی بود
بوقت عادت آن رجوع بقی یا مسهل نمایند امر چهارم آنکه نظر بسن مریض کنند پس اگر مریض
طفل یا شیخ بود مسهلات قوی و ادویه قوی البرودت مثل کافور استعمال نه نمایند اگرچه مرض
حار بود امر پنجم آنکه بمزاج بلد نظر کنند پس موافق مزاج بلد رعایت در علاج مریض دارند
امر ششم آنکه بقوت مریض نظر کنند پس اگر مریض قوی بود بوقت حاجت در استفراغ تاخیر نکنند
و اگر مریض ضعیف بود در استفراغ توقف فرمایند تا وقتیکه از اغذیه و اشربه مقویه که مناسب
مرض بود قدرت حال آید الا اگر اتفاقاً باستفراغ حاجت قوی افتد تنقیه خفیف تفاریق
بعمل آرند و نیز بمریض ضعیف دوای قوی ندهند امر هفتم آنکه مزاج مرض و مزاج مریض
نظر کنند پس اگر مزاج مریض حار بود و مرض نیز حار لاحق بود تا تبرید قلیل نمایند زیرا که
سبب ضعیف است و اگر بالعکس آن بظهور آید بخلاف این بعمل آرند و اگر مزاج مریض
حار باشد و مرض بارد حادث شود افراط تسخین نمایند زیرا که سبب قویست الا اگر
در افراط تسخین ضرری دیگر عائد شود درجه اعتدال و حد وسط مرعی دارند و در ضد آن
بخلاف این امر هشتم آنکه بفصل و هوا نظر کنند پس در فصل و هوای حار تبرید باید و در هوا
و فصل بارد تسخین و پوشیده نماند که بسر استفراغ در نصف النهار و در گرما قبل از صبح و حسبا

امر نهم آنکه نظر بجنس مریض کنند پس اگر مریض از ذکور بود دوای آن قوی از اناث نمایند
امر دهم بصناعات مریض نظر کنند پس اگر مریض دائم السفر یا حداد بود مسهل قوی دهند زیراکه
فضول چنین کسان اکثر بتحلیل میروند و قدری قلیل در بدن می مانند امر یازدهم آنکه
بطبیعت عضو نظر کنند و آن بر چهار قسم منقسم است قسم اول مزاج عضو است پس اول
مزاج عضو صحیح را قیاس کنند و بعده بتوسل آن معلوم نمایند که چه قدر تغیر در مزاج اصلی
راه یافته پس موافق آن تجویز دوا نمایند قسم دوم خلقت عضو است پس برای عضو کثیف
مثل کلیه و عضو مصمت مثل اعصاب و دست و پا دوای قوی باید و برای عضو متخلخل چون ریه
و عضو مجوف چون عروق دوای ضعیف باید و برای عضویکه در تخلخل و کثافت متوسط بود
دوای باید که قوی باشد نه ضعیف قسم سوم نوع عضو است پس برای عضوی که شریف بود
و فائده آن برای تمام بدن عام باشد مثل معده و ریه و برای عضو لطیف مثل چشم
و عضو رئیس مثل قلب و عضو ذکی الحس مثل عصب دوای قوی و شدید البرد و دوائی
که مرضی صرف بود نباید استعمال کرد و تحلیل مواد این اعضا بغیر از آمیزش دوای
قابض نه نمایند و دوای مثل زنجار برین اعضا نه نهند و استفراغ مواد اینها بدفعات
بعمل آرند قسم چهارم وضع عضو و معرفت عضو است پس وضع عضو باین نهج در علاج
فائده می بخشد که دانسته شود که بکدامی عضو بچه طور دوا خواهد رسید چنانچه در امعاء عالیه
دوا بتوسل مشروبات میرسد و در امعاء سفلی بطریق حقنه و معرفت عضو در علاج بسه نوع
فائده می بخشد یکی آنکه عضو بعید دوا کرده شود بادویه قویه مثل کلیه و عضو قریب بادویه
ضعیفه مثل مری دوم آنکه گاه حاجت بآمیزش دوای دیگر می افتد مثلاً آمیخته میشوند
در ادویه اعضاء بول مدرات و در ادویه قلب زعفران دوم آنکه عضو صحیح بسبب
مشارکت عضو علیل دوا کرده شود چنانچه مسمومات خوشبو دارد در غشیان سوم آنکه ماده را
از عضوی برای عضو دیگر استفراغ کنند مثلاً وقتیکه در جانب مقعر کبد ماده جمع شود
بمسهل از راه امعا استفراغ کنند و وقتیکه ماده در محدب کبد جمع شود استفراغ باید از
از راه کلیه نمایند و مشارکت عضو چند قسم است یکی آنکه عضوی خادم عضو دیگر بود
مثل عصب برای دماغ دوم آنکه عضوی مبدء فعل عضو دیگر بود مثل حجاب برای ریه
در نفس سوم آنکه عضوی مجاور عضو دیگر بود مثل گردن و دماغ چهارم آنکه عضوی

طرق عضو دیگر بود مثل بن ران برای پا پنجم آنکه عضوی مقابل عضو دیگر بود
مثل دماغ و معده ششم آنکه عضوی جای انصباب فضلات عضو دیگر بود چون بغل
برای قلب و انثیین برای کبد و خلف الاذن برای دماغ و بدانکه ماده اگر انصباب یافته باشد
از موضعی بموضع دیگر که بخلاف آن عضو بود جذب کنند و آن خلاف خواه قریب بوده
خواه بعید پس مثال جذب خلاف قریب آنست که شخصی را از بن دندان خون بکثرت آید
پس برای جذب آن رعاف آرند و اگر برای آن از عروق سافل اخراج دم نمایند
جذب بخلاف بعید بود و واجب است که جذب خواه بطول بود خواه بعرض الاقطار واحد باشد
مثلا ماده دست راست را بدست چپ یا بپای راست جذب نمایند اما جذب در قطرین
جائز نیست مثلا ماده دست راست را در پای چپ کشند و در جذب رعایت مشارکت
نیز مرعی دارند مثل وضع محاجم بر ثدیین برای حبس دم طمث و رعایت محاذات نیز واجب است
مثلا فصد باسلیق و اسیلم در علل کبد بسمت راست می زنند و در علل طحال بسمت چپ
و هنگامیکه ماده در عضوی جمع آید و مدتش قریب بود یعنی سه روز بر وی گذشته باشد
تا ماده را از موضع بموضع دیگر که از وی قریب بود جذب کنند مثلا ماده رحم را بوضع محاجم بر ساقین
جذب نمایند و لازم است که ماده را از عضو شریف بعضو خسیس جذب کنند و اگر مدتش بعید بود
یعنی بیشتر از سه روز بر آن گذشته باشد و ماده کثیر بود در استفراغ از نفس عضو قیام نمایند و اگر
ماده کثیر نبود اول از جانب موافق فصد زنند و بعده اخراج دم از نفس عضو کنند
و پوشیده نماند که اگر بدن ممتلی و رجوع ماده بعضو ماؤف نبود جذب بلا استفراغ بعمل آرند
و در امتلا نیز اگر ماده قلیل المقدار و قلیل الحرکت را جذب بغیر استفراغ کافیست و ماده
کثیر المقدار کثیر الحرکت را جذب با استفراغ بود و واجب است که اگر در عضو ماؤف درد باشد
اول تسکین آن نمایند بعده بجذب کوشند و طریق جذب ماده از عضوی بعضوی
بچند قسم است اول آنکه عضوی را که مقابل عضو ماؤف بود بر بندند یا بر وی وضع
محاجم کنند یا ادویه جاذبه بعمل آرند دوم آنکه اگر ماده در دست چپ بود بتبدیل
ریاضت دست راست را حرکت دهند و بخلاف آن بالعکس آن سوم آنکه اول
تسکین وجع نمایند و بعده وضع اطراف در آب حار یا دلک آنها یا شد آنها بعمل آرند
چنانچه در امراض راسی مستعمل است چهارم آنکه ماده اگر بسوی باطن میل کنند

و بر معده یا صدر را ارادهٔ انصباب نمایند آن وقت اطراف را سخت بربندند و بدانکه چون امراض
ترکیب و تفرق اتصال در کلیات متعذر بود ازین جهت از و اجتناب ورزیده به بیان
علاج سوء المزاج پرداختم پس سوء المزاج یا ساذج بود یا مادی و هر واحد از و یا حار بود
یا بارد یا رطب بود یا یابس اما علاج سوء المزاج ساذج تعدیل مزاج است و علاج
سوء المزاج مادی استفراغ ماده پس اگر استفراغ ماده زائل شود فهو المراد ورنه تعدیل
مزاج نمایند و سوء مزاج حار در انتها سهل الزوال و در ابتدا عسر الزوال بود و بارد بخلاف آن
باشد و تجفیف از ترطیب اسهل است و پوشیده نماند که سوء مزاج یا مستحکم بود یا بالظهور که هنوز
ظهور نیافته باشد یا ابتدای ظهور یعنی ظهور یافته باشد الا مدتی بر و نگذشته پس علاج
سوء المزاج مستحکم بالضد باشد مثلاً علاج حار با دویهٔ بارده کنند و علاج بارد بخلاف آن
و علاج سوء مزاج که بالظهور بود حفظ صحت است و علاج سوء مزاج که ابتدا از ظهور بود
مثل علاج مستحکم است الا از دوا ضعف باید و هرگاه طبیب شک افتد که مرض حار است
یا بارد پس اگر بیمار کو شک افتد دوائی که در درجهٔ اول حار بود مثل شکر استعمال نمایند زیرا که
اگر مرض فی الحقیقت بارد است فهو المراد و اگر حار است مضرت ندارد زیرا که حرارت
بر وجه مناسب بود و اگر بیمار شک افتد دوا که در درجهٔ اول بارد بود استعمال نمایند
زیرا که اگر مرض حار است فهو المراد و اگر بارد است غیر از طوالت مرض که تدارکش ممکن است
ضرر دیگر ندارد و طبیب را لازم است که رعایت عادت مریض در باب علاج مرعی دارند
زیرا که عادت را در بدن انسان فعلی کامل و اثری عظیم است و هرگاه امراض مجتمع شوند
علاج آن مرض که زوال مرض دیگر بدانش موقوف بود مقدم دارند مثل ورم و قرحه
که تقدیم علاج ورم باید یا علاج آن مرض که سبب برای مرض دیگر بود مقدم دارند
مثل سل و حمی که علاج سل مناسب است یا علاج آن مرض که خطرش از مرض دیگر اغلب بود
مقدم باید داشت و اگر مرض و عرض مجتمع شود علاج مرض باید نمود الا وقتیکه عرض خطرناک
باشد علاج عرض مقدم دانند و گاه انتقال مکان و هوا و بلد و هیئت و مسکن و فصل
بمریض فائده می نماید و باید دانست که استفراغ بر دو نوع است طبیعی و غیر طبیعی اما طبیعی او نیز
بر دو قسم است ضروری و غیر ضروری پس ضروری مثل بول و براز و عرق و مخاط و طمث
و نفاس و جماع و غیر ضروری مثل حمام اما غیر طبیعی دوا و هر چند نوع است یکی اسهال بدوا حقنه

وشیاف دوم اخراج دم بفصد وحجامت وارسال علق ورعاف وطمث ونفاس سوم
قے چہارم ادرار بول پنجم اخراج نمودن رسش ششم ادرار عرق ہفتم اخراج مخاط وبزاق وبدانکہ
طبیب را لازم است که در باب استفراغ سه امر لحاظ دارد یکی آنکه استفراغ موافق جنس ماده بود
نه بخلاف آن مثلاً اگر غثیان بود ماده را بقی مستفرغ سازند دوم آنکه استفراغ ماده از مخرج
طبعی باید مثلاً ماده محدب کبد را از راه اعضای بول مستفرغ نمایند سوم آنکه ماده را از عضوی
محلول عضوی که اخس ومشارک بود نقل کرده مستفرغ سازند فصل در منضجات بدانکه
نضج چنین را گویند وہمچنین خلاف آنست که اخلاط غلیظ را رقیق ورقیق غلیظ گردانیدن وقتیکه
بمسہل حاجت افتد اول تنضیج ماده نمایند که استفراغ کماحقه بلاضرر حاصل آید وانتظار نضج
با امراض مزمنه واجب است ودر امراض حاده جائز زیراکه در ہیجان ماده حاده قبل نضج
مسہل باید داد که درینوقت بانتظار نضج خطر عظیم است وخون محتاج بنضج نیست لہذا
در تپ دموی بروز اول فصد میکنند الا ہرگاه فساد خون از آمیزش خلط دیگر بود
نضج آن لازم است فائده صفرای خالص بسه روز وصفرای غیر خالص به پنج روز
وبلغم که از اقسام غلیظ ورقیقه بود به پنج روز واگر از اقسام غلیظ ورقیقه بود به نه روز بتقدیم
وتاخر وسودا به پانزده روز نضج مے یابد منضج صفرا گل بنفشه گل نیلوفر تخم کاسنی گل سرخ
آلو بخارا مطبوخ یا نقوع نموده ترنجبین یا شربت نیلوفر یا سکنجبین یا مثل آن داخل کرده
بنوشند ما نقوع آنکه ادویه را در آب که بقدر نوشیدن بود تر دارند بعده مالیده صاف کرده
بنوشند ومطبوخ آنکه ادویه را در آب که بعد سوختن بقدر نوشیدن بماند جوش داده
صاف نموده بنوشند واگر خواهند که تمام قوت دوا برآید نقوع نموده بجوشانند
وآنجا که در مزاج مریض حرارت بود یا شهر یا فصل حار باشد اکتفا به نقوع وشیرجات
باید نمود زیراکه دوا از جوشیدن حرارت پیدا میکند وباید که در طبخ همه ادویه را یکبار
نجوشانند زیراکه بعضے آتش کم خورند مثل نیلوفر عناب وتربد سفید وافتیمون وبعضی بسیار
مثل بنفشه وسنا ونیلوفر را بایست تا آنکه بعد از طبخ بمالیدن تلخی پیدا میکند منضج بلغم
گاؤزبان مویز منقے بادیان نیم کوفته اصل السوس مقشر نیم کوفته پرسیاوشان شکاعی
مطبوخ یا نقوع نموده خمیره بنفشه یا عسل خالص آمیخته بعمل آرند ونخود آب بنضج بلغم
اثر تمام دارد لیکن در تپ نباید داد وہرچه معدل بلغم است منضج اوست

منضج

سوداگاوزبان سپستان عناب بادرنجبویه اصل السوس مقشر بهیکوفته اسطوخودوس نقوع
یا مطبوخ نموده شربت مناسب ممزوج ساخته بعمل آرند و هرچه معدل است منضج اوست
و اگر بخلط اخلاط دیگر یار بود رعایت آن مرعی دارند ادویه مفرده معدله خون تخم کاسنی
تخم کاهو تخم کشنیز خشک صندلین بهیدانه عناب گل سرخ حنا شاهتره لیمو گل نیلوفر برادهٔ چوب شیشم
ادویه مفرده معدله صفرا تخم خرفه تخم کشنیز خشک تخم کاسنی تخم خیارین صندل سفید تخم کاهو
بهیدانه اسپغول ادویه مفرده معدله بلغم بادیان افتیمون اصل السوس مویز منقی سنبل الطیب
تخم کشوث خبازی ادویه مفرده معدله سودا گل گاوزبان برگ گاوزبان سپستان
تخم کبر بزره اصل السوس افتیمون فصل در مسهلات و ملینات بدانکه مسهل آنست
که ماده را از عروق و از اعضای قریبه و بعیده بیرون آرد و ملین آنکه ماده را از قعر معده
و از اعضای قریبه آن بیرون آرد و در ملین منضج دادن شرط نیست بخلاف مسهل و در مسهل
شرط آنست که بروز مسهل ابر و کثرت هوا و شدت حرارت و برودت نبود و استعمال مسهل ضعیف معده
و قلب نباید الا بعد تقویت آن و در سوء الهضم استعمال مسهل ممنوع است و در سن البلوغ یکبار سالی
بر آمده و دیگر بار بوقت سه ساعت شب باقیمانده و بربیع و خریف بوقت صبح مسهل بخورند
و در کثرت سدد و اوجاع بعد تفتیح و تسکین مسهل بدهند و اینهمه که گفته شد [illegible]
بوقت ضرورت جائز نیست و باید که بالای حبوب مسهل قدری آب بنوشند که آنرا بگدازد
و بر مسهل سیال مثل مطبوخ و نقوع آب گرم ندهند که بسبب ترقیق مسهل را در معده نمی گذارد
که عمل کند الا وقتیکه مسهل در معده قرار گیرد یا در وقت ظهور عمل مسهل جرعه جرعه آب گرم نوشیدن
بهتر است و هرگاه قبض اسهال مطلوب بود بقدر کثیر بنوشند که مسهل را از معده بدر آرد
و قبض حاصل گردد و اگر غیر سیال مثل حبوب و سفوف بود آب نیم گرم بنوشند و اگر در مسهل
تربد و زنجبیل داخل کنند آب سرد نوشیدن لازم است و بمحرور مزاج نیز آب سرد
جرعه جرعه دهند و چون مسهل خورده شود خواب نباید نمود الا بالای مسهل قوی خواب کرده
مدد اوست زیرا که مسهل نزد وی از معده بدر نمی آید و در آن قرار گرفته کما ینبغی عمل خود
می نماید و مجلس محفوظ باید نشست و از حرکات غلیظه اجتناب ورزند و اگر مسهل عمل نکند
مسهل دیگر بالای او ندهند بلکه بشاقه و یا اشیاء دیگر مثل شربت ورد مکرر و شربت دینار
مدد نمایند و آنجا که مسهل و ماده باشد و عمل نکند و بیهوشی آرد زود قی کنانند و اگر کفایت نکند

دمانع دیگر نبود فصد باسلیق واکحل کنند و اگر بوقت عمل حرارت بمعده ومعا پدید آید
لعاب اسبغول مسلم ولعاب بهیدانه بدهند و وقتیکه قبض مطلوب باشد جغرات یا برنج
بخورند و اگر تپ باشد بجای آن تخم ریحان و تخم خرفه بریان استعمال کنند و آنجا که بدانند
که مسهل نفعی خواهد برآمد اول قی کنند بعده مسهل بنوشند و بعد الفراغ مسهلات از حمام
وجماع وحرکات وازشیئ که قوی القوت یا قوی الطعم بود تا چهل روز اجتناب ورزند
و بدانکه هیچ دوای نیست که بجز یک خلط دیگر را بیرون نیارد و آنچه مخصوص بصفرا و بلغم
و سودا کرده اند بنا بر آنست که وی را بیشتر بیرون آرد ادویه مفرده مسهله صفرا
تمرهندی آلو بخارا ترنجبین شیرخشت برگ سنا هلیله زرد گل بنفشه گل سرخ مغز فلوس
ادویه مفرده مسهله بلغم شحم حنظل غاریقون تربد سفید مجوف خراشیده حب النیل
سورنجان شیرین ریوند چینی زنجبیل انجیر زرد روغن بیدانجیر بدانکه غاریقون نباید کوفت
زیراکه در وی جسم سخت مانند ناخن سیه می باشد لهذا الغربال موی بمالند که اجزاء صغیر
مستفرغ شوند و آن جسم سیه بالای غربال بماند ادویه مفرده مسهله سودا
هلیله کابلی هلیله سیاه حب النیل سنا مکی افتیمون اسطوخودوس ریوند چینی بسفایج و غیره باید
که افتیمون را در پارچه بسته در طبیخ اندازند و در تپ قبل از دو هفته استعمال هلیلجات نکنند
الا بوقت ضرورت بعد اصلاح نسخه ملین مبارک که با کثر امزجه وضعیفان و زنان حامله
و اطفال و جمیع امراض باطنه و ظاهره و حمیات و اورام احشا موافق است ص
مغز فلوس ۳ تولہ در آب گرم و گلاب مالیده صاف کرده یا برای حرارت با آب کاسنی
سبز مروق یا بشیره تخم تربوزه و مغز تخم کدوی شیرین یا برای ورم احشا با آب عنب الثعلب سبز
یا برای نفخ معده بشیره بادیان با اضافه روغن بادام شیرین و گلقند بنوشند فائده
در ترکیب طبیخ ادویه مسهله اول در آب یا عرق اصول و فواکه نیم کوفته را جوش دهند
و بواسطه طبیخ تخم ورق نیم کوفته داخل کنند و بعده حشائش و شکوفه‌ها بعد از ان لیس و وقتیکه
ثلث یا ربع آب باقی ماند مالیده صاف کرده مغز فلوس و ترنجبین و غیره داخل کنند
فصل در حقنه و شافه و بیان هر دو گذشت فصل در فصد و آن استفراغ کلی است
زیراکه اخلاط اربعه مستفرغ میشوند و تا پانزدهم هر ماه و در گرما و سرما و ابر و هوا و بارش
فصد نکنند و اثر روزهای اسابیع فصد در روز یکشنبه و سه شنبه و پنجشنبه بهتر است و بروز دوشنبه

وچهارشنبه و جمعه خوب نیست و بعد از بلوغ تا شصت سال بفصد اجازت است
و بعده ممنوع الا بوقت ضرورت جائز و هر کرا معده و جگر ضعیف بود و بعد فصد غشی حادث گردد
فصد نشاید کرد و فصد با امتلاء معده و خلو آن و زنان حائضه و حامله و قولنجی را و بر روز بحران
زیان دارد و اگر مرض بعضوی بیک جانب افتد و برای آن حاجت بفصد آید و سه روز
بران نگذشته باشد فصد از جانب مخالف زنند و اگر سه روز گذشته باشد در جانب موافق
و اگر در سر حاجت افتد قبل از زوال آفتاب کنند و دیگر اعضا بعد از زوال آفتاب و اگر
از خطای فصاد زخم نشتر بعصب رسد صندل لین و کشنیز ضماد نمایند و بشرط قوت از جانب مخالف
فصد کنند و اگر نشتر بشریان رسد بزودی کندر و دم الاخوین بسفیدی بیضه مرغ سرشته
بجراحت نهند و بر بندند و بعد سه روز بگشایند اگر خون بند شود فهو المراد و اگر بند نگردد
بهمین نمط تدبیرش بعمل آرند و علامت رسیدن زخم بشریان آنست که خون سرخ جهنده
از فصد برون آید و بدانکه اکثر عروق آورده و شرایین برای فصد مخصوص اند الا اوردین
بیان آن آورده که اکثر بگشادن آنها حاجت می افتد تحریر می باید رگ پیشانی برای
گرانی سر و صداع مزمن می نشاید و طریق گشادنش آنست که جامه بگلو بر بندند تا رگ پدید آید و از نشتر
که مخصوص برای رگ پیشانی است بگشایند چهار رگ عبارت از آن چهار رگ است که دو بر لب بالا
و دو بر لب زیرین واقع اند و در باطن لبها می گشایند برای امراض لثه و دهن فائده می نماید
قیفال سر رگ را گویند که برابر ابهام واقع است و برای علتهای سر و رو در وسط دست نیز
اکحل هفت اندام را گویند که برابر سبابه واقع است و در وسط دست برای علتهای تمام بدن
می گشایند و آنرا نهر البدن نیز خوانند باسلیق برابر انگشت وسطی واقع است و در وسط
دست برای علتهای تحت بدن و جگر می زنند حبل الذراع در بعض دست با رگ باسلیق
و در بعض دست با رگ اکحل مشترک می باشد و منفعتش مثل منفعت باسلیق است ابطی برابر خنصر است
و آنرا قریب خنصر برای علتهای احشا می زنند و آنرا اسلیم نیز می نامند صافن بر پشت النگ
برابر انگشت خرد واقع است ماده را از فرود آرد و حیض براند و برای خارش ران و خصیه مفید است
عرق النسا رگیست که بر کنار ساق پا واقع است و منفعت آن مثل منفعت صافن است
فصل در حجامت و ارسال علق اما حجامت با شرط بود و بی شرط آنچه با شرط بود استفراغ
از جمیع عضو باشد و اولی آنست که تا تاریخ پانزدهم حجامت نکنند و بهترین ایام شانزدهم هفدهم است

وبهترین وقت یکپاس روز برآمده دتا وقتیکه تنقیه تمام کرده باشند متوجه بتنقیه خاص شوند
وحجامت پس سر را پاک کند و بر فحجد و ده اختلال عقل را سود دهد و بر فقره های گردن خلیفه
کحل باشد اما نسیان آرد و باید که فرود تر از فقرات کنند و میان شانه ها خلیفه باسلیق بود
اما معده را ضرر دارد و خفقان پیدا آرد اندکی بالا باید و بر ذقن دندان را سود دهد و بر فحجد
از قدام او ورام خصیتین را نافع و بر ساق و کعب ادرار طمث نماید و حجامت بلا شرط برای آنست
که ماده را از جهتی بجهتی بکشد بسیار آن جذب کنند اما علق آنجا بکار آید که حجامت نتوان کرد یا تحمل
شرط نزدن نبود و بهترین علق آنست که از آبهای صافی گرفته باشند و مثل دنباله موش بود
و پشت او سبز و شکمش سرخ بود و طویل نیز نباشد و باید که چون علق بگیرند بعد از دو روز
بدین نهج استعمال آرند که اول آنرا سر نگون باید کرد تا قی کند و عضو را بشویند و بمالند تا سرخ گردد
بعده علق بران گذارند فصل در رعاف گاه در امراض دماغی باو حاجت می افتد
و تدبیرش آنست که ببوی اشیا رشح نفاذ کنند و بر خشتی که از آتش گرم کرده باشند
قدری خل بران بیندازند و بخارش در بینی کشند و اندرون بینی را از چیزهای درشت
بخارند که رعاف حادث گردد فصل در طمث و نفاس و ادرارش گاه بمدرات طمث گاه
بفصد صافن وغیره حاصل می آید فصل در قی و ببوی آن در امراض مزمنه مثل نقرس
و مالیخولیا و استسقا و رعشه وغیره حاجت می افتد و کثرتش موجب ضعف بصر و سمع
و اوجاع وغیره را مضرت دارد پس هرگاه بقی حاجت افتد یک روز بیشتر غذا از غم بخورند
و روغن خوشبو بر بدن بمالند و بروز قی چیزی ملائم بخورند بعد زمانی شایسته مقیّیات
حسب حاجت بنوشند و قی کنند و کسی را که قی بآسانی نیاید باید که روز بحمام رود
و تدهین نماید و غذای مختلف و ملائم بخورد و پس بخانه گرم یا بحمام قی کنند اگر بلو سر بود
اما هنگام قی رفاده بر چشم بندد و یا از دست هر دو چشم را محکم گیرند و این برای آنست
که نزول در چشم فرود نیاید چنانچه بقراط گفته شخصی را دیدم که هنگام قی رفاده بر
چشم نه بسته بود و لیکن در چشم آن نزول الماء پیدا آمد و نابینا گشت و اگر از مقیّیات
شوریدگی در معده ظهور یابد شوربای مرغ باید نوشید و این همه گفته شد و قلیت (?) که
اضطراری بود و اگر اضطراری بود چندان باید کرد که معده پاک گردد مقی صفرا سکنجبین ساده
ده مثقال یا پنجاه مثقال آب بنوشند و قی کنند مقی بلغم تخم شبت دو درهم با آب جوشانیده

عسل خالص آمیخته بنوشند وقی کنند بعد قی سودا ترب را بشگافند و تخم ریحان سیاه در ان پر کنند
و آن ترب را در سکنجبین ساده یک شب تر دارند و علی الصباح بخورند و آب مد کنند تا قے
حادث شود **فصل در بول** پس در اوجاع مفاصل و اوجاع پشت و استسقا با وجاع سست
می افتد و ادرارش از ادویه مدره حاصل مے آید **فصل در عرق** و تدبیر ادرارش چنین است
که در حمام گرم بغیر از استعمال آب یا تمازت آفتاب سکونت ورزند یا خود را بجامه پیچیده بخار
آب مطبوخ ببدن رسانند که عرق آید **فصل در بزاق** و تدبیرش که عاقر قرحا یا
شے دیگر تیز مثل آن بر زبان مالند و سرنگون دارند **فصل در مخاط** پس ادرارش
از اخلاط غلیظه و رقیقه دماغ پاک می نماید پس تدبیر آن است که سر و گردن را از جامه بپیچید
و چیزی که عطسه آور در بینی دمند و مثل آن تدبیری که ممکن بود بعمل آرند **قانون دوم**
در کلام کلے باحکام ادویه مفرده و مرکبه و اغذیه و هرچه متعلق باوست و آن مشتمل است
بچند احکام **حکم اول** در ادویه مفرده بدانکه هر چیز که وارد بدن میشود و منفعل بحرارت غریزیه
میگردد پس اگر او وقت اظهار کیفیتے نشود دوا معتدل گویند و اگر اظهار کیفیتے شود
الا کما حقه محسوس نگردد درجه اولی گویند و اگر اظهار کیفیتے شود و نیز کما حقه محسوس گردد
درجه ثانی خوانند و اگر اظهار کیفیتے بضرر بود درجه ثالث است و اگر اظهار کیفیتے بحدی بود
که بهلاکت انجامد درجه چهارم است و هر درجه را بسه مرتبه دانسته اند مرتبه اول اعلی دوم متوسط
سوم اسفل و پوشیده نماند که بعض ادویه را بعد ترکیب قوت مرکبه حاصل میشود که او مزاج ثانی است
و مزاج ثانی بدو طریق است یکی آنکه ترکیبش طبعی بود مثل لبن که از مائیت و جبنیت و سمنیت
مرکب است دوم آنکه ترکیبش صناعی بود مثل تریاق و بر تقدیرین مذکورین آثار متضاده
حادث میشود مثل حرارت و برودت و در مزاج ثانی گاه قوی و مستحکم بود که از سوختن جدا نگردد
مثل ذهب و گاه از ضعیف بود که از سوختن جدا گردد نه از طبخ مثل بابونه که قوت قابضه
و محلله آن در طبخ جدا می شود و گاه از و ضعیف بود که بطبخ جدا گردد و نه از غسل مثل عدس
که قوت محلله آن در طبخ جدا گردد و گاه از و ضعیف بود مثل هندبا که از غسل اجزاء لطیفه
آن زائل میشوند و تاثیر دوا یا خارجی بود و فقط مثل بصل که ضماد آن مقرح باشد بخلاف اکل
یا داخلی بود مثل اسفیداج که اکلا بخلاف ضماد قاتل است و یا هم خارجی و هم داخلی بود
مثل برودت آب و گاه تاثیر داخلی بالعکس خارجی بود مثل کشنیز که ضماد آن محلل است

دوا را برودت و غلظت می نماید و مزاج ادویه به تجربه و قیاس دانسته میشود اما تجربه پس
باید که دوا را که از جمیع کیفیات عارضی معرا بود بر علل مفرده بسیطه که قوت دوا نیز
موافق قوت مرض بود تجربه کرده آید اما قیاس دوا و بچند وجه دلالت میکند وجه اول لون
و استدلال بآن چنین است که برودت جسم رطب را سفید و جسم یابس را سیاه می سازد و حرارت
بخلاف آن وجه دوم رائحه پس حدت و عفونت آن دلیل حرارت و رطوبت بود و عدم آن
دلیل برودت وجه سوم طعم است دوا و مختلف میشود باختلاف فاعل و ماده یا کثیف بود
یا لطیف یا متوسط و فاعل را حرارت بود یا برودت یا اعتدال پس دوای کثیف حار تلخ و کثیف
بارد عفص و کثیف معتدل حلو و لطیف حار حریف و لطیف بارد حامض و لطیف معتدل
دسم و متوسط حار مالح و متوسط بارد قابض و متوسط معتدل تفه بود وجه چهارم سرعت
و بطوء انفعال دوا است و آن چنین است که دوای و دوای حار که بدوای دیگر به تحلیل و لطافت
و کثافت مساوی بود هر دو را اثر و موثر بارد یا حار بفرق مساوی دارند پس هر که
از هر دو اثر موثر جلد قبول کند در کیفیتے که آن موثر موجود است غالب خواهد بود و طبیعت
و افعال و خواص ادویه مفرده قریب ذکر می یابد انشاء الله تعالی حکم دوم در ادویه مرکبه
مشتمل بچند فواید فائده اول در ترکیب ادویه و به ترکیب آنها از آن حاجت می افتد
که از دوای واحد مطلب حاصل نگردد پس بعض ادویه نافع کلیه و بعض نافع طحال
و بعض منقی جگر و بعض منقی مواد طحال و بعض مقطع غلاظ و بعض مرقق آن و بعض معدل آن
و بعض منقی معده و بعض منقی صفرا و بعض منقی بلغم و بعض منقی سودا و بعض منقی امعا و بعض منقی
مواد مفاصل و بعض منقی دماغ و بعض منقی مواد صدر و ریه و بعض منقی مواد عضلات و بعض
مدر و بعض [illegible] و بعض مسکن [illegible] و بعض مقوی قوی و غیره و بعض مصلح اند که ترکیب بعض آنها به بعض
حسب تعمیم و رسیدن بعمل مے آید و ترکیب گاه حسب مواضع اعضا گردد مثلا اگر عضو بعید مثل کلیه و مثانه
و قلب و غیره بود که نفوذ دوا در آن محال است به ترکیب دوای سریع النفوذ مثل سلیخه و افیون حاجت
می افتد و اگر عضو شریف مثل معده و کبد بود که در علاج آن استعمال دوای محلل حاجت افتد تا ترکیب دوای
قابض مثل سنبل و دار چینی واجب است که قوت عضو ساقط نگردد و گاه حسب احوال بود مثلا
اگر عضو ذکی الحس مثل چشم و فم معده و غیره بود دوای مخدر بیامیزند که قوت عضو قائم ماند
و اگر کثیف مثل کلیه بود دوای منفذ مثل تخم خیار بیامیزند و اگر عضو مشارک عضو دیگر

مثل معده و دماغ بود دوای که موافق هر دو بود بیامیزند و گاه ترکیب حسب اختلاف
طبع دوا بود مثلاً بد دوای بد مزه دوا ے صالح الطعم و بد دوای بد بو دوا خوشبو ضم کنند
که معده متنفر نگردد و بد دوا غشیان آور دوا حابس قے و بد دوا مضر معده مثل
سقمونیا دوای مصلح آن مثل مصطگی و بد دوا مضر قلب مثل افیون دوا مصلح آن مثل
زعفران بیامیزند و گاه حسب اصلاح کیفیت دوا بود پس برای حدت کیفیت دوای
بکسران مثل کتیرا اسقمونیا و برای قوت کیفیت دوا مقوی آن مثل زنجبیل با تربد
می آمیزند و نیز ازین قبیل است که بوقت حاجت حرارت زائده بدوا حار دوای حار
بوقت حاجت برودت زائده بدوا بارد دوا بارد ضم کنند و گاه ترکیب حسب ضرورت
مرض بود مثلاً در قرحه که انزال دو دوری چرک مطلوب است و دوا واحد نیست که این دو فعل
متضاده از و حادث شوند پس بالضرور ترکیب مثل ترکیب راتیانج و زنجار حاجت افتد
یا آنکه دوا واحد یافته شود الا در وی یک قوت قوی بود و قوت دوم ضعیف مثل بابونه که در وی قوت
تحلیل قویست و قوت قبض ضعیف پس بوقت زیادتی احتیاج قوت قبض دوا قابض
با او ضم کنند و گاه باشد که بدوا سریع النفوذ که در موضع معلول قرار نگیرد که مطلوب حاصل آید
دوا ماسک آن بیامیزند تا که دوا سریع النفوذ از مدد آن در عضو معروف قرار گیرد
و مطلوب حاصل آید فافهم و ضابطه در اخذ مقدار ادویه آنست که بدوائیکه حاجت اکثر بود
یا عضو معلول بعید از معده بود مقدار دوا اکثر از مقدار دوای دیگر گیرند و در خلاف آن
بالعکس عمل آرند فائده دوم در معرفت مقدار شربت مرکب باید که اوزان ادویه
مفرده و اعداد شربات را جدا جدا جمع نموده اوزان اجزا اسمی که بعدد شربات بود بگیرند
و او مقدار شربت مرکب است مثلاً اوزان بیست درم و اعداد شربات پنج عدد اند
پس مقدار شربت مرکب چهار درم خواهد بود و بالعکس آن اگر اوزان پنج درم و اعداد
شربات بیست عدد اند پس مقدار شربت مرکب ربع درم خواهد بود فائده سوم
در معرفت درجه مرکب باید که درجات اجزا حاره و بارده را جدا جدا جمع نموده ما
اقل را از اکثر نقصان دهند و باقی را با عداد اسمی شربات ادویه قسمت کنند
و خارج قسمت را درجه مزاج مرکب دانند مثلاً کندر که در سوم گرم و خشک و شربت ا
و بنفشه که در دوم سرد و دوا و نیز دو شربت است پس بعد نقصان اقل از اکثر یک درجه حار باید

پس وقتیکه درجه واحد را بر اعداد سی شربات ادویه که چهار اند قسمت نمودیم
مزاج مرکب حار بربع درجه قرار یافت فائده چہارم در تحقیق معاجین که
اول دوا رها را که تحفه و تازه باشند از خاشاک و غبار و غیره صاف و پاک نموده جدا جدا
کوفته بیخته وزن نمایند بعده آنرا یکجا کرده سحق کنند و اگر در مرکب جواهر که شستن محتاج
باشند یا بشست و ادویه که بگلاب خیستن و بریان نمودن محتاج باشند آنرا شسته
و بریان نموده بعمل آرند و ادویه که قابل حل کردن مثل زعفران وغیره باشند بگلاب
حل نمایند پس سه وزن از ادویه عسل خالص گرفته باتش کف بردارند و بقوام مناسب آرند
اول زعفران محلول را بیندازند بعده جواهر و حجریات داخل کرده بکفچه زنند و از آتش
فرود آورده بقدر معتدل سرد کنند و ادویه اندک اندک داخل کرده لت سازند
و از ان بعد ادویه طیبه وغیر محلول و مساک و ورق نقره و طلا بیندازند و در ظرف چینی
نگاه دارند و یک شبانه روز دهن ظرف کشاده دارند و معجونیکه در وافیون بود بعد شش ماه
داخل درجه بعد چہل روز باستعمال آرند و اگر افیون نبود بعد هفت روز بخوردن آن جائز
فائده پنجم در احکام ادویه مرکبه ایارج فیقرا فیقرا بزبان یونانی تلخی را گویند
وچون جزو عمده آن صبر است بدین نام خوانند و استعمال آن بوقت خواب بر خلو معده
بعسل و آب گرم لازم است و سفوفها و حبوبها و معجونها استعمال میکنند پس سفوفها قوتش
تا سه ماه و حبوبها قوتش تا شش ماه و معجونها قوت آن تا چهار سال باقی مے ماند
اطریفل قوتش تا دو سال باقی مے ماند و اگر روغن بادام یا مغز فوج بود از دو سال
زیاده قائم ماند و استعمال آن بعد دو ماه جائز است جوارش قوت آن تا دو ماه
باقی مے ماند الا جوارش بلادر قوتش تا مدت دراز قائم ماند و استعمالش بعد شش ماه
باید حبوب قوت حبوب مسهله تا سه ماه و قوت حبوب مبهی تا شش ماه و قوت حب
جدوار و فرفیون تا دو سال است ادہان تا وقتیکه تغیر در لون و رائحه راه نیابد استعمالش
جائز است اما روغن بلسان و قسط هرچند کهنه شود قوی گردد سفوفات قوت آنها
تا دو ماه باقی میماند و استعمالش در ضعف معده و امتلاء جائز نیست الا خوردن
سفوف لذیذ سریع النفوذ باک ندارد سکنجبین منقی معده و ملطف خلط غلیظ
مسکن حرارت و قلایان دم و علل بارده و حاره نافع و مسهلی از سکری بهتر است و بزحیر مفید

اسہالات و برعشہ و بواسیر و فالج و وجع رحم و ضعف مثانہ و قطیر البول و شقاق مقعد
مضرت دارد جلنجبین مقوی و منقی معدہ و دماغ و سکری حار در درجہ دوم و معتدل
برطوبت و یبوست و بعد دو سال ضعیف گردد و عسلی گرم و خشک در درجہ دوم و قوتش
تا چہار سال باقی میماند و آنچہ بعوام مشہور است کہ جلنجبین ہر چند کہنہ شود قوی تر گردد
اصلی ندارد اقراص اکثر اقراص را قوت تا شش ماہ باقی است الا قرص کوکب
کہ استعمالش بعد شش ماہ جائز است و قوتش تا دو سال باقی میماند و ضابطہ در اقراص
آنست کہ ہمہ خشک کردہ شوند تریاق کبیر شیخ الرئیس فرمودہ کہ مزاج تریاق برابر
مزاج انسان است یعنی بعد چہاردہ سال بالغ و تا سی سال جوان و تا شصت سال کہل
و بعدہ ضعیف میگردد و تریاقیت نمی ماند الا حکم معاجین کبار دارد و امتحان او آنست
کہ چون در شیر حل کنند شیر بستہ گردد و اگر در دہن افعی اندازند بمیرد و اگر بہنگام
منزل شدن بقدر باقلا بخورند اسہال کند و اگر بعد سقمونیا خورند منع عمل سازد و اگر
بقدر باقلا در کشت کہ از خون جانور پر بود بیندازند جملہ خون گداختہ شود و اگر بدین صفات
موصوف نبود خالص نباشد فلونیا و برشعثا قوتش تا ہفت سال باقی بود و بعد شش ماہ
باستعمال مے آرند مثرودیطوس قوتش تا ہفت سال باقی مے ماند و بعد شش ماہ
بعمل مے آرند معجون خیار شنبر و سفرجلی قوتش تا دو ماہ باقی میماند معجون آناسیا
استعمالش بعد شش ماہ جائز مادۃ الحیوۃ بعد دو ماہ استعمالش جائز و قوتش تا چہار سال
باقی مے ماند القردیا قوتش تا پنج سال باقی بود و استعمالش بعد سہ ماہ بشرطیکہ
در شعیر دفن کردہ باشند دواء المسک استعمال آن بعد دو ماہ جائز و قوتش
تا سہ سال باقی است مراہم قوت اکثر مراہم تا شش ماہ باقی ماند و قوت بعض مراہم
تا مدت دہ سال قائم باشد حکم سوم در اغذیہ مرکبہ فاضل گوید کہ درجات علاج
سہ اند اول علیا کہ علاج بغذا بود و او مختار اطبای حذاق است دوم سفلی کہ علاج
بغذا و ادویہ مرکبہ باشد و او مختار اطبای عوام است سوم متوسط بینہما کہ علاج بغذا
دواء مفرد بود و او مختار اطبای حاذق است لیکن اکنون بداند کہ سفیدباج
طعامے است کہ گوشت را بمصالح مناسب بپزند و شوربای آن بکار برند و گاہ
اسفاناخ در آش مقشر و کدو می در آرند اخص سکبٹ لطیف در طب و مصالح الکیموس است

و باکثر امراض سودی مثل مالیخولیا و جنون سوداوی و سبات مفید ماء الشعیر غذائیست
بسیاری موافق که در امراض حاره توان داد و طریقش آنست که شعیر چند مقشر در آب شیرین
و صاف بآتش ملائم بپزند و کف بردارند تا که پخته شود پس آن آب صافی ساخته را
بکار برند و شیرین نمودن آن بشیرینی مناسب ضرور نیست و گاه در امراض صفراوی لیمو نیز
داخل می‌کنند و در مقدار آب اطبا را اختلاف است بعضی گویند که از شعیر ده چند باید
و شیخ نیز همین مؤید است و بعض بست و چهار چند قرار داده اند و نزد جمهور چهارده چند
قرار یافته و این را ماء الشعیر محض گویند و اگر در ماء الشعیر پستان و عناب و مانند آن
داخل کنند ماء الشعیر مدبر خوانند و اگر تقویت زیاده مطلوب بود پارچه گوشت بماء الشعیر
بیفزایند و ماء الشعیر سکنجبین ساده نباید آمیخت مثل و کهچری طعامیست بهند مشهور
برای مریضان نیکو غذا است و آنرا همراه اشیاء مناسبه مرض مثل اچار نعناع و مربای
تمر هندی تجویز نمایند یخنی شوربای گوشت است که از فواکه خشک بپزند و زعفران خوشبو
کنند تخود و آب غذائیست موافق امراض بلغمیه و بنزول الماء نافع و ترکیبش معروف
زرشکیه برای علل صفراوی و دموی نافع و مقوی معده حار و بحرارت کند مفید و ترکیبش
آنست که زرشک را بآب بپزند و چیزی گلگل گرم نموده در آن بیندازند که عفونت آن
زائل گردد بعده روغن گاو در دیگ باوام انداخته به شکر سفید بقوام آرند تمر هندیه طعا
ملین طبع و مفید لعلل صفراوی ترکیبش آنست که تمر هندی را طبخ نموده به شکر سفید
بقوام آرند خشکه طعامیست بهند مشهور اگر مربای تمر هندی تناول نمایند
بامراض صفراویه مفید و اگر بجغرات استعمال کنند برای حبس اسهال نافع شیر برنج
طعامیست سریع الهضم مقوی باه و افزاینده شیر الا باصحاب سنگ گرده و مثانه مضر مالاقه
غذائیست صالح برای حفظ صحت لاکن العطش است مار الارز که بهندی پیچ گویند تسکین صفرا نماید
قلیه و یخنی مسمن بدن ملین طبع و بامزجه بارده بسیار مفید و قلیه از یخنی بسبب
اجزای خود حرارت قوی دارد و دال ماش که بدال مونگ مشهور است سریع الهضم
صالح الکیموس است خصوصاً غیر مقشر آن نان پس نان خمیری سریع الهضم
کثیر الغذا مسمن بدن است و نان فطیری مسدد و قابض و دیر هضم مطنجن طعامیست
بسوداوی مزاج موافق ترکیبش آنست که گوشت را پخته بصل و دارچینی و روغن گاو

و روغن بادام و قدری زیرهٔ سفید بپزند از ند بیضهٔ نیمبرشت مهی است و نفث الدم
و خشونت حلق و ضیق النفس و سل نافع مصوص بضم میم و صاد مهمله و سکون واو و صاد مهمله دوم
طعامیست که گوشت مرغ جوان و دراج با بقولات سرد یا گرم و ادویهٔ خوشبو ترتیب دهند
و منافع آن تابع اجزای اوست حلواسوهن ترکیبش معروف مسمن بدن موافق ریه
و با اصحاب سودا معده نافع هریسه مقوی و باه و ترکیبش مشهور سیبه طعامیست که گندم
و نخود و گوشت مرغ و روغن بادام ترتیب دهند مزاجش گرم و تر کثیر الغذا مسمن بدن است
و مقوی گرده و عصب و باه دیر هضم و مسدد است مصلحش سکنجبین و در محرورین
میر و دین انگور هلام بضم ها و فتح لام غذائیست که گوشت گاو و امثال او را بعد از پختن
به آب و نمک در جای گذارند که آب آن بچکد بعده بحسب احتیاج بقولات حاره یا بارده را
در سرکه پخته گوشت مذکور را در آن بپزند و بقول را برآرند و بکار برند مزاجش
مثل بقول مطبوخ باشد اهال بفتح همزه و هاء مهمله از جملهٔ اغذیه است و آن شوربای گوشت
و بقولات مطبوخ باشد که صاف کرده می‌آشامند گاه در آن ترشی نیز داخل می‌نمایند
و در اعمال مثل بقولات مدخوله باشد طفشیل بفتح طاء و سکون فاء و کسر شین غذائیست
از اغذیه قدیمه و ترکیبش آنست که عدس مقشر را در سرکه بپزند قلیل الغذا مسکن حدت خون
و صفرا است و مقطع سلس البول و حیض نافع مضر با مراض سوداوی و اعضای عصبانی
و باه و مصلح او شیرینی است علم چهارم مشتمل بر چهار فائده فائده اول در بعض احکام
ادویهٔ مفرده بدانکه در اخذ ادویه شرط آنست که هر عضو حیوانی بود از حیوان صحیح المزاج
در فصل بهار بعد از ذبح بلافاصله باید گرفت و آنچه معدنی بود و در اول زمستان بگیرند
و بهترین او آنست که در رنگ و جوهر معیوب نبود و از خاک و دیگر کثافتها پاک و صاف باشد
و از نباتات ثمر را بعد از رسیدن و قبل از سقوط و برگ را بعد از تمامی نمود
قبل از زرد شدن و تخم‌ها را بعد از استحکام و گلها و شگوفه‌ها را بعد از شگفتن
و قبل از پژمردگی لیکن گل سرخ را قبل از تمام شگفتن و شاخها را بعد از تمامی نمو
قبل از خشک شدن و بیخها را بعد از استحکام نیز تا وقت ریختن برگ و صموغ و عصاره‌ها
را در اول ریختن شگوفه باید گرفت و دوای بری از بستانی قوی بود و جبلی قوی‌تر
و اخذ ادویه بعد از غروب و قبل از طلوع آفتاب منع بود و در داشتن ادویه

رعایت چند امور مرعی دارند یکی همراه دوا دواے دیگر را گرفته نگاه دارند دوم
آنکه دواے که از تنها داشتن متعفن یا کرم خورده یا از تحلیل مفقود گردد آن را بدواے دیگر
که بالخاصیت حفظش از عفونت وغیره نماید مثلاً کافور با شعیر و فرفیون با شبت و فلفل
یا قاقله و زعفران بزرده بیضه مرغ بدارند سوم آنکه مشک و عنبر وغیره را در شیشه که دهنش
بموم سفید بسته باشند نهند و همچنین تخم خیارین را در کیسه نگاه دارند چهارم آنکه
در مکانے که حرارت و رطوبت و برودت و یبوست آن معتدل بود و از دخان و غبار
نیز خالی بود دوا را دران بدارند پنجم آنکه در دوا [illegible] بنفشه وغیره را بادویه قوی الرائحه
مثل حلتیت و مشک ندارند غرض باید که [illegible] در بیان مزاج و افعال و خواص ادویه
مفرده بر سبیل اختصار ابریشم گرم و خشک در اول مفرح روح دماغی و رافع خفقان
و ضعف دل و مقوی باه [illegible] رنگ رخسار و ابریشم محرق از مقرض [illegible] اشربه
ضعیف بود شربت از یکدرم تا سه درم بدلش [illegible] مضر [illegible] مصلحش آن اسارون
اصل گرم و خشک در دوم مدر حیض و در اسقاط جنین و تقرح [illegible] سفید و قطور
روغن تخم آن که در ظرف آهنی در روغن [illegible] جوشانیده باشند برائے قوت سمع
نافع شربت سه درم بدلش بوزن آن جوز السرو مضر معده و حلق مصلحش عسل اترج
بفارسی ترنج گویند پوست زرد آن گرم در اول و خشک در دوم و لحم آن اگر شیرین بود
سرد و تر در دوم و اگر ترش بود سرد و خشک تخم آن در اول و سوم گرم و در دوم
خشک و برگ و شکوفه آن در آخر دوم گرم و خشک مسکن قے صفراوی و قاطع صفرا
و جهت تسکین حرارت احشا و تشنگی نافع شربت از خشک تا پنجدرم و از برای آن
تا پنج مثقال مضر جگر و دماغ مصلحش عسل و بنفشه آلو سرد در اول و تر [illegible] مضر دماغ
و [illegible] مصلحش عناب و گلقند شربت آن تا نیم رطل بدلش تمر هندی اذخر
گرم و خشک در دوم مسکن اوجاع بارده محلل و مفتح سده کبد مدر بول و حیض
دواے که در و اذخر تر کرده باشند آشامیدن آن برائے قی بلغمی مجرب مولف
مضر گرده محرورین مصلحش گلاب شربت از نیم مثقال تا یک مثقال اسفیداج
سفیده را گویند بادویه چشم جهت درد [illegible] و قروح آن نافع [illegible] جهت قطع
خون حیض [illegible] منع حمل [illegible] خوردنش خناق آرد و خوردنش زیاده از یک درم کشنده

اسارون بیخ گیاهیست در آخر دوم گرم و خشک محلل و مفتح و مقوی و منقی
دماغ مضر ریه بدلش بوزن آن زنجبیل شربت از یک مثقال تا سه مثقال اسطوخودوس
در اول گرم و خشک محلل و مفتح سدد و آشامیدن یکدرم آن تنها جهت رعشه مفید
بدلش در تنقیه سودا افتیمون مضرتش مصلح آن کتیرا شربت از یکدرم تا پنج درم اسبغول
سفید آن سرد در سوم و در دوم تر و سرخ آن تر در اول و سیاه آن با تیز است
و از سیاه آن اجتناب بهتر آشامیدن سفید آن مسکن تشنگی و حرارت و گویند که اگر
کوفته آنرا بیاشامند غشی و سقوط نبض حادث شود و بموت انجامد و علاجش قی فرمودن
بماء العسل بدلش در تلیین و خشونت سینه و سرفه بیدانه و در تبرید تخم خرفه و مقدار
شربت آن از دو درم تا ده درم اسفاناخ در آخر اول سرد و تر و گویند معتدل است
ملین طبع سریع الهضم جید الغذا و کم نفخ تر از سائر بقولات مضر مبرودین مصلح
مصلح آن روغن بادام بالمسکه گاو بدلش خرفه اشنه چیزیست مثل ابریشم پیچیده
بدرخت صنوبر و سائر درختها متکون می شود مضر امعا مصلحش انیسون شربت آن تا سه درم
طبیعت آن معتدل در گرمی و سردی و قوی گرم در اول خشک در دوم دانسته
اصل السوس در دوم گرم و در اول خشک منضج اخلاط غلیظه و مسکن تشنگی و حمیات
بارده را بالکیفیت مفید مضر گرده و سپرز مصلحش کتیرا و گلسرخ شربت تا پنج درم افسنتین
گیاهیست مشابه بابونه گرم در اول و خشک در دوم قابض و مفتح شربت از جرم آن
از یک مثقال تا دو مثقال و در مطبوخ تا ده درم بدلش در تقویت معده اسارون
مصلحش صمغ عربی در بین آب انار و در مبرودین انیسون افتیمون گرم و خشک در سوم
مفتح و مسهل سودا و بانفشه مسهل صفرا مضر ریه مصلحش صمغ عربی شربت آن تا
چهار مثقال بدل آن در اسهال یک و نیم وزن آن حاشا اقاقیا عصاره ایست
غیر مغسول آن سرد در اول و خشک در اول سوم و مغسول آن سرد و خشک در دوم
مجفف و رادع و قابض و قاطع نفث الدم و مقوی معده و کبد و حابس نزلات حاره
و سده پیدا کند مصلح آن روغن بادام شربت تا یک درم بدلش بوزن آن عدس
و طریق غسل او آنست که در آب بسایند و هر چه بالای آب بایستد بردارند و قرصها ساخته
خشک کنند اکلیل الملک در اول گرم و خشک و بعض مرکب القوی دانسته اند

و محلل بلغم و اورام صلبه و نوشیدن آب طبیخ آن بهر ادرار و کثرت منی نافع مضر انثیین
مصلح آن انجیر و مویز شربت تا دو مثقال بدلش بوزن آن بابونه احمر و سفید و تر
مسکن حدت صفرا خون انجیره در اول سوم گرم و خشک در روغن تخم و قرش جهت تخفیف رنجها
نافع و آشامیدن طبوخ آن جهت امراض صدر مفید مضر گرده و معاده مصلح آن صمغ عربی
و کتیرا شربت تا سه درم و زیاده ازین مهلک روغن آن در عمل باه عجیب الاثر املج در دوم سرد
در اول خشک قابض و مانع ریختن مواد بمعده و مقوی قلب آشامیدن تقویت آن با انجیر
معده مضر سپرز مصلح آن عسل شربت از جرم آن از سه درم تا پنجدرم و مربی او خوش طعم قریب
بمربی هلیله دارد و طبع را ملائم کند انجبار در سوم سرد و خشک حابس دم از جمیع اعضا و مسکن
… مضر سپرز و دین مصلحش زنجبیل شربت از عرق آن یک مثقال و از عصاره آن یکدرم و از
برگ آن پنجدرم انیسون در آخر دوم گرم و خشک مدر بول و حیض و محلل و مسکن اوجاع
مضر امعا مصلح آن رازیانه شربت از دو درم تا پنجدرم بدلش نیم رازیانه انزروت صمغ درخت
خاردار است گرم در آخر دوم و خشک در اول ملین و محلل …
و گوشت … آن بسبب چسپیدن با حشا و تسدید مسام کشنده … مصلح آن …
شربت از نیم مثقال تا دو مثقال بدلش … املج صغیر در آخر اول سرد و در دوم خشک
مقوی دماغ و جهت دوار و سدر نافع مضر … آن عناب شربت تا پنجدرم … اسطوخودوس
در وسط اول سرد و در دوم خشک مقوی حواس و … و حافظ دماغ و ضعف … سودا
مضر جگر مصلح آن عسل شربت تا دو مثقال بدل آن هلیله کابلی املج کابلی …
معتدل و در اول خشک و بعضی گرم باعتدال می دانند مسهل بلغم و سودا مدر بول
و مربی آن که زیاده از یک سال بر وی نگذشته باشد مقوی معده و دماغ و مفتح سده …
شربت از جرمش تا سه مثقال و در مطبوخ تا بست مثقال بدلش هلیله زرد مضر دماغ
مصلح آن عسل حرف الباء بالنگو در آخر اول گرم و تر مقوی دل جهت خفقان مفید
و جهت زحیر مجرب شربت دو مثقال بدلش ریحان بابونه در دوم گرم و در اول خشک
محلل و ملین و مقوی دماغ مدر بول و حیض مضر حلق مصلح آن عسل شربت آن
سه مثقال بادرنجبویه در اوسط دوم گرم و خشک مقوی دماغ و دل و حافظ معده و جگر
و مفرح و مفتح سده دماغی بدلش دو وزن آن ابریشم شربت از تازه آن تا بست درم

و از خشک آن تا ده درم ثقل حامضه در دوم سرد و خشک شکم به بندد و مرۀ صفرا را
سود و هد مضر بجبر و دین مصلح آن عسل بر تنگ کابلی در آخر دوم گرم و خشک و مخرج
مسهل بلغم و سودا و اخلاط لزجه شربت آن تا سه درم مضر امعا مصلح آن کتیرا
پرسیاوشان معتدل مائل بگرمی منضج و محلل ربو مطبوخ آن جهت اسهال سودا
و صفرا و بلغم نافع مدر حیض و بول مضر سپرز مصلح آن مصطگی و بنفشه شربت تا هفت درم
بدلش نصف وزن آن اصل السوس شقشقه در اول سرد و در دوم تر مسهل صفرا
مسکن تشنگی بوسیدن تازه آن منوم کثرتش دل را ضعیف کند مصلح آن قدری
انیسون بدلش نیلوفر شربت تا پنج مثقال بصل در آخر سوم گرم در اول سوم خشک
مقوی شهوت طعام و باه و مفتح سدد دافع مضرت هوای وبا کثرتش نسیان آورد
و مضرت رازیان دارد مصلح آن شستن به آب نمک و سرکه خوردن شربت یک مثقال
بسفایج جفت در آخر دوم گرم و خشک در اول آن مسهل سودا و بلغم غلیظ مضر سینه
مصلح آن پرسیاوشان شربت از یک درم تا سه درم بدلش نصف وزن آن افتیمون
بسد آنچه مشهور است که بیخ مرجان است اصلی ندارد بلکه سنگی است شجری شاخ دار
مثل نباتات بهر حال در اول سرد و در دوم خشک مفرح و قابض و دافع سیلان مضر گرده
مصلح آن کتیرا بدلش جهت حبس خون بوزن آن دم الاخوین شربت تا یک مثقال
باقلا در اول سرد و خشک آن در اول سرد و در دوم خشک منضج و محلل ریح الانحدار
از معده اما اختلاج و نفخ آرد مصلح آن مقشر نمودن و جوشانیدن در آب
بسباسه در دوم گرم و خشک مفرح و مقوی معده و باه و زیاده کننده منی
مضر جگر مصلح آن صمغ عربی شربت تا سه درم بدلش جوز بوا بهمن دو قسم باشد
یکی سفید و دوم سرخ سفید آن در دوم گرم و خشک سرخ آن گرم در سوم و قوی تر
از سفید مقوی باه و دل و سمن بدن زیاده کننده منی مضر ثقل مصلح آن انیسون
شربت دو مثقال بدل هر دو موصلی سفید بوزن آن حرف التاء تخم کرفس
در دوم گرم و خشک مدر بول و حیض شکننده ریاح شربت سه درم تخم شلجم
در اول گرم و تر مقوی باه و نفاخ و ادرار شیر نماید شربت از پنج درم تا هفت درم
بدلش بوزن آن تخم شلغم تخم خرفه در سوم سرد و در دوم تر حرارت جگر و تپ ها را

حاره را نافع و برای سرفه حار مجرب مؤلف شربت از پنجدرم تا ده درم بدلش
نصف وزن آن اسبغول تخم ترب در دوم گرم و در سوم خشک مدر حیض
و بول بهق و برص را نافع شربت دو درم مضر جگر مصلح آن سپستان تخم کتان
بهندی تخم السی گویند در اول گرم و خشک مدر بول منضج اورام شربت سه درم
مضر انثیین مصلح آن گلقند عسلی تخم کنوچه باعتدال گرم و تر قابض مضر شش مصلح آن
گلنار بدلش بوزن آن تخم کتان تخم کشوث در اول گرم و در دوم خشک
و بعضی گویند در گرمی و سردی معتدل مسهل مدر بول و حیض مفتح سده جگر مضر
شش مصلح آن صمغ عربی شربت دو درم بدلش بوزن آن افسنتین تخم خربزه
در اول گرم و تر گویند سرد و تر دفع عطش کند و سرفه گرم را مفید مدر حیض
مضر سپرز مصلح آن بادیان شربت از دو درم تا پنجدرم تخم ریحان در اول گرم
و در دوم خشک مفتح سده دماغی و محلل اورام شربت یک مثقال اطبا در معالجه
زحیر از کوفتن ریحان منع کرده اند زیرا که بغایت آن که مطلوب است از کوبیدن
زائل میگردد ترنجبین در اول گرم و تر ملین طبع و مسهل صفرا و از شیرخشت
لطیف تر و جهت تسکین عطش و تپ های حاره و سرفه نافع و در زحیر بجای ترنجبین
شیرخشت استعمال کنند زیرا که در ترنجبین قوت ادرار قویست مضر محرورین و سپرز
مصلح آن تمر هندی شربت از سه مثقال تا هفت مثقال بدلش شیرخشت
تمر هندی در اول سرد و در دوم خشک مسکن غثیان و قی صفراوی و تمر هندی را
بسیار در آب نمالند که غثیان آرد و کسالت پیدا می کند و نفاخ و بطی الهضم است
مصلح آن بنفشه و کتیرا و عناب و لعاب بهیدانه شربت از هفت مثقال تا سی مثقال
بدلش آلو بخارا و زرشک تفاح سیب را گویند شیرین آن گرم در اول و تر در دوم و ترش آن
در اول و دوم سرد و خشک مفرح و مقوی اعضای رئیسه و جهت تقویت فم معده و خفقان نافع شربت
هفت مثقال دوای آنست که جوارش مزاج ترش و بارد و مزاج شیرین اشتها را نماید قوت
شیرین آن گرم در آخر اول و تر در آخر دوم مولد خون صالح مرطب دماغ و مفتح سده مضر جگر
مفید معده مصلح آن سکنجبین و ترش آن در دوم سرد و در اول خشک قابض و قامع صفرا
مسکن عطش مضر شش و عصب مصلح آن عسل تودری در دوم گرم و سرد در اول

بیجے ومغلظ منے وسمن بدن ونعوظ تمام آرد وبرای سرخ گردن رنگ رخسار
عجیب الاثر است شربت از دو درم تا سه درم بدلش بهمن سرخ ودفع اذیت ادویه
قتاله نماید شربت در رفع سموم از سه درم تا پنجدرم حرف الثاء المثلثه ثلج بعضے
سرد در سوم وخشک در دوم بعضے گرم دانسته اند مسکن درد دندان که از حرارت باشد
ومخدر ومعطش مضر باحشاء ضعیف مصلح آن عسل وقرنفل حرف الجیم جاوشیر
صمغے است گرم وخشک در سوم محلل ریاح مفتح سده ومقوی اعصاب ضعیف مفید
اعصاب صحیح شربت آن یک مثقال جدوار طبیعت آن در اول سوم گرم وخشک
مفرح ومقوی قوی واعضاء رئیسه آشامیدن نیم مثقال سائیده آن در شراب
جهت دفع سمیت مار مفید شربت از نیم دانگ تا چهار دانگ ودر تقویت باه
تا نیم مثقال مضر بحرور و یابس المزاج مصلحش سکنجبین جز مازج در آخر اول خشک در اول
گرم جلنار در اول دوم سرد وخشک قابض ومقوی اعضا مسدد ومصلح آن کتیرا
شربت از یکدرم تا دو درم جنطیانا در هندی یکهان بید گویند در اول سوم
گرم وخشک مفتح سده محلل وقابض ومسکن اوجاع بارده شربت تا یک مثقال
جند بیدستر در آخر سوم گرم ودر دوم خشک مفتح سده ومحلل اورام شربت آن
یکدانگ بدلش مثل آن وج یا نصف آن فلفل جوز در دوم گرم ودر اول خشک
مقوی حواس باطنه خصوصاً با مویز منقے وجهت فالج ولقوه نافع است جوزبوا
در آخر دوم گرم ودر سوم خشک مفرح ومسکن وحافظ حرارت غریزی مضر جگر مصلح آن
بنفشه شربت تا دو مثقال چوب چینی خوب بیخ چوب چینی آنست که عرقی بود ...
نباشد وباطن آن سرخ از ظاهر آن بود ومثل کمان بسیار پیچ ندارد ودر لینت
وصلابت معتدل باشد ومزاجش نزد قومی گرم وتر است وحکیم عماد الدین هم بر این نسبت
وهرگاه قصد بخوردنش نمایند اول بفصد ومسهل تنقیه کنند وگاه حسب حاجت
بریکے اکتفا نموده آید وگاه فصد ومسهل هردو بسبب عدم حاجت متروک میشود
واین دوا با مراض سوداویه ترمته بسیار نافع است وقبل از استعمال چوب چینی
عادت بکم خوردن نمک نمایند تا که بوقت شروع قدری قلیل از نمک باقی ماند
وبرائے مزاج گرم خریف وبرای بارد ربیع مناسب است ودرمیان ایام خوردن

از آب سرد و حموضات و بقولات و لبنیات و فواکه رطبه و اطعمه غلیظه و کثرت اکل
و جماع و حمام و حرکات عنیفه و غم و رنج اجتناب ورزند و چون از خوردن فراغ شوند
همان پرهیز که در خوردن آن بود تا چهل روز مرعی دارند و بعده آهسته آهسته رجوع بعادت خود
نمایند و طریق استعمالش که مخصوص باین دوا مانست اینست که یک مثقال چوب چینی عمده
بگیرند و از کارد ریزه ریزه کرده در دیگ سنگ یا نقره یا مسی قلعی دار انداخته عرقهای مناسب
که بوزن دو آثار باشند بران ریخته تا دو پهر شب تر دارند بعده بر آتش ملائم بنهند تا که چهارم حصه
عرقیات بماند پس آهسته آهسته در دهن ظرف واکنند و نیم دام وقت صبح و نیم دام وقت شام
با قدری نبات شیرین ساخته بطریق قهوه بنوشند و باقی بجای آب صرف کنند غذا نان
آرد گندم و نخود و قلیه و پلاؤ و کباب بی نمک و حلویات مناسبه و گوشت بچه مرغ و دراج
و دیگر غذاهای لطیفه بخورند و دیگر چهار مثقال چوب چینی بگیرند و از کارد ریزه ریزه نموده
در دیگ با ده آثار آب بطریق سابق بجوشانند تا نصف بماند آتش موقوف کنند
و دهن ظرف آهسته آهسته وا سازند و این آب را در رو شستن و طعام پختن و استنجا و غسل آن
صرف نمایند و نیز قدری ازین آب گرفته لباس خود را دران رنگین سازند و آن لباس را
تا استعمال چوب چینی در بدن نگاه دارند و خود را از هوا محفوظ دارند که هوا اثر نکند و بعده روز
یک یک ماشه هر روز در هر دو جا افزوده باشند و باید که سرپوش دیگ را خمیر گرفته
در تراز و وزن نمایند بعده در اثنای طبخ وزن کرده باشند هرگاه بوزن مطلوب برسد
از آتش فرود آرند و اگر قوت و تحمل مریض را باشد هر روز تعریق کرده باشند ورنه بعد دو روز
یا سه روز تعریق بعمل آرند و طریق تعریق اینست که علیل را بر کرسی بید باف نشانده
زیر کرسی دیگ را دارند و بخارش بگیرند باید که مریض لحاف پیچیده بود الا راه نفس
گشاده دارند و قدر آب و جوشانیدن بحسب مزاج مختلف است پس در مزاج حار
که تشنگی غالب بود کمتر بجوشانند و آب زیاده نگاه دارند و در مزاج بارد بخلاف این
بعمل آرند و نیز در مزاج حار عرقهای مناسب با آب چوب چینی مخلوط نموده می دهند
حرف الحاء حب الآس در دوم سرد و خشک قابض و حابس اسهال مقوی دل
و معده و مدر بول و بسرفه نافع شربت آن تا سه درم مضر بزکام مصلح آن بنفشه حب القطن
یعنی پنبه دانه در اول گرم و تر سرفه و ضیق النفس را مفید شربت آن هفت درم حب الزبیب

سرد در اول و خشک در دوم قابض است حب النیل در سوم گرم و خشک مفتح سدهٔ جگر
مسهل قوی بلغم و با سقمونیا مسهل صفرا شربت از یک دانگ تا نیم مثقال حب السلاطین
در اول چهارم گرم و خشک مسهل است قوی که طبیبان ترک آن نموده اند الا گاه ضرورت
قوی اصلاحش نموده بعمل می آرند طریق اصلاحش در ایران قویه با اصلاحات یک عدد تا دو عدد
و در غیر آن هم عدد و طریق اصلاحش آنست که قشر دور کرده و پرده درمیان آنرا بیرون آورده
در پوٹلی پارچه بسته در شیر گاو دو سه جوشش داده بکار برند و یا در آب لیمو تر سازند و برآورده
استعمال کنند و یا با ادویه مصلح مثل کتیرا و نشاسته و گلسرخ و زعفران آنرا ضم کرده لسایند
و بکار برند و بعضی بدین طریق مدبر سازند که مغز آنرا در پوٹلی پارچه بسته در سرگین گاو که در آب
حل کرده در ظرف گلی پر کرده باشند آویخته آتش دهند دو سه ساعت پس برآورده با آب گرم شسته
استعمال آرند حب الرمان یعنی انار دانه در اول سرد و خشک بند و مسکن صفرا است حب القرع
در دوم سرد و تر مسکن عطش سرفهٔ گرم را مفید شربت از سه درم تا پنج درم حب الیهود
در اول گرم و در دوم خشک مدر بول گنجایش با خون خفاش جهت رویانیدن مژه
مجرب مضر جگر مصلح آن صمغ حلبه در دوم گرم و خشک برگش مدر حیض و جهت استسقاء
و امراض بارده مفید تخم آن ملین و مدر بول و مقوی ریه و مضر انثیین مصلح آن
سکنجبین حلتیت در اول چهارم گرم و در آخر دوم خشک لقوه و فالج و امراض
بارده را مفید مضر جگر آن انیسون شربت از نیم دانگ تا نیم مثقال حمص یعنی نخود
در اول گرم و خشک مفتح سدهٔ جگر است حنا مرکب القوی مصفی خون مضر حلق مصلح آن
لعاب اسپغول شربت تا یک مثقال حنظل در چهارم گرم و در دوم خشک شحم آن مسهل خام بلغم
و محلل و تخم آن نیز مسهل شربت از شحم آن نیم درم تا یک درم و گفته اند استعمال آن
بحار مزاج کو در گرما جائز نیست حضض معتدل و در دوم خشک قابض و رادع و محلل و منضج و مدر حیض
و اکتحالش جهت رمد نافع حرف الخارخار خسک مرکب القوای مدر بول و مسکن
درد مثانه افزاینده منی شربت هفت مثقال خبث الحدید در دوم گرم و در سوم
خشک مجفف و مقوی معده و قلب و دماغ و دافع حمل و حیض مضر شش مصلح
آن کتیرا شربت تا دو دانگ و زیاده ازین تجویز نیست خبث الذهب بلطافت بیش
از خبث الحدید و خبث الفضه لطیف تر و در افعال و خواص از ذهب و قوی خبث الفضه

سرد و خشک قابض است طلای آن جهت بواسیر و التیام جراحت مفید خبازی
در اول سرد و تر معتدل السفم ملین طبع مفتح سدهٔ کبد زیاده کنندهٔ شیر مدر بول
مضر معدهٔ ضعیف مصلح آن ربوب فواکه شربت پنج درم برشش تخم خطمی خطمی بقول جالینوس
سرد و تر محلل و ملین و گلش از تخم آن ضعیف و لعاب آن نیمگرم با شکر جهت سرفه مفید
مضر ریه مصلح آن عسل شربت از جرم آن یک مثقال خردل در چهارم گرم و خشک
جاذب اخلاط از عمق بدن محلل رطوبات دماغی و بلقوه و فالج مفید و نشاسه بیدان آن
با عسل جهت سرفهٔ مرطوب و تقویت باه نافع مضر محرورین مصلح آن کاسنی شربت آن
سه درم خشخاش پوست آن در اول خشک و در دوم سرد و اگر نیم درم با آب سرد
صبح و نیم درم بوقت شب هنگام خواب بنوشند جهت اسهال و اسهال دموی و صفراوی
مفید افتد تخم آن در دوم سرد و در اول تر منوم و منضج مواد رقیقهٔ صفراوی
و مقوی دماغ و کبد و گرده و شربت تخم آن تا ده درم خلاف بید مشک را گویند
بقول جالینوس سرد و تر است مقوی دل و دماغ مسکن صداع که از بخار مواد حار باشد
و عرق آن در تمامی افعال و خواص از گلاب قوی حمل طبیعت انگوری آن مرکب القوای
گویند سرد و خشک است سریع النفوذ و رسانندهٔ تاثیر ادویه باعضا و بوئیدنش جهت نزله
گرم و صداع حار و تقویت دماغ عجیب الاثر و مداومتش جهت قتل کرم معده مجرب مضر
پیران و سوداوی مزاجان و نیز باعصاب و باه مصلح آن شیرینی شربت تا هفت
مثقال خولنجان در آخر دوم گرم و خشک مقوی هاضمه و انتشار و باه و کاسر ریاح
ماسک بول و جهت تصفیهٔ صورت مفید مضر دل و سینه و محرورین مصلحش صندل
و طباشیر شربت تا یک مثقال خیارشنبر در اول گرم و تر ملین طبع و محلل اورام و با ادویهٔ
مناسبه هر خلط مسهل آن مثلاً با تمر هندی مسهل صفرا و با تربد مسهل بلغم و با آب شاهتره
و آب کاسنی مسهل سودا مضر معده مصلح آن مصطگی و انیسون و پیدا کنندهٔ مغص است
بسبب چسپیدن خود با معا مصلح آن روغن بادام شربت از پنج مثقال تا بست مثقال
خاکشی نوع صغیر آن در اول دوم گرم و در اول تر و نوع کبیر آن در آخر دوم گرم
مسهل و مشهی و مقوی معده و نیکو کنندهٔ رنگ رخسار و گرفتگی آواز و حصبه و جدری را
نافع و حمیات حاره و بارده مفید چنانچه در تجربهٔ متاخرین رسیده مصدع است

مصلح آن کتیرا شربت از کبیر تا دو مثقال و از صغیر تا سه مثقال خیارین در دوم
سرد و تر ست آشامیدن آب آن برای حمیات حاره حادثه و یرقان نافع مدر بول
مسکن حرارت صفرا و خون و تخم آن قوی تر از و حرف الدال دار فلفل در آخر دوم گرم
و خشک محلل مواد بارده و ریاح مفتح سده جگر مضر سپرز مصلح آن صمغ شربت تا یک مثقال
دارچینی در آخر دوم گرم و خشک منضج اخلاط عفنیه مفتح نفس مدر بول حیض مسقط جنین
مقوی باه مضر مثانه مصلح آن کتیرا شربت از دو درم تا چهار درم درونج بیخیست عقربی شکل
در سوم گرم و خشک محلل بلغم و سودا مقوی هاضمه مسکن وجع رحم مضر حار مزاجان مصلح
آن رازیانه و زرشک خورده شربت یکدرم تا دو درم بدل آن عاقرقرحا دم الاخوین
در سوم سرد و خشک آشامیدنش جهت حبس خون جمیع اعضا بالکلیه مجرب مضر گرده مصلح
آن کتیرا شربت از نیم درم تا یک مثقال دهن بلسان خالص آن در اول سوم گرم و خشک
مقوی [illegible] دماغ و اعصاب و امراض بارده دماغی مثل فالج و لقوه مجرب و آشامیدن
نیم مثقال با شیر تازه جهت رفع سمیت مفید شربت تا نیم مثقال حرف الذال المعجمه
ذهب با اعتدال مائل بگرمی مفرح و مقوی قلب و دماغ و لضعف معده و باه و سپرز و یرقان
نافع مضر مثانه مصلح آن عسل و مشک شربت از یک قیراط تا دو قیراط و یک دانگ است
حرف الراء المهمله رازیانج بادیان رازیانه گویند بستانی و بری بود و پس بستانی آن در اول
سوم گرم و در آخر اول خشک مفتح سده مجاری و مسکن اوجاع بارده و طبیخ تخم آن
جهت خفقان و غشی با گل گاوزبان مجرب و طلای بیخ آن جهت گزیدن سگ دیوانه
نافع مضر محرورین مصلحش سکنجبین شربت از تخم آن تا دو مثقال و از بیخ آن در مطبوخ دو مثقال
و طبیعت بری آن در آخر سوم گرم و در دوم خشک جهت اسهال [illegible] تقطیر البول نافع
رمان مطلق آن بارد و رطب و رمان شیرین سرد با اعتدال مسکن تشنگی و مولد خون صالح مقوی
کبد و یرقان نافع حرف الزاء المعجمه زرشک سرد و خشک در سوم مقوی معده
و جگر گرم و مسکن عطش و امراض صفراوی مفید زبد البحر کفارست کف دریا گویند
در سوم گرم و خشک هاضمه طعمه مضر [illegible] مصلح آن صمغ و لعابیات شربت یک دانگ
زراوند مدحرج بیخیست در دوم گرم و خشک آشامیدنش با آب گرم منقی سینه
و قصبه ریه مضر سپرز مصلحش عسل [illegible] زراوند طویل در سوم گرم و در دوم خشک

محلل و مقطع بلغم و مفتح سدد و آشامیدنش با قلقل برای تنقیهٔ رحم و اخراج جنین مفید
شربت از دو درم تا دو مثقال زعفران در دوم گرم در اول خشک مقوی حواس و مفرح
و مدر و مفتح سده دماغ و جگر مضر با عصاب مصلح آن سکنجبین و انیسون شربت تا دو درم
زنجبیل تازه و تر آن در سوم گرم و در اول خشک و خشک آن در دوم خشک مقوی معده
و کبد مفتح سده جگر سپید و باتر بد مسهل رطوبات بمفاصل شربت تا دو درم مضر حلق مصلح آن
عسل و روغن بادام زوفای یابس بستانی آن در دوم گرم و در آخر خشک و کوهی
آن قوی تر از بستانی مسهل بلغم و جهت سرفهٔ مزمن و فالج مفید مضر جگر آن صمغ عربی
بدلش صعتر زوفای رطب در دوم گرم و در اول تر محلل اورام صلب و ملین و منضج
مضر محرورین مصلح آن سکنجبین شربت تا سه مثقال زیت در دوم گرم آشامیدنش
چهارده مثقال با یک رطل آب گرم مسهل قولنج است حرف السین المهملة سافنج
برگ درختیست در سوم گرم و در دوم خشک محلل ریاح مصلح حال معده مدر بول و حیض
مضر مثانه مصلح آن شربت بهی شربت آن در مطبوخ یک مثقال و در معاجین نیم مثقال
سپستان در اول تر و در حرارت و برودت معتدل مسکن حدت صفرا و عطش گویند
مضر جگر است و مصلح در بیر و دین گلسرخ و در محرورین عناب شربت از سی عدد تا ده مثقال
سقمونیا در سوم گرم و در آخر دوم خشک محلل و مفتح مسهل صفرا شربت آن از نیم دانگ
تا دو دانگ زیاده از این مضر معده و دل و کبد و امعا گشته جنینست سفرجل حلو در حرارت
و برودت قریب باعتدال مفرح و مقوی دل و دماغ و معده مدر بول خوردنش حفظ جنین
از اسقاط نماید مضر احشاء ضعیفه مصلح آن عسل شربت از آب آن تا سی درم و رب
قریب الاعتدال است و رب بهی ترش در آخر اول سرد و خشک و قابض و قاطع قی
شکر سفید آن در دوم گرم و در اول خشک و آب نیشکر تازه در دوم گرم و در اول تر و شکر سرخ
در آخر دوم گرم و در آخر اول خشک و نبات قریب باعتدال است و هرقدر که تصفیه آن نمایند
قلیل الحرارت میگردد و آشامیدن آن با گلاب و آب سرد در ابتدا در حمیات
محرقه مفید مضر بصاحبان سل و اسهال و صفراوی مزاجان را مصلح آن بادام و شیر تازه
شربت تا سی درم سلیخه پوست شاخ درختیست در آخر دوم گرم و خشک ملطف و محلل
اورام بارده و مسخن و مفتح و مقوی معده و کبد مدر بول و حیض شربت تا دو درم

مضر گرده و امعا مصلح آن کتیرا و آب پستان سماق بهندی تنتریک گویند
سرد و خشک در دوم مقوی معده و قابض و مانع انصباب مواد بمعده و دافع قی و غثیان
مفید مضر جگر بارد مصلح آن مصطگی شربت پنج درم بدل آن سرکه سناء مکی در آخر دوم گرم
و در اول خشک مسهل اخلاط ثلثه منقی دماغ و دافع غثیان آرد مصلح آن پاک کردن از چوب
و خاشاک در روغن بادام چرب کردن سنبل الطیب در آخر دوم گرم و خشک مصلح سده
دماغی مقوی دماغ و معده و کبد و نیکو کننده رنگ رخسار مضر گرده مصلح آن کتیرا شربت
تا یک مثقال بدلش اذخر سورنجان در سوم گرم و در دوم خشک مسهل قیام بلغم از عمق اعضای
بعیده و جاذب اخلاط از عمق بدن و بعرق النساء و وجع مفاصل مجرب شربت آن مفرداً
با زعفران یک درم و مرکباً با ادویه دیگر از نیم درم تا نیم مثقال بدلش در مفاصل بوزن آن حنا
مضر معده مصلح آن کتیرا و شکر و باید که در مفاصل بوزن آن زنجبیل یار کنند که مقوی
فعل اوست حرف الشین المعجمه شبت در آخر دوم گرم و در اول دوم خشک محلل
و منضج و مفتح سده هاضم و مدر بول و حیض مجرب است مصلح آن سکنجبین و آب لیمون و طبیخ آن
مضعف دماغ مقلل منی مجفف آن شربت تا هفت درم بدلش تخم آن شاهتره
مرکب القوی است و گویند در حرارت معتدل و در دوم خشک شیخ الرئیس در اول
سرد دانسته و این قول صحیح می نماید مصفی خون مدر بول گویند مضر ریه است مصلح آن
کاسنی شربت از سه درم تا پنج درم و تخم آن معتدل الحرارت اند شقاقل بهمنیست در اول
گرم و در دوم خشک مهیج و مفتح و قاطع بلغم مضر اشتها و مصدع و مصلح آن عسل شربت
تا پنج درم شونیز تخم نباتیست که بهندی کلونجی گویند در سوم گرم و خشک مسخن مجفف
رطوبات مضر گرده مصلح آن کتیرا شربت دو درم بدلش انیسون شکاعی در دوم گرم و
و یاقوت تریاقیست و بیخ و ثمر آن ملطف بلغم مضر ریه مصلح آن صمغ عربی شربت آن
دو درم و صاحب تقویم الابدان پنج درم گفته شیر خشت در آخر اول گرم و در رطوبت معتدل است
معتدل ملین طبع مسهل صفرا و اخلاط سوخته و مولد ریاح قراقر در معده و مغثی
و مصلح آن روغن بادام شربت تا بیست و پنج مثقال بدلش هموزن آن ترنجبین
شیطرج در دوم گرم و خشک مفتح سده و محلل ریاح و با اخلاط ثلثه مسهل قویست سه درم آن منقی
اخلاط فاسده و یک و نیم درم مسهل است صعتر در آخر دوم گرم و خشک محلل ریاح

مفتح سدد و مضر ریه مصلح آن سرکه شربت تا پنج مثقال صمغ در گرمی معتدل و در دوم خشک
مقوی معده و امعاء و منقی سینه و لیس فرقه مفید حابس اسهال مضر نقل مصلح آن کثیرا
صندل سفید و سرخ و زرد سفید و زرد آن در سوم سرد و در دوم خشک و سرخ
آن در سوم سرد و خشک مفرح و مقوی دل و معده و صداع و قابض محلل اورام حاره جهت
خفقان مفید مضر باه مصلح آن عسل شربت یک مثقال با شش نصف وزن آن کافور صندل
سرخ در افعال مذکوره شر با از سفید ضعیف و طلاء اگر قویست و قرشی گفته که در زبان ما صندل سرخ
در ضماده و صندل سفید در شربت استعمال است باب حرف الضاد المعجمه ضفدع
در سوم سرد و در اول خشک ضفضعه تلیخ نهری آن جهت در دندان مفید و گویند
که ران ضفدع را بر پیمان بر بندند و بیک الماس خورده باشد تلخ نماید ریشهای الماس
باز پیچیده بر بدن می آید حرف الطاء المهمله طباشیر در دوم سرد و در سوم خشک
مفرح و مقوی دل و مسکن حرارت آن و قاطع قی صفراوی مضر باه مصلح آن عسل شربت
تا دو درم بدل بوزن آن تخم خرفه طحلب در دوم سرد و تر حابس دم از هر موضعی
که باشد و محلل اورام حاره طین ارمنی سرد در اول و خشک در دوم مقوی قلب حابس
دم مضر طحال مصلح آن مصطگی شربت تا دو درم حرف العین المهمله عاقرقرحا
در آخر سوم گرم و خشک صاحب مجمع الحکمه گفته که در اول چهارم گرم و خشک مفتح سدد
و مالیدن آن از زیت برای استرخای و فالج مفید و مالیدن سوده آن بر بدن در اعراق و
و چون قبل از جماع روغن آن بر قضیب مالند استحکام آن میکند و شهوت جماع بر انگیزد
و لذت جماع دهد مضر ریه مصلح آن کتیرا شربت تا یکدرم بدلش دارفلفل عدس در حرارت
مائل باعتدال و در دوم خشک حابس حیض مولد خون سوداوی و مسکن قابض بطی الهضم
نفاخ مغلظ خون کثرت آن قاطع باه و مجفف بدن مصلح آن روغن زرد عنب
رسیده آن در اول گرم و تر مسریع الانحدار مصلح حال معده و سمن بدن زیاده
گشته پیچیده گردد و باید که آب آن خورده پوست آن بعد از ان دوست تشنگی مصلح آن
سکنجبین عنب الثعلب در دوم سرد و خشک مسکن حرارت و تشنگی و محلل اورام
حاره آشامیدن یک مثقال ریشه بیخ آن با شراب منوم مضر مثانه مصلح آن
قند شربت پنج مثقال عناب در حرارت و برودت معتدل مائل

برطوبت و شیخ الرئیس بارد دراول و معتدل برطوبت و یبوست گفته ملین صدر و حشاء و
منضج اخلاط غلیظه مسکن تشنگی مضر معده مصلح آن شکر و مویز شربت تا [illegible] عدد بدل آن
سپستان عنبر در دوم گرم و دراول خشک حافظ روح و قوت حیوانی و نفسانی و طبیعی
محرک شهوت طعام و باه و لقوه و فالج و خدر و کزاز و رعشه مفید مضر امعا مصلح آن صمغ عربی شربت یک دانگ
بدل آن مشک و زعفران عود در آخر دوم گرم و در سوم خشک ملطف و مفتح سدد و مفرح
و مقوی اعصاب و حواس و قوی دماغی و قلب و جگر و معده و گرده و محلل ریاح و زایل کننده
بوی دهن و هاضم طعام مضر محرورین مصلح آن کافور و صندل سفید شربت تا یک مثقال بدلش
دارچینی و قرنفل و زعفران حرف الغین المعجمه غاریقون دراول گرم و در دوم خشک
مسهل اخلاط ثلثه و ملطف اخلاط غلیظه بدلش نصف وزن آن شحم حنظل شربت در مطبوخ
تا یک مثقال و در غیر مطبوخ تا یک درم حرف الفاء فجل طبیعت تخم آن مذکور شد
و بیخ آن دراول گرم و در دوم تر و گرمی پوست و برگ آن زیاده از اصل آن است و بری آن
از بستانی آن قویست محلل مواد و هاضم و الا خود غیر منهضم است خصوصاً برگ آن و تخمش
قاطع بلغم و برگ آن پراگنده کننده ریاح مضر سر و حلق و دندان مصلح آن نمک فضه
دراول سرد و خشک تفریح آن قریب به تفریح یاقوت مضر امعا مصلح آن کتیرا شربت
از یک دانگ تا نیم درم فلفل سیاه آن در آخر سوم گرم و سفید آن مقشر از پوست سیاه آن
دراول سوم گرم و شیخ الرئیس فلفل سیاه را در چهارم گرم و خشک گفته و صاحب مجمع الحکمة
همین قوا است محلل و منقی بلغم و مقوی معده و جگر و دافع اروغ ترش و ضماد آن سرکه
جهت تحلیل ورم طحال مفید مضر جگر حار مصلح آن ادهان بارده شربت تا یک مثقال
بدل آن زنجبیل حرف القاف قاقله کبار گرم دراول و خشک در دوم مفرح
و مقوی معده و هاضم طعام و حابس بطن مضر امعا مصلح آن کتیرا شربت تا دو مثقال
قاقله صغار در دوم گرم و خشک محلل و خوشبو کننده رائحه دهان مضر سینه و ریه
مصلح آن کتیرا شربت از یک درم تا یک مثقال قرع در دوم سرد و تر مولد خون صالح
مفتح سدد و سریع الفساد یعنی بخلطی که در بدن غالب بود مستحیل گردد قرنفل در سوم
گرم و خشک مقوی ارواح و جهت سرفه بارد و رطب مفید مضر گرده و امعا [illegible]
شربت تا یک مثقال بدلش بوزن آن دارچینی قسط در سوم گرم و خشک مقوی اعضای

ریگیسه آشامیدن پنجدرم آن با عسل یا شراب جهت تقویت باه مفید مضر ریه
مصلح آن انیسون شربت از یک درم تا یک مثقال بدلش نصف وزن آن عاقرقرحا
قصب الذریره در آخر دوم گرم و خشک ملطف و محلل مقوی دل و جگر و دافع استسقا
مضر جگر مصلح آن انیسون شربت تا دو درم قنطوریون کبیر نباتیست در آخر دوم گرم
و خشک محلل و مدر طمث و مخرج جنین مرده مضر دماغ مصلح آن عسل شربت آن تا دو درم
قنطوریون صغیر در سوم گرم و خشک مفتح و مسهل و منقی و جاذب مواد از عمق بدن
حرف الکاف کاهو بستانی در اول دوم سرد و تر مصفی خون و ملین و دافع
دق هوائی و بائی مخدر کثرتش مضر باه و سل مصلح آن کرفس و نعناع و تخم آن در دوم
سرد و خشک و خواص قریب بکاهو دارد کافور در آخر سوم سرد و خشک مفرح و مقوی دماغ
و دافع تشنگی و تپ دق مفید و بصداع حار مجرب مضر معده و باه و باصحاب ضعیف المزاج
مصلح آن عنبر و مشک شربت تا یک دانگ کاکنج در دوم سرد و خشک قطور عصاره آن
جهت قرحه مزمنه گوش مفید مخدر مصلح آن گلقند شربت از پوست و دانه آن پنجدرم
بدلش عنب الثعلب کتیرا در اول تر و بگرمی و سردی معتدل مسکن حدت اخلاط و ادویه
حاده و مصلح ادویه سمیه مضر ثقل مصلح آن انیسون شربت از یکدرم تا پنجدرم کبابه
در دوم گرم و خشک خائیدن آن خوشبو کننده دهن مضر مثانه مصلح آن مصطگی شربت
تا یک مثقال بدلش دارچینی و قاقله کبریت در آخر سوم گرم و خشک محلل [illegible] مضر دماغ
مصلح آن بنفشه شربت از دو دانگ تا یک مثقال کرفس نباتیست در اول دوم
گرم و خشک مفتح و محلل و آشامیدنش جهت فواق و درد پهلو و برودت احشا مفید
مضر [illegible] مصلح آن انیسون شربت تا سه درم کمون در دوم [illegible] سوم خشک [illegible] محلل مقوی
معده و هاضم مضر ریه مصلح آن کتیرا شربت دو درم کهربا در گرمی و سردی معتدل مقوی
دل و حابس دم و دقی و اسهال و مقوی معده مضر [illegible] مصلح آن بنفشه شربت نیم مثقال بدلش [illegible]
دو وزن آن طین ارمنی کشنیز مرکب القوی است در اول [illegible] دوم [illegible] خشک [illegible]
مقوی دماغ و معده و مانع صعود ابخره و رافع خفقان و حابس اسهال و جریان
منی شربت پنجدرم تا یک اوقیه حرف اللام لسان الثور تازه آن در اول گرم
و تر و خشک آن را رطوبت کمتر مفرح و مقوی ارواح و حرارت غریزی و اعضای رئیسه

ومسهل اخلاط سوخته وملین طبع مضر سپرز مصلح آن صندل سفید شربت در مطبوخ از دو درم
تا پنج درم و در نقوع از پنج درم تا ده درم لیمو در دوم سرد و در اول تر قاطع اخلاط لزجه غلیظه
وتسکین خمار نماید وقاطع صفرا مسکن غثیان وتب خالص نافع مضر باعصاب وسرفه مصلح
آن شکر و عسل حرف المیم مامیثا نابتیست در دوم سرد و خشک قابض و رادع و محلل
مضر سپرز مصلح آن بادام شیرین و تا یکدرم شربت است مال کنگنی در سوم گرم و در دوم
خشک آشامیدنش جهت تقویت دماغ و قوت حافظه مفید و اگر دانه های آنرا به روغن
خالص بریان نموده یک کفدست هر روز تا چهل روز بخورند باه را بحدی بیفزاید که تاب ضبط آن
نماند مامیران در آخر سوم گرم و خشک محلل ومفتح و اکتحال آن جهت مفید مضر گرده مصلح آن
عسل شربت تا پنج مثقال بدلش بوزن آن زردچوبه ماش در آخر اول سرد و با کل خشکی
مقشر در تریه و خشکی معتدل و از حبوب ماکول است مولد خلط صالح کثیر الغذا مضر بدان
و باه مصلح آن در بحر و بین حموضات و در سیر و دین قرنفل و قاقله مرزنجوش هندی و نانخواه
تامشور در آخر دوم گرم و در اول آن خشک محلل و مفتح آشامیدن مطبوخ آن رافع صداع بارد
مضر گرده و مثانه مصلح آن تخم کاسنی و تخم خرفه مرجان در دوم سرد و خشک آشامیدن
نیم درم آن قابض و تعلیق آن بر معده جهت جمیع علل آن بالخاصیت مفید مشک
گرم در سوم و خشک در دوم ملطف و مفتح بالخاصیت مفرح و مقوی دل و رافع خفقان سردش
باعث زردی رخسار مصلح آن گلاب شربت تا نیم درم بدلش یک وزن نیم ساذج هندی
مویز طبیعت آن بحسب انواع انگور مختلف می باشد آنچه از انگور سفید است گرمی آن کمتر
از سیاه آن و بهترین آن پر گوشت است کثیر الغذا منضج خلط غلیظ ملین بطن مقوی
دل و جگر مضر گرده مصلحش عناب شربت سی درم بدلش کشمش مصطکی در آخر دوم گرم
و خشک مقوی اعضاء رئیسه و معده و مقوی شربت تا یک مثقال حرف النون نارجیل
تازه آن در وسط دوم گرم و در اول خشک و طبیعت خشک آن در آخر دوم گرم و در اول
دوم خشک مقوی حرارت غریزی مسمن بدن و مولد خون مصلح نارجیل بحری
مرکب القوی اگر بشارب سموم دهند تا وقتیکه سمیت موجود بود قی می آرد و سمیت را
دفع می نماید و بعده تحریک قی نمی کند شربت از یک قیراط تا دو قیراط نوشادر
در آخر سوم گرم و در اول آن خشک هاضم و ملطف و جاذب مواد از عمق بدن ... درم

تنقیه طبع احشا کشنده علاج آن قے نمودن و اشیاء چرب خوردن نیلوفر در دوم سرد
و تر و از بنفشه در سردی و تری زیاده و بیخش گرم و خشک و تخم آن سرد و خشک مقوی
دل و دماغ مسکن حرارت و تشنگی و بوئیدن گل آن مسکن صداع حار مضر مثانه
مصلح آن نبات شربت از جرم آن تا سه درم و در مطبوخ تا هفت مثقال حرف الواو وج
در سوم گرم و در وسط دوم خشک قاطع بلغم و محلل ریاح مضر بسر مصلح آن رازیانه شربت
یک مثقال ورد احمر بستانی بفارسی گل سرخ گویند مرکب القوی است و نزد قومی در اول
سرد و در دوم خشک مقوی ارواح و مسهل و مسکن صفرا و قابض خصوصاً خشک آن مضر باه
مصلح آن انیسون شربت از تازه آن تا ده درم و از خشک آن تا چهار درم بدلش بنفشه
بوی آن محرک نزله است حرف الهاء هندبا طبیعت تازه آن در اول سرد و تر مسکن
تشنگی و حدت صفرا و آشامیدن آب مروق آن با سکنجبین جهت حمیات مفید مضر باصحاب سپرز
مصلح آن شکر و شربت بنفشه شربت از آب آن تا نیم رطل حرف الیاء یاقوت در حرارت
و برودت معتدل در دوم خشک و زرد آن در دوم گرم و خشک و کبود آن در اول گرم
و در سوم خشک و سفید آن معتدل در گرمی و سردی و در اول دوم خشک مفرح و مقوی
دماغ آشامیدن یکدرم آن جهت رفع صرع و خفقان مفید شربت از یک قیراط تا یک دانگ
فائده سوم در ذکر اصطلاحات ادویه بدانکه رادعات ادویه را گویند که ماده اورام را
باز دارد و بجای دیگر نقل دهد قابضات ادویه را گویند که طبع را بند سازد ملینات
ادویه را گویند که طبع بگشاید مفتحات ادویه را گویند که سده را بگشاید ملطفات ادویه را گویند
که تلطیف غلظ نماید منضجات ادویه را گویند که اورام و صلابات و اخلاط را نضج دهد محللات
ادویه را گویند که صلابت تحلیل برد مسهلات ادویه را گویند که اخلاط فاسده را از راه
اسهال دور کند مقیات ادویه قی آور را گویند مخدرات ادویه را گویند که عضو را
بحس نماید مسکنات ادویه را گویند که وجع را ساکن و تسکین حرارت و تشنگی وغیره نماید
مفتتات ادویه را گویند که سنگ مثانه و سنگ کلیه را بریزاند مقرحات ادویه را گویند
که عضو را ریش کند و آنرا دوای اکال نیز گویند مدملات ادویه را گویند که زخم را پر کند
مدرات ادویه را گویند که ماده را از راه بول و حیض بیرون آرد فائده چهارم در ذکر اسامی
اوزان متعارفه که اکثر در طب بکار می آید اوقیه هفت و نیم مثقال است برنج چهار خردل است

دانگ چهار طسوج است ٹانک چهار ونیم ماشه توله دوازده ماشه چه چهار سرخ ونیم
سه ونیم ماشه دام چهارده ماشه دام پخته بست ویک ماشه ماشه هشت سرخ سرخ
هشت برنج رطل کوه مثقال است وفی زماننا مراد از نیم سیر است سیر اکبری سی دام پخته
سیر شاهجهانی چهل دام پخته سیر عالمگیری چهل وچهار دام پخته طسوج دو حبه میانه
قیراط دو طسوج مثقال چهار ونیم من دو رطل است قانون سوم در اسباب
وعلامات ومعالجات امراض که بعضو عضو مختص اند وآن مشتمل است بر بسته باب
باب اول در قواعد چند که حفظش در علاج ضروریست پس بدانکه
صاحب صداع را از اغذیه مبخره ودیر هضم واز هر چیز که تحریک کند مثل جماع وفکر وغیره
پرهیز ضروریست وسکون وکم خوردن وکم نوشیدن آب در اکثر اقسام بهترین علاج است
ودر بعض اقسام مثل آنکه بشرکت معده حار بود آب خصوصاً ناشتا خوردن مفید آید ودر صداع
مادی کوشش باید نمود که ماده بسوی اسفل منجذب شود اگرچه بحقنه حاده باشد وهرگاه اراده
اطلیه وضمده کنند اول حلق راس فرمایند بعده بعمل آرند وصداعی که با نزله باشد تبرید وتطلین
درو روا نیست وبرای مسدد وعین سقے ضار ترین اشیاست الا در صداعی که بشرکت معده بود
مفید واغذیه حامضه صاحب صداع را ندهند مگر در بعض قسم مثل صداع مادی هرگاه
که اختلال عقل ظهور نماید مبادرت بسوی فصد قیفال اگر مانع نباشد باید کرد واگر ماده شدید التوجه
بسوی راس باشد بفصد تعجیل فرمایند وبعد فصد قیفال فصد جبهه زنند وبخانه معتدل
هوا که از اشیای سفید وبراق خالی باشد سکونت ورزند ودر مسکن مشمومات بارده
مثل نیلوفر کافور وغیره ببارند وباید که مردم ظریف وشفیق وحسین جلیس مریض بود واگر
ممکن بود مبالغه وفصد نفرمایند که بروز بحران قوت بدفع ماده قادر بود و وقتیکه
حرکات مضطرب ساکن شوند از ادویه کثیر البرد اجتناب کنند ودرین امر تدبیر خواب آوردن
نیکوترین تدابیر است ودر علاج مالیخولیا مبادرت نمایند که معالجه این در ابتدا اسهل بود
بتفریح کوشند وبحمام بردن وآب نیم گرم بر سر ریختن مفید واز کثرت جماع واز خوردن
اشیای حریف ومالح وشدید الحموضت اجتناب کنند وبه تنویم کوشند وبهر قسمیکه ماده در دماغ
متمکن شود در علاج سه چیز مرعی دارند یکی استفراغ ماده دوم همراه استفراغ ترطیب
از نطولات وادهان سوم تقویت قلب واگر عروق از سوداے ودموی ممتلی باشند

رگ اکحل از طرفیکه ثقل راس محسوس شود زنند و در فالج و خدر و اختلاج و رعشه و تشنج
در ابتدای استعمال ادویه قویه نباید بلکه تا رابع و سابع تاخیر واجب است و بعد چهاردهم
استفراغ بادویهٔ قویه مناسب بود و ملقو و مفلوج را تا سه روز ماء العسل باید داد اگر برودت کند
تا چهاردهم و در همه روز بین الفالج رئیس الجماعت ماء الشعیر می فرماید و اگر انتظار تا چهارده روز
نکنند گوشت کبوتر یا بازیر مناسبهٔ این مرض بدهند و سیر که مفید است و وقتیکه اشتباه
در امراض عصب افتد که رطب است یا یابس پس نظر کنند اگر مرض دفعةً واقع شود رطب است
و الا یابس و نیز اگر روغن بر دوی خشک شود بدانند که یابس است و الا رطب و در علاج
کزاز مبادرت از علاج تشنج زیاده کنند و اکثر حمی که بعد از کزاز رطب حادث میشود کزاز را
زائل میگرداند اگر بدن ملزو در عرق کنند از صوف نشف رطوبت سازند و نگذارند که سرد شده
ضرر رساند و بهترین آب برای امراض عصب آب باران است و در امراض مذکوره از ادویه
بارده و نفاخه اجتناب ورزند و مصروع را از لحوم و اغذیهٔ غلیظه و حلویات و دسومات
و بقولات و اشیاء مهیجه حریفه و از خوف و غضب شدید اجتناب ضرور است و حافظ صحت
چشم را از غبار و دخان و از هوای بسیار گرم و سرد و از کثرت جماع و سکر و امتلاء و اغذیه
غلیظه و مبخره مجففه و قراءت خطوط دقیقه و کثرت استفراغ خصوصاً حجامت پی در پی
و دیدن اشیاء براق پرهیز باید کرد و میل در چشم و در ناک نرسانند بلکه ادویه را در شیر
یا در شئ دیگر حل کرده اندک بفاصله استعمال کنند و خوردن غذای لطیف بمقدار
معتدل که خون صالح پیدا کند مفید و در علاج گوش چیزی که در گوش تقطیر کنند نیمگرم باید
و گوش را از دخول آب حیوانات وغیره محفوظ دارند لهذا الشیخ الرئیس گوید که در سوراخ
گوش وقت خواب پنبه بدارند و از حادث شدن اورام و بثور در گوش احتیاط کنند
و اگر ظهور آن شود زود بتدبیر آن کوشند و شنیدن آواز قوی و خواب در امتلای
معده و قی و حرکات عنیفه و خوردن مبخرات بسمع ضرر دارد و استعمال مخدرات
در گوش بکثرت [illegible] ضرورت جائز و کسے را که سعوط استعمال نماید باید که دهن از
آب پر کنند و بگویند که بر پشت بخوابد و سر را بسوی پشت کند و دوا را بزور بالا کشد
تا اثرش بوجه احسن برسد و حافظ صحت دندان را باید که از قطع چیزی سخت و آنچه
شدید البرد یا شدید الحرارت بود پرهیز و دندان را از چرک و چیزی که بعد اکل در میان

دندان بماند پاک دارد و مسواک از چوب باید کرد که مقوی دندان باشد تا و قتیکه از چوب
مسواک واقف نباشد استعمال آن نکنند و باید که در علاج آماس کام و نواحی حلق اول
ماده را از فصد و اسہال مستفرغ سازند و بطرف مخالف منجذب کنند و صاحب نفث الدم را
باید که ہرگاه امتلائے محسوس کند فصد زنند و چیزیکه تحریک دم کند از آن پرہیز واجب دانند
و از جماع و آواز بلند و دیدن اشیای سرخ و کثرت شراب و استعمال منفجات مثل کرفس
اجتناب باید و اغذیہ مسدده و مبرد دم استعمال کنند و قتیکه در دل علتے حادث شود
از افراط استفراغ اجتناب فرمایند که از سقوط قوت بلائے دیگر نازل شود و چون اکثر ادویہ
مسہلہ بدل مضر اند استعمال ادویہ قلبیہ بآن لازم دانند و ہرگاه تدبیر تبدیل سوء مزاج حار
فرمایند اقتصار بادویہ بارده نکنند بلکه ادویہ قلبیہ بآن یار سازند که از مضرت محفوظ باشند
در علاج سوء مزاج یابس نوشیدن آب سرد مفید ست و اگر بیبوست برودت ہم باشد
بادویہ و اشربہ معتدله آب سرد باید داد و در تبدیل سوء مزاج رطب حمام قبل از طعام
و ریاضت معتدله مفید ست و اگر برطوبت حرارت باشد از حمام منع فرمایند و مریض را
بجماع حکم کنند و در علاج ضعف معده بعد از غذا حکم برای خوردن دوا فرمایند تا دوا از معده
نگذرد و در عضو معلول مانده اثر کند و در علاج امراض مثانه آبیکه از چشمہ آہن بر آید و طعامیکه
در دیگ آہن پختہ باشند مفید ست و استعمال حموضات مضر بود و در علاج حمیات روغن
باعث کثرت عفونت ست از و احتیاط ورزند لاکن روغن بادام مضرت نمے کند
و از اغذیہ غیر حامضہ پرہیز ند زیرا که ہر شئے خصوصاً شیرین در صفراوی المزاج
بے حموضت مستحیل بصفرا میشود الا شربت نیلوفر مستحیل بصفرا نمیگردد و اگرچہ رعایت
روز بحران در اکثر امراض مفید ست لیکن در حمیات ضروری زیرا که بارہا مشاہده شد
که مسہل بروز بحران واقع گردیده و باعث ہلاکت مریض گشته و ہرگاه اتفاق
سے شود که در روز غیر بحران نوبت می آید و لیکن راحت روز بحران مے شود
پس درین صورت در بائے که دران بہ بحران احتمال قوی نیست مثل روز ششم
مسہل باید داد و قاعده دیگر آنست که اگر نوبت بوقت دوپہر مے آید مسہل بوقت
یک و نیم پاس شب باقیمانده باید داد که عمل مسہل تا وقت آمدن نوبت منقطع گردد
لیکن باید که طبیب بر مزاج مریض واقف بود چرا که در بعض امزجہ بعد یکپاس

یادو یا من یا سه پاس مسهل عمل میکنند و چنین اگر طبیعت مناسب داند بعد گذشتن
وقت نوبت استعمال مسهل بعمل آرد و بهتر آنست که مسهل بعد هفت روز داده آید
مگر آنکه ماده در هیجان نباشد بخوف سقوط قوت هم نبود و صاحب جذام را روغن گل
مالیدن مفید است واز دیگر عطریات پرهیزد باب دوم طبیبان ماهر فرموده اند
که تا وقتیکه از یک دوا یا دو دوا علاج مرض ممکن بود استعمال ادویهٔ کثیره روا نیست
ازین باعث معالجات اکثر امراض بطور مفردات حسب تحقیق و تجربهٔ خود قبل از
معالجات معموله تحریر می یابند پس باید دانست که برگ حنا ضماد شقیقه و صداع بارد
مفید و لولوی سائیده سعوط کنند برای صداع یکمرتبه کافی است و کافور شمومًا و طلاءً
بصداع حار مفید و نیلوفر نیز همین حکم دارد و تخم کاسنی را بگلاب سائیده و کبابه کوفته بیخته
بگلاب سرشته بر سر ضماد نمایند مفید باشد و صبر در آب شفتالو سائیده در بینی چکانند
بصداع دودی مفید و دو درا بشوند و آبیکه در و بنفشه جوشانیده باشند در حمام بر سر ریزند
برای قطرب مفید و روغن بنفشه بشیر دختر ممزوج کرده پنبه دران تر نموده بر سر نهند
ترطیب دماغ کند و بقطرب مفید و آشامیدن اسطوخودوس برای جنون سوداوی
مفید و سعوط روغن گل که دران موی سر آدمی سوخته داخل کرده باشند برای جنون نافع
و حلتیت با سکنجبین خوردن برای صرع مفید و کندش سائیده در خرقه بسته بوئیدن
تنقیهٔ دماغ نماید و استخوان سوخته انسان سعوطًا صرع را شفا دهد و برای صرع اطفال نصف [illegible]
جدوار بشیر مادر سائیده خورانیدن مجرب است و عاقرقرحا بزیت برای استرخا و سدر
طلا کنند و آشامیدن دارچینی مجفف رطوبات و مقوی حفظ و زائل کنندهٔ نسیان است
و مداومت خوردن دراج مقوی حافظه و زائل کنندهٔ نسیان و طلای روغن چیز
بموخر سر نسیان را نافع و خوردن تریاق فاروق بفالج مفید بود و بوئیدن بادرنجبویه
مفید و مانع دوره ابتداء درد چشم حار حضض بشیر دختر سائیده بچکانند و لعاب اسبغول
طلاءً اوجع چشم را نافع و برای ورد در مد سیب را کوبیده ضماد کنند و برای سیلان
آب چشم که از حرارت بود و تخم کاهو سائیده بر پیشانی ضماد کنند و برای درد گوش حار شیاف
مامیثا در شیر عورت و روغن گل سوده نیم گرم بچکانند و بخار طبیخ برگ نیب مسکن درد گوش است
و دهان بچه که در بول طفل خیسانیده باشند خوب مالیده در گوش چکانند و حنظل تازه در آتش نهند

چون پخته شود شگافته مغز او بمالند و فشرده در گوش چکانند کرمی که در گوش بود بمیرد
و همچنین آب برگ شفتالو و آب برگ پودینه تنها یا مرکب کرده انداختن کشنده کرم است
و اگر قدری سقمونیا اضافه نمایند قوی‌تر گردد و بخار طبیخ شلغم برای درد گوش که از ریاح بود
نافع و روغن بادام تلخ در گوش چکانیدن قوت سمع افزاید و بطلان آن را نیز نافع و تقطیر
آب چقندر در بینی مفتح سده باشد و لوبیای سرخ بر پیشانی ضماد کردن حابس رعاف است
و حفض مکی بگیرند و در خرقه بسته بسوزند و در بینی دمند رعاف بند کند و سرگین خر فشرده
در بینی چکانیدن برای حبس رعاف مجرب و برای بواسیر الانف جوز السرو [illegible] کوفته
فتیله کرده در بینی نهند و ضفدع خشک کرده سوخته در بینی دمند رعاف بند کند
و سریشم را بگدازند و بر دو پارچه طویل طلا کنند پس یکی را از سر بینی تا تارک سر و دوم را
از بناگوش تا بناگوش دیگر بچسپانند چون رعاف بند شود روغن گاو در بینی چکانند
و هرگاه از رعاف خاطر جمع گردد پارچه‌ها را از آب نیمگرم تر کنند و فرود آرند برای حبس رعاف
عمل مجرب دانسته اند و آرد ماش بر سر طلا کردن بر رعاف مفید و سهاگه تیلیا بر آتش نهند
و بدسته آهنی سائیده نگاه دارند و در دندان را مفید باشد بوقت حاجت بکار برند که سفید
با شوره قلمی هموزن سائیده و برای جوشش دهن مجرب و اگر طباشیر و کافور اضافه کنند
انفع شود و پوست درخت لرزان با آب جوشانیده مضمضه کنند برای ورم لثه مجرب و تخم گندنا
و تخم پیاز بر آتش نهند و دود آن برای کرم دندان بگیرند و رسوت با آب لیمون سوده برای ثبور
زبان بر زبان مالند و نمک باریک سائیده بر دندان مالیدن برای استحکام آن مفید بود
و مغز بادام در آب سائیده برای شقاق لب طلا کنند برای عسر نفس و سعال مزمن
بادرنجبویه کوفته بیخته با عسل بلیسند و چنگکی بر آتش نهند و با فلفل دراز بسایند برای
سرفه نافع و کاکراسنگی را برای سرفه کوفته بیخته در آب بقدر فلفل حب بندند و استعمال کنند
و شیر بز همراه طباشیر برای سرفه که از حرارت و یبوست بود نافع و مسکه گاو با نبات
برای سرفه خشک مفید و جدر را گل حکمت نموده در تنور بریان سازند و بعد پختن
پوست آن را دور کرده دو پاره کنند و استخوانش بر آورده در ظرف چینی تمام شب
زیر آسمان نگاه دارند که سیارگان بر آن تابند علی الصباح بیمشک و نبات سفید
پاشیده روز اول یک عدد و روز دوم دو عدد و روز سوم سه عدد بخورند

واگر نفع وجه و موافق آید از ین مقدار نیز اضافه سازند برای خفقان و ضعف قلب
مجرب است و عطر گلاب برای وجع فواد و طلا اگر مفید و عود سوخته با عسل آمیخته بلیسند فواق را
نافع باشد و پوست سنگدانه مرغ قدری بخورند معده را قوی کند و طبیخ پوست پسته برای
قوت معده نافع و جدوار نیم مثقال در گلاب سوده برای قوت معده بخورند و قرنفلها را
در سیب داخل نمایند بطریقی که سر آنها بیرون مانده باقی تمام قرنفل در سیب داخل شوند
و تا چهار روز در سایه نگاه دارند این قرنفل برای مفسده و وجع فواد و تقویت معده مجرب است
سیب نیز و آب کاسنی مروق و آب خیار شنبر نوشیدن گرم معده را نفع بخشد و گلیر سپید
در گلقند آفتابی آمیخته بخورند معده را از کرم پاک کند و اگر قبل از خوردن شیر گاو دوشیده
نوشیده باشند نفع تمام دهد و عرق گندهک بقدر یک سرخ در آب آمیخته بنوشند و [illegible]
تا چهار سرخ بیفزایند صلابت سپرز دور کند و اشتهای طعام افزاید و سوا گر بیان یک حصه
و ترد ل هشت حصه کوفته بیخته بقدر یک ماشه برای ورم سپرز بخورند و برای استسقا جدوار
در آب عنب الثعلب سبز طلا نمایند و برگ حنا شب در آب تر دارند صبح مالیده آب باقی
آن بهر یرقان بنوشند و موصلی سیاه کوفته بیخته برای خون بواسیر همراه شیر گاو بخورند و سوت نیز
برای بواسیر مفید است خوردن و طلا اگر و جدوار در سرکه ترش کشند نافع باشد سوده پلپله
دران آلوده اگر صاحب ابنه حمول کند مفید است و ترب را شب در شبنم نگاه دارند
و علی الصباح بخورند بواسیر را زایل کند و شوره قلمی یک ماشه خوردن حبس بول را دفع کند
و در ظرف پر آب نشستن نیز مفید است و برای ورم خصیه و ورم بارده و ورم ریحی خصیه مغز
بیدانجیر در شیر گاو پخته ضماد نمایند و برگ یاسمین کوفته بجوشانند و بعد نیم گرم شدن
قضیب را تا نیم ساعت دران گذارند بعده اندران بول کنند و دو سه مرتبه این عمل
سوزاک را نافع کند و شیره برگ پتهر چهوری که دوای هندی است پتهر چتی نیز مشهور است
و آن رستنی است که در سنگ غارهای روید برای سوزاک مجرب و مومیا قدری در آب
[illegible] تر کنند و بسایند و بر قضیب طلا کرده جماع کنند اسقاط حمل گردد و شهد را با قدری
کافور در زهره گاو حل کرده در گوش حامله چکانند حمل ساقط شود و اندر جو یک شبانه روز در آب
تر کنند و مقشر نموده در شهد کف گرفته تا هشت روز نگاه دارند و هر روز یک درم برای قوت باه
خورده باشند و افیون مصری قسم اول را در آب حل کرده مغز پنبه دانه را دران بسایند

و بر پارچه طلا کنند و بر قضیب بندند برای تحلیل مفید بود و قدر سیر خشخاش نیم بست عدد در سایه
خشک نموده بروغن مخلوط کرده بر قضیب و کف پا مالند نفع دارد و سیر پیوسته را در روغن گاو
بریان کنند و وقت مجامعت بر قضیب طلا کنند لذت دهد و تحلیل نشود و طلا کردن سورنجان
با آب کشنیز سبز برای وجع مفاصل مفید و استخوان سوخته انسان در گلاب سائیده ضماد نمایند
و برای وجع مفاصل و نقرس مجرب است و برای صرع هم مفید و مرهم زنگار که از قصور ... آیند
در سرکه سائیده بر موضع برص بمالند لیکن اول موضع برص را خراشیده با آب بادنجان استعمال آرند
و این عمل پس از سه سال است و چهل روز استعمال باید کرد و تخم تنبول با آب سائیده بر برص طلا کردن
تیز کند رویی را اثر کند و طلا با گلاب سائیده بر کاسه سفال بمالند و خود ساده نکاسته گردد
بر چپاتی و دگر بار تا خوشبو گردد پس طلا نمایند اگر ... بنفشه ... مفید بود
و آب شاهتره مروق برای تصفیه خون مفید است ... که شاهتره مروق
روز اول چهار تولہ روز دوم پنج تولہ روز سوم شش تولہ بنوشند و همچنان تا ده تولہ برسانند
و بعده همچنین هر روز یک یک تولہ کم کرده تا چهار تولہ رسانند باب سوم در اسباب علامات
و معالجات امراض و آن مشتمل است بر چند فصول فصل اول در امراض صداع
اگر از گرمی ساده حادث شود علامت آن تقدم سبب مثل ملاقات آفتاب است
علاج لعاب بهیدانه شیره تخم کاهو شیره عناب در آب برآورده شربت نیلوفر حل کرده
بنوشند و صندل سفید سوده بر پیشانی طلا کنند و گل نیلوفر گل ارمنی و صندل سفید هر یک
یک ماشه در آب کشنیز سبز سائیده عطر خس و کافور اضافه کرده تلخه نمایند و بویانند
و یا آب کدو و روغن گل و سرکه در شیشه انداخته بویانند و اگر از سردی ساده حادث شود
علامت آن تقدم سبب است علاج بابونه و مرزنجوش و اکلیل الملک در آب سائیده
قدری روغن بابونه اضافه نموده نیم گرم ضماد کنند و مشک و عود بویانند و از خرقه گرم
مثل بانات که در آب گرم تر کرده باشند تکمید سر کنند و اگر حاجت افتد شربت اسطوخودوس
و گلقند آفتابی در عرق گاوزبان مالیده حل کرده بنوشند و اگر از غلبه خون بود علامت
آن سرخی رو و چشم و گرانی سر و شیرینی دهن علاج فصد قیفال زنند و شربت آلو و [illegible]
در عرق عنب الثعلب حل کرده بنوشند و به تمر هندی و آلو بخارا و شیرخشت در عرق گاوزبان
و عرق عنب الثعلب مالیده طبع را بکشایند و گل بنفشه و گل نیلوفر و گل خطمی و برگ کنار

وعنب الثعلب در آب فراخ جوشانیده پاشویه کنند وصندل سرخ در آب کشنیز سبز سوده
برسر طلا سازند واگر از غلبه صفرا بود علامت آن تلخی دهن وشدت عطش علاج شیره تخم کشنیز
آب آلو بخارا شیره تخم کاسنی در آب بر آورده شربت نیلوفر یا سکنجبین لیمو حل کرده بنوشند وگل بنفشه
وگل نیلوفر وعنب الثعلب خشک در آب جوشانیده نطول نمایند واگر حاجت تلیین افتد
تمر هندی وشیرخشت در عرق گاوزبان وعرق عنب الثعلب مالیده بنوشند وآش جو وکهچری
ودال مونگ با خشکه وبقولات بارده مثل خرفه ویالک وکدو شیرین بخورند واگر از غلبه
بلغم بود علامت آن سفیدی رنگ وقلت عطش علاج گاوزبان اصل السوس مقشر
بنفشه پرسیاوشان سپستان در آب جوشانیده صاف کرده عسل خالص حل نموده بنوشند
واز خیر بپرهیزند واگر سهم گرم بود شیره گل گاوزبان شیره تخم کشوث در عرق گاوزبان وعرق
عنب الثعلب بر آورده شربت بنفشه یا شربت اسطوخودوس حل کرده بنوشند وزنجبیل بروغن
بابونه سوده کنند واگر از غلبه سودا بود علامت آن تیرگی رنگ وخشونت منخرین علاج
گاوزبان عناب پنج کاسنی اسطوخودوس در آن جوشانیده صاف کرده شربت بادرنجبویه
حل نموده بنوشند وچوب انجیر در روغن سوسن وبابونه سوده برسر طلا کنند سرسام دموی
وآنرا قرانیطس گویند علامت آن تپ دائمی دگرانی سر ورفتن آب از چشم وخاریدن
علاج فصد قیفال زنند وبرای نرم کردن طبع شیره آلو بخارا شیره عناب تمر هندی
در آب بر آورده صاف نموده ترنجبین دران مالیده صاف کرده بنوشانند
در روغن گل وسرکه برسر مالند وآب کدو وخیار وکشنیز تر وسرکه وروغن گل تخلخه سازند
وگل بنفشه وگل نیلوفر ببویند ووقت هذیان گل بنفشه گل نیلوفر گل خطمی
برگ کنار سبوس گندم در آب جوشانیده پاشویه کنند وغذا ماء الشعیر واسفاناخ
وکدو بخورند سرسام صفراوی وآنرا قرانیطس خالص گویند علامتش
شدت حرارت تپ ودیگی سر وفساد عقل وبدخلقی علاج گل بنفشه گل نیلوفر
عناب آلو بخارا تمر هندی در عرق عنب الثعلب تر دارند صبح مالیده صاف نموده
شیرخشت دران داخل کرده برای نرمی طبیعت بنوشند وبهر ترطیب وتبرید آب کدو آب انار شیرین
گلاب کشربت نیلوفر شیرین ساخته بنوشند وخیار را از درمیان چاک کنند وقدری کافور
بران پاشیده ببویند ودر طحلب قدری کافور آمیخته برسر ضماد کنند ودرین قسم

از تبرید و ترطیب ترسند بخلاف دموی که دران چندان دلیری نشاید سرسام بلغمی
و آن را لیثرغس نامند علامت آن تپ دائمی و ثقل حواس و اختلاط عقل علاج
پرسیاوشان بیخ بادیان اسطوخودوس اذخر تخم کرفس جوشانیده صاف کرده گلقند اصلی
حل کرده بنوشند و اگر حاجت افتد بروز سیوم منضج فلوس تربد سفید مجوف خراشیده
غاریقون زنجبیل روغن بیدانجیر افزوده مسهل دهند و مرغ جوان زنده را گرفته سر مریض
شکم آن چاک کنند که خون آن بر سر مریض بچکد پس بر سر بندند و این عمل اگرچه در سرسام
حار نیز فائده میکند الا طریق این دودمان آنست که در بارد استعمال میکنند و برای فالج نیز
مجرب مؤلف درآمده سرسام سوداوی علامتش هذیان و بیداری و خشکی زبان
و لهات و زوال عقل علاج گاوزبان بسفایج سپستان در عرق گاوزبان جوشانیده
شربت بادرنجبویه حل کرده بنوشانند و عنبر و مشک ببویانند و چونکه ماده پخته شود حبوب
و حقنه تنقیه سودا بدن را پاک کنند حب منقی سودا شحم حنظل غاریقون بسفایج
افتیمون سقمونیا از هر یک بحسب حاجت بگیرند و کوفته بیخته به آب کاسنی حب ساخته
استعمال کنند سدر و دوار سدر آنست که بوقت برخاستن چشم تاریک شود و دوار آنست
که چنان نماید که چیزها می گردد و دوران مینماید علاج قی کنند و هر خلط که از معده برآید
موافق آن خلط علاج کنند و اگر ماده در نفس دماغ بود علامت خلط غالب گواهی دهد
بر نوع ماده و علاجش علاج آن خلط است که بارها ذکر یافته و خواهد یافت سبات
خوابی بود در کمیت دراز و در کیفیت قوی علاج اگر از تپ عارض گردد علاج تپ
کنند و اگر از برودت و رطوبت بود پس اگر برودت و رطوبت خارجی بود تعدیل کافیست
و اگر از نوع ماده بود اول تنقیه بدن کنند بعده اطریفل کشنیزی اول بخورند بالایش
عرق گاوزبان شربت اسطوخودوس بنوشند سهر بیخوابی مفرط است از سردی و خشکی
ساده یا بماده که سودا باشند یا از گرمی و خشکی ساده یا بماده که صفرا باشد علامتش علاج آن
در بحث صداع انچه گذشت همانست لقوه مرضیست که در عضلات روی و چشم عارض گردد
و شق از دو کج شود و لبها و مژه های چشم کما ینبغی باهم منطبق نشوند و اگر نفخه [illegible] از یک جانب
برآید و باشد که لقوه بهر دو شق روا افتد علاج جوز بویه و [illegible] رنجه
شوربای کبوتر دهند و اگر به تنقیه حاجت افتد روز هشتم گاوزبان بیخ کاسنی

نیمکوفته بیخ بادیان نیمکوفته انیسون تخم کشوث زوفای یابس اصل السوس مقشر نیمکوفته
پرسیاوشان اذخر اسطوخودوس شب در عرق گاوزبان تر دارند صباح جوش خفیف داده
صاف نموده عسل خالص حل کرده بنوشند و بعد هفت روز ادویه مسهله مقدار ذیل افزوده
مسهل دهند انجیر زرد سنای مکی مغز فلوس غاریقون تربد سفید مجوف تراشیده زنجبیل روغن
بادام شیرین یا روغن بید انجیر و بعد تنقیه عام برای تنقیه خاص حب ایارج بروغن بادام
چرب نموده بوقت چار گهڑی شب باقی مانده بعرق گاوزبان و بادیان بخورانند و خواب کنانند
و بوقت صباح نسخه مسهل که مغز فلوس و روغن بادام را ترک کرده باشند بنوشانند صفت
حب ایارج سنبل الطیب ارچینی عود بلسان حب بلسان سلیخه مصطگی اسارون
زعفران از هر یک ۴ سرخ صبر سقوطری هشت ماشه کوفته بیخته سفوف سازند و بگیرند ازین سفوف
دو درم تربد سفید مجوف خراشیده دو درم حب النیل غاریقون انیسون از هر یک یکدرم
شحم حنظل نمک هندی از هر یک سه درم کوفته بیخته بآب بادیان حب سازند صرع
و این مرضیست که آدمی بیهوش افتد و دهن و دست و پا متشنج و کج گردد و گرانی سر و سبزی
رگهای زیر زبان لازمه اوست و بنوبت حادث میشود و آنکه زود زود واقع شود مهلک باشد
علاج وقت صرع غلوله از کرباس یا پنبه بسته در دهن دارند تا زبان نخاید و اطراف
ببندند تا اضطراب کم کنند و تخم حنظل و جند بیدستر و فلفل سیاه سائیده در بینی دهند
یا قطره های قرحا سائیده در بینی نفوخ سازند که عطسه آرد و در وقت هوش تنقیه اخلاط نمایند
اگر از فساد خون بود فصد کنند و اگر از ماده بلغم بود تنقیه آن نمایند بمنضج و مسهل چنانکه گذشت
و اطریفل اسطوخودوس با عرق گاوزبان و عرق [illegible] الثعلب بخورانند و معجون فلاسفه و
تریاق کبیر مداومت کنانند فالج و آن مرضیست که نصف بدن در طول از حس و حرکت گردد
و سبب او فرو نشستن فضله رطوبی بود در بطون دماغ با عصاب علاج در بلغمی تا چهار روز
ادویه قویه ندهند و از غذا باز دارند و بار العسل دهند و بعد از چهار روز گاوزبان
پرسیاوشان انیسون سپستان بادرنجبویه اسطوخودوس اصل السوس مقشر نیمکوفته بیخ کاسنی نیمکوفته
بیخ بادیان نیمکوفته اذخر یک شب در آب گرم تر دارند صباح مالیده صاف نموده گلقند عسلی
داخل کرده بنوشانند و پس از چهارده روز که ماده نضج یافته باشد مغز فلوس تربد سفید مجوف
خراشیده حب النیل زنجبیل روغن بید انجیر افزوده مسهل دهند لیکن باید که منضجات

درو اخل کردن حشا الیش و از باره وصول و بزور و فود اکثر ترتیب مطبوخ و اطریفل وارند و بربین امر اکثر
اطبا را نظری نیست و اکثرے بسبب جهل انکاری غیر ملتفت اند و بجائے آن تنقیه بروغن قسط
و مانند آن تدهین نمایند و انجا که فالج با حرارت باشد تحت ازاله حرارت باید نمود و اگر
خون غالب باشد فصد زنند ترکیب ساختن ماء العسل عسل خالص یک جزو آب
یا عرق بادیان یا عرق گاؤزبان ده جزو جوش دهند تا دو ثلث جذب شود و یک ثلث بماند
از آتش فرود آورده بکار برند **نسیان فراموشی** و این بیشتر از غلبه بلغم باشد و بسبب
سودا و سوء مزاج حار سافج نیز می باشد **علاج** در بلغمی و سوداوی تنقیه عام نموده
بعد ایارج تنقیه دماغ نمایند و در سوء مزاج حار سافج بهر تعدیل ادویه مبرده مرطبه بکار برند
تشنج یعنی در هم کشیدن عضو و این اگر از بلغم باشد تشنج رطب و امتلائے گویند و نشان آن
که یکبارگی فتد و اگر بسبب حدوث یبوست باشد تشنج یابس گویند و علامت او آنست
که بتدریج فتد و نخستین با استفراغ مفرط یا بیداری مفرط اتفاق شده باشد **علاج**
در امتلائے بعلاج فالج کوشند و در سوء مزاج حار یابس تعدیل نمایند **سکته** و این مرضیست
که حس و حرکت باطل گردد و آدمی مانند مرده ماند باید که در چشم مریض نگاه کنند اگر
عکس ناظر در قرحه باصره آن ظاهر گردد زنده است و الا مرده و این علت از دم و بلغم
حادث میگردد لیکن آنچه از دم باشد علامتش سرخی روی و پری رگهای گردن و رگهای سر
علاج رگ قیفال زنند و حجامت کنند و آنچه از بلغم باشد علامات غلبه بلغم پیدا باشد
علاج آن سنا مکی و قنطوریون و شحم حنظل و نمک و بوره حقنه کنند **غشه** اگر از ماده بلغم با
آثار بلغم پیدا بود و اگر از کثرت جماع یا از کثرت شراب بود تقدم سبب علامت آنست
علاج در بلغمی تنقیه بلغم نمایند و در جماعی و شرابی ترک سبب سازند و در غشه جماعی
روغن بادام بر بدن مالند و شیر تازه بنوشند و بیضه نیم برشت بخورند **مالیخولیا** این مرضیست
که انسان از تسلیم و ظن بسا لم باز دارد **علاج** اگر از غلبه خون بود فصد زنند و حجامت مع شرط
بعمل آرند و اگر نشد از روسے لولو اول بخورند بالائیش شیره زرشک شیره آلو بخارا شیره
تخم کاسنی در عرق عنب الثعلب و گاؤزبان بر آورده شربت نیلوفر حل کرده بنوشند و اگر
از بلغم یا سودا باشد گاؤزبان بادرنجبویه بنفشه خشک خباری پرسیاوشان عنب الثعلب
خشک اصل السوس عناب سپستان در آب گرم تر دارند صباح مالیده صاف کرده شربت بنفشه

حل نموده بنوشند و بروز مسهل گلسرخ لیفاخ تخم قسنقی هلیله سیاه تربد سفید مجوف تراشیده
ریوند چینی افتیمون در لته بسته مغز فلوس شیر خشت روغن بادام مقشر آمیخته و اگر نضج حاجت
نگیر بود بعد دو مسهل و در میان منضج داده مسهل دیگر دهند و بروز دیگر اسطوخودوس سائیده
و هلیله مربی شسته آمیخته اول بخورند بالائش شیره گل گاوزبان و شیره عناب را آب آورده
خمیره بنفشه یا خمیره گاوزبان حل کرده بنوشند نیز قسمی از مالیخولیا بود که غیر از وصل محبوب
دوای ندارد و اگر خام بود دست ایشان بسته دفع گردد و در مالیخولیات مراقی اگر سبب او
ورم حار مراقی باشد علاج آن کنند و جهت دفع الشر مفید آید و نوشیدن شیر خر نافع و اگر ماده
سرد بود گل بابونه اکلیل الملک مغز فلوس در آب عنب الثعلب سائیده ضماد سازند
و درین قسم تنقیه از ادویه شدید الحرارت نباید کرد و جوارش مصطگی و مفرحات بخورند
و از غذا از راه حقیقه چرب اختیار کنند و علامت مالیخولیای مراقی اشتهار مفرط غثیان
و تهوع درد در میان هر دو شانه باشد و در مالیخولیا صفراوی استعمال مار الجبن بسیار
مفید است ترکیب استعمال مار الجبن بطور معمول دو دمان اخذ کنند پنجاه مثقال
شیر بز جوان سرخ رنگ ازرق چشم و اگر نباشد سیاه رنگ قلیل السواد صحیح البدن بی عیب
که زیاده از دو بچه نزاییده باشد و چهل روز از زاییدن گذشته باشد و پیش از گرفتن
شیر چند روز تعلیف آن از عنب الثعلب و شاهتره و جو و کاسنی باید کرد و همچنین استعمال
مار الجبن و پس در ظرف نقره یا سنگ یا مس قلعی دار شیر را انداخته بر آتش ملائم جوش دهند
و هنگام جوش سوم یا چهارم سکنجبین صادق الحموضت یا سرکه انگوری یک تولہ
یا آب لیمون یا آب غوره و قدری نمک لاهوری اندازند که بریده شود و بعده ظرف را
از آتش فرود آرند و از صافی سه ته بگذرانند و قدری نمک انداخته باز یک دو جوش داده
صاف نموده شربت نیلوفر یا دیگر شیرینی مناسب اضافه کرده بخورانند و در اثنای جوش
لازم است که از چوب انجیر یا چوب خرما پوست دور کرده و سرش را چهار پاره ساخته تحریک شیر
میکرده باشند و هر روز یک یک دو دو دام بیفزایند تا بیک رطل یا یک رطل رسد بحسب قوت
و ضعف مریض کم و زیاده ازین هم میکنند و دادن مار الجبن چهل روز یا بیست و یک روز یا کم ازین
برای طبیب است و اگر حاجت باشد پیش از دادن مار الجبن تنقیه باید کرد و بعد از یک هفته و اگر
ضرورت باشد بعد از چهار روز شروع مار الجبن کنند و سفوف لاجورد و حب افتیمون و شربت

معمولہ و سفوف چوب گز همراه ماء الجبن استعمال باید نمود و اگر مزاج مریض گرم خشک بود
دواء المسک و خمیرهٔ مروارید و خمیرهٔ گاوزبان همراه ماء الجبن باید داد و اگر بحسب اتفاق
تنقیهٔ تمام نشد پس بروز هشتم و دهم و دوازدهم مغز فلوس شش درهم و هشت ترنجبین در ماء الجبن باید افزود
و بعد از آن سفوف و حب و شربت بکار برند و گاه گاه بماء الجبن گلقند هم میدهند و اگر کسی را
نزله و عوارض دیگر مانع بریدن شیر از اشیاء مذکوره باشد پس از چیسته شیر را ببرند و طریق آنست
که چیسته را از نمک شسته صاف نموده خشک کرده نگاه دارند و شیر را جوش دهند پیش
قدری چیسته را سائیده درمیان شیر اندازند و بگذارند که شیر منجمد شود و بعد از آن
از کارد قطع قطع کنند و نمک اندازند و در صافی دو ته کرده جائی بیاویزند تا آب قدری قدری
بچکد بعد از آن صبح جوشانیده کف گرفته صاف کرده بخور دهند و باید که ماء الجبن را
سه حصه کنند یک حصه مریض بخورد و در راه رود بقدری که نزدیک عرق آمدن گردد بعد از آن
دو حصهٔ باقی را همین طور بخورند و باید که نیم گرم بنوشانند و غذا بعد چهار پنج ساعت بخورند
و از غذا شوربای قلیه یا خشکه یا شله اختیار کنند و برنج را باید که در آب سبوس گندم یا دیان
تر کرده شسته پخته بخورند تا سده پیدا نشود و نان در اثنای استعمال ماء الجبن نخوردن بهتر است
و از لبنیات و مغلظات حلویات و حموضات شدیده و بقولات و از جماع و جمیع حرکات عنیفه
و عوارض نفسانی اجتناب ورزند و اگر شیر بز بهم نرسد شیر گاو بعمل آرند و ماء الجبن از شیر شتر
استسقاء را نافع بود و بهترین وقت استعمال ماء الجبن زمان معتدل در حرارت و برودت باشد
و پوشیده نماند که در ماء الجبن رطوبت بسیار است و گرمی باعتدال صفت سفوف لاجورد
حجر ارمنی مغسول لاجورد مسحوق از هر یک ۲ ماشه هلیله سیاه هلیله کابلی پوست هلیله زرد
از هر یک ۴ ماشه افتیمون بسفائج از هر یک ۷ ماشه سنا مکی گل بنفشه از هر یک ۵ ماشه
تخم شاهتره ۶ ماشه تخم بادرنجبویه ۳ ماشه شکر چهل و هشت ماشه کوفته بیخته بعمل آرند شربت
یک مثقال فائده در غسل حجر ارمنی و دیگر احجار بدانکه اول حجر را بسیار نرم سائیده
در هاون یا مثل آن کرده آب بر و ریخته باهستگی برهم زنند تا هر چه مثل غبار با آب مخلوط
گشته باشد او را باهستگی در ظرف دیگر باید ریخت و درد او را باز سائیده آب داخل کنند
و همین نمط چند مرتبه کنند تا که غبار گشته با آب مخلوط شده در ظرف دیگر رود و بعد از آن
روی ظرف را پوشیده بزمانهٔ شایسته بگذارند تا غبار سے در رود داخل نشود و ته نشین گردد

پس تلشین را خشک کرده باستعمال آرند صفت حب افتیمون محموده مشوی
یکدرم ایارج فیقرا شحم حنظل غاریقون حجر ارمنی افتیمون مقل ازرق هریکی دو درم تربد سفید
شش درم کوفته بیخته حب سازند شربت دو درم و نیم صفت شربت معمول گاؤزبان گیلانی
هفت درم و نیم بنفشه بیخ کم دو درم بادرنجبویه دو نیم درم گلسرخ یکدرم ربع گل نیلوفر
تخم فرنجمشک هلیله سیاه افتیمون بسفایج فستقی برگ فرنجمشک اسطوخودوس ورق سنارکی
از هر یک دو نیم درم نبات گلاب هر یک پاؤ آثار شب ادویه را بخیسانند صباح بطریق متعارف
شربت تیار سازند و اگر عوض نبات ترنجبین و شیرخشت کنند مناسب است صفت
سفوف چوب گز پوست هلیله زرد ۴ ماشه هلیله کابلی ۶ ماشه بلیله یازده ماشه
آمله ده ماشه شاهتره ۳ ماشه چوب گز یازده ماشه گلسرخ ۶ ماشه ریوند چینی ۵ ماشه برگ
سنارکی ۷ ماشه هلیله سیاه دو ماشه شکر سفید هموزن ادویه همه را کوفته بیخته سفوف سازند
شربت یکدرم و این سفوف برای ضعف و سوزاک و آتشک و هر قسم آبله که باشد مفید است
و پوشیده نماند که نوشیدن آب و بیخ که بهندی چهاچهه گویند برای کانجولیا همراه شیرینیهای
مناسب مضر و جبات نیز مفید است لیکن مناسب آنست که اگر احتراق قوی و معده نیز قوی بود
بعمل آرند و طریق نوشیدنش آنست که از هفت توله شروع کنند و یک یک توله افزایند
تا پاؤ آثار پس بگذارند کابوس و این مرضیست که آدمی در خواب بیند که کسی بر سینه او
نشسته است و نفس او گرفته گردد و طاقت جنبش ندارد و آواز نتواند بر آورد و مشابه باشد
بکسی که گلوی بفشارند و این مرض مقدمه صرع است و سبب این اجتماع بخارات غلیظه است
بر سینه و گاهی از غلبه خون باشد علاج اگر از خون بود فصد کنند و اگر از خون نباشد
گل گاؤزبان و گاؤزبان بادرنجبویه تخم کاسنی بیخ کاسنی نیمکوفته اصل السوس مقشر نیمکوفته
اسطوخودوس مویز منقی عناب سپستان شب در عرق عنب الثعلب و عرق گاؤزبان تر دارند
صباح جوش خفیف داده مالیده صاف نموده گلقند آفتابی داخل کرده بنوشند بعد نضج
بروز مسهل در نسخه منضج مذکوره سنارکی هلیله سیاه پوست هلیله کابلی پوست بلیله زرد و
بسفایج فستقی مغز فلوس ترنجبین روغن بادام افزوده مسهل دهند میان روز نخود آب بخورد و
وکهچڑی غذا دهند و قبل از دادن غذا بجای آب عرق عنب الثعلب و عرق گاؤزبان
بنوشانند و بعد از غذا آب در بروز تبرید هلیله مربی یا آمله مربی شسته بورق نقره پیچیده اول بخورند

بالاشش لعاب بہیدانہ در عرق عنب الثعلب دوازده تولہ برآورده بنفشہ حل کرده
اسپغول مسلم پاشیده بنوشند و بعده تنقیہ عام بحبوب تنقیہ خاص کنند و بعده تنقیہ دماغ در بینی ہلاس کشند
صفت ہلاس گل بنفشہ اسطوخودوس ہر دو سہ ماشہ تمباکو ورقی شش ماشہ فلفل سیاه
سہ ماشہ نمک لاہوری یک ماشہ ہمہ را کوفتہ پارچہ بیز کرده ہلاس سازند خدر و آن بطلان است
در حس لمس پس اگر سبب قوی باشد حس بالکل باطل شود و اگر سبب قوی نباشد
حس ناقص بود و در عضو مخدر ایشان دریافت کنند حرکت شبیہ بحرکت مورچہ و سبب آن
آنست کہ قوت حساسہ عاجز شود از نفوذ کردن در تمام اعضا یا در بعضی اعضا و اینحالت
گاہے از سبب ضغطہ عارض شود کہ از آن سبب ہیئت عضو تغیر یابد علاج تدبیر وی مشغول
داشتن او را بموضع خود آرند و یا بسبب دیر نشستن بریک حالت و یا بستن عضوی از خارج
کہ موجب تشدید اعصاب گردد باشد علاج آن ازالہ سبب است بدلق بالش عضو یا دہان
حارہ مقویہ یا بسبب انسداد عصب از اخلاط خام غلیظ بود و علامت آن زیادتی سپیدی و سفیدی
رنگ عضو علاج منضج و مسہل بلغم کنند و تدبیر فالج بلغمی بعمل آرند یا بسبب انسداد عصب
از اخلاط سوداوی بود علامت آن تیرگی رنگ و یبوست موضع و خیالات فاسدہ پیش آمدن
علاج آن فصد باسلیق کنند و چوب چینی یا ماء الجبن باستعمال آرند و ترتیب ماء الجبن
در مالیخولیا و ترتیب استعمال چوب چینی در مفردات گذشت اختلاج جستن اندام باشد
و ابرو و چشم و روی و لب بیشتر می جہد و سبب این ریاح غلیظہ باشد علامت سبب بارد
و سردی موضع و از بالا بپایین آمدن علاج آن منضج و مسہل بلغم باید کرد و علامت
ریح حار سوزش موضع و از پایین بالا رفتن علاج آن منضج و مسہل صفرا باید کرد زکام و نزلہ
و آن عبارت است از فضول رطبہ کہ از دو بطن مقدم دماغ فرود آید اگر بسوراخ بینی آید
زکام نامند و اگر بحلق آید و بسینہ ریزد نزلہ گویند اگر حار بود علامت آن سرخی
یا زردی چشم و تلخی دہان و عظم نبض و سیلان اشک باشد و سوزش مخاط و تلخی
باشیر سینہ و دہن ہر آن گواہی دہد پس اگر از خون بود علاج آن اول فصد قیفال از زند
بعد از آن عناب سپستان در عرق گاؤزبان و عرق عنب الثعلب جوش داده و صاف کرده
شربت نیلوفر حل کرده و لعاب بہیدانہ شیرہ تخم کاہو اضافہ کرده بنوشانند و اگر
از غلبہ صفرا بود عناب ولایتی آلو بخارا شیر خشت در آب مالیده بنوشانند و اگر تپ لاحق باشد

گل بنفشه گل گاؤزبان گل نیلوفر تخم خطمی عناب شب در آب گرم تر دارند صباح
جوش خفیف داده صاف ساخته شربت نیلوفر حل کرده بنوشانند و بعد روز هشتم ادویه مسهله افزوده
مسهل دهند غذا شوربا بے روغن و اگر بارد بود علامت آن عدم تشنگی و سردی محاذی
دوره وقت گرمی کم شدن و در وقت سردی زیاده شدن علاج آن گاؤزبان اصل السوس
مویز [illegible] بیخ کرفس پرسیاوشان عناب در عرق گاؤزبان جوشانیده صاف کرده شربت
اسطوخودوس یا شربت زوفا حل کرده بنوشند و اگر تپ بارد بود بعد روز هشتم ادویه مسهله افزوده
مسهل دهند و افیون و زعفران و گوند کتیرا هر یک یک ماشه همه را سائیده در سپیده
بیضه مرغ آمیخته کاغذ را مثل روپیه تراشیده سوزن زده ادویه مذکوره بران مالیده
پیشانی و صدغین بچسپانند و این نسخه نزله حار و بارد هر دو را فائده می بخشد و مجرب پیوسته
فصل در امراض چشم رمد و آن ورم حار باشد که در ملتحمه حادث شود پس اگر
از غلبه خون باشد شدت سرخی و انتفاخ ورم و کثرت تمدد و در نبض و پری رگها
بران گواهی دهد علاج فصد قیفال از جانب موافق زنند و بوقت خواب اطریفل
کشنیزی اول بخورند بالائش شربت اسطوخودوس در عرق عنب الثعلب و گاؤزبان حل کرده بنوشند
و شیاف ابیض یا سپیده تخم مرغ حل کرده قدری حضض سوده بدان آمیخته بگرم ضماد کنند و غذا شوله
کهچری می بخورانند و اگر از صفرا باشد ورم و انتفاخ و تمدد و سیلان اشک و خلیدن سوزنها
و تلخی دهن و تشنگی بران گواهی دهد علاج فصد قیفال کنند لیکن خون کمتر برآرند و آلو بخارا شسته
بورق نقره پیچیده اول بخورند بالائش شربت نیلوفر در عرق قیاست حل کرده بنوشند و غذا شوله و دال مونگ
و اگر احتیاج شود بعد از نضج گلسرخ گل بنفشه گل نیلوفر پوست هلیله زرد منقی آمله خشک
سنا مکی تمر هندی شب در عرق شاهتره تر دارند صباح مالیده صاف کرده شربت نیلوفر حل ساخته
بنوشانند غذا بعده دو پهر آب مونگ و بوقت شام قلیه بلا خشکه روز دوم اطریفل کشنیزی اول بخورند
بالائش شربت نیلوفر در عرق شاهتره حل کرده بنوشند و این کحل برای بقایا رمد و دمعه و تقویت بصر معمول
این خاندان است صفت کحل صدف سوخته ۳ ماشه توتیای کرمانی مغسول ۲ ماشه نبات سفید
۲ ماشه همه را کهرل کرده خوب سائیده سرمه کنند و بکار برند عشا و آن شب کوری بود و سبب
آنست که بخار غلیظ در دماغ گرد آید روح باصره را غلیظ کنند پس آن بخار بواسطه
شعاع آفتاب لطیف شده در روز مانع ابصار نمی شوند علاج منضج و مسهل بلغم بکار برند

و طحال برابر تا به آهسته نهاده قدری فلفل سیاه سائیده بران پاشند پس آنچه
از ان بر آید در چشم کشند **نزول الماء** عبارت از رطوبت بود که در طبقه عنبیه ریزد
ما بین طبقه قرنیه و رطوبت بیضیه و سبب آن یا برودت دماغ بود یا ضربه و سقطه که بر مانع رسد
بعد از درد سر دائمی علامت آن خیالات مثل پشه پیش چشم آمدن و بالید و چراغ
معائنه شدن و گاهی این خیالات بسبب تبخیر معده می باشند و فرق اینست که اگر تبخیر بود
خیالات در هر دو چشم باشند و اگر نزول بود در یک چشم **علاج** تنقیه بدن بمنضج و مسهل
بلغم کنند و استعمال ایارجات نمایند و اگر نزول آب مستحکم شود رجوع به کحالان نمایند
و در ابتدای نزول تخم نیل در شهد سائیده بچشم کشند و بعد تنقیه مشک خالص یک ماشه
زعفران دو ماشه سنبل الطیب یک ماشه کاچهل چهار ماشه کوفته بیخته قدری قدری سعوطا
استعمال کنند **فصل در امراض گوش درد گوش** اگر از غلبه خون بود علامت آن سرخی رو
و گرانی سر و درد شدید و هوای سر در گوش آمدن **علاج** فصد قیفال کنند و روغن گل
در سرکه شسته چندان جوش دهند تا که سرکه سوخته شود و روغن بماند در گوش چکانند یا شیر دختران
با روغن کدو نیم گرم بچکانند و گل خطمی و عنب الثعلب و تخم خشخاش و تخم خبازی و شاهتره در آب
جوشانیده بخار آن بگوش رسانند و بخار آب با برگ بید در آن جوش داده باشند مسکن
درد است و اگر درد بسیار شدید بود قدری افیون در روغن گل آمیخته همراه شیر دختران
نیم گرم کرده در گوش بچکانند و اگر از گوش ریم آید یا شیر [illegible] آمیخته فتیله بدان
آلوده در گوش گذارند و از گوشت پرهیز نمایند و آب برگ [illegible] نیم گرم در گوش چکانند
و اگر از [illegible] فائده نشود فصد قیفال زنند و اگر از صفرا باشد علامت آن حرارت
وجه و سر و تلخی دهن و خشکی آن **علاج** اخراج صفرا بمسهل کنند و باقی علاج مثل علاج
درد دموی فرمایند و اگر از بلغم بود علامت آن عدم سرخی و سوزش و انتفاع بچیزهای گرم
و رطوبت بینی **علاج** تنقیه بلغم نمایند و بعد تنقیه دماغ حب ایارج استعمال فرمایند و روغن قسط
و روغن بابونه نیم گرم در گوش بچکانند و اگر بسبب ریاح بود اکلیل الملک تخم شبت بادیان نیم کوفته
جوش کرده بخار آن در گوش رسانند و روغن ترب نیم گرم بچکانند **صفت روغن ترب**
آب ترب یک جزو روغن کنجد سه جزو هر دو را بهم آمیخته بجوشانند که آب بسوزد
و روغن بماند نگاه دارند و بکار برند **صفت روغن بابونه** گل بابونه در روغن کنجد

ودر شیشه کرده در آفتاب دارند و تا تیکه گل پرورده شوند بگیرند همچنین بعض آرند و ترکیب
روغن بنفشه و روغن گل وغیره همین است صفت روغن قسط قسط ده درم حب
در سرکه تر دارند صباح در نیم آثار آب بجوشانند تا بنیمه آید نیم آثار روغن کنجد انداخته
باز بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند نگاه دارند و اگر بسبب امتلائی معده بود علامت آن
غثیان و سیلان لعاب از دهن و دردسر علاج تنقیه معده بقی و اصلاح
حال معده کنند و اگر بشرکت دماغ بود علامت آن دوی و طنین و دردسر علاج
تبدیل مزاج دماغ و تحلیل ریاح نمایند و اگر از نزله حار باشد علاج آن لعاب بهیدانه
شیر مغز تخم کدو شیره عناب در عرق عنب الثعلب بر آورده شربت نیلوفر شربت بنفشه
حل کرده بنوشند و اگر از نزله بارده بود علاج گاوزبان عناب پرسیاوشان اصل السوس مقشر
نیم کوفته عناب در آب جوشانیده صاف نموده شربت گاوزبان یا شربت اسطوخودوس حل کرده
بنوشند طنین و دوی اگر باریک و تیز باشد طنین گویند و اگر غلیظ بود دوی و اکثر
از ریاح بارد باشد علاج اطریفل اسطوخودوس اول بخورند بالائش گلقند آفتابی در عرق
بادیان مالیده بنوشند و اگر حاجت قوی فتد ترید سفید غاریقون سائیده در طبیخ
شسته آمیخته اول بخورند بالائش گاوزبان اسطوخودوس بادیان نیم کوفته تخم کرفس در آب
جوشانیده صاف نموده گلقند آفتابی مالیده بنوشند نقصان سمع اگر خلقی باشد
یا در سن شیخوخت یا از سقطه و ضربه که باعث کوفتن عصب مفروشه حادث گردد علاج ندارد
و اگر از غلبه صفرا باشد علاج آن استفراغ صفرا نمایند و اگر از بلغم باشد علاج آن تنقیه نمایند
و روغن بابونه بچکانند یا ابهل در روغن بادام سوده بچکانند و اگر از غلبه خون بود علاج آن
فصد قیفال زنند و با اطریفل مداومت سازند و اگر بسبب ورم حار گوش بود علاج آن
علاج ورم به تنقیه کنند بعده روغن کدو و شیر دختران در گوش بچکانند و اگر بسبب ورم
بارد بود بعده تنقیه بلغم روغن ترب در گوش بچکانند و صاحب مجمع الحکمه نوشته که زهره گاو
در روغن بابونه آمیخته بسوزند تا که روغن باقی بماند صاف کرده در گوش بچکانند
و حکیم علی گیلانی در مجربات خود نوشته که شیر را در روغن بادام تلخ بجوشانند که سوخته شود
و روغن صاف کرده در گوش بچکانند و اگر بسبب مشارکت عضو دیگر بود اصلاح حال
آن عضو کنند فصل در امراض بینی رعاف اگر بسبب بحران باشد بند باید نمود و اگر بسبب

حرارت خون بود علامتش آنست که اندک آید و رقیق بود علاج فصد قیفال کشاید
و شیرهٔ مغز تخم کدو شیرین شیرهٔ تخم کاهو شیرهٔ عناب در عرق گاوزبان بر آورده شربت نیلوفر
یا شربت عناب حل کرده بنوشند و مازو و گل ارمنی و کندر سائیده در بینی دمند
و جالینوس گوید که اگر قدری شب یمانی سائیده در بینی دمند فوراً عارضه را بند سازد
بطلان شم مرضی است که آدمی خوشبو یا بدبو را حس نکند و اگر کند همه بو را یکسان احساس کند
علاج تنقیهٔ دماغ کنند و خردل و پودینه در آب جوشانیده بخار آن در بینی کشند و مشک
و فلفل سائیده سعوط نمایند و شخصیکه بوی بد احساس کند علاج آن تنقیهٔ بلغم کنند و جندبیدستر
در بینی دمند **قروح بینی** اگر دری رطوبت باشد که پیدا شود از ماده فاسد و نازل بود از دماغ
در بینی **علاج** باستعمال مرهم ابیض کنند و تنقیهٔ دماغ فرمایند و اگر دری یبوست باشد
که از اخلاط محترقه حادث گردد **علاج آن** از پیه بط بینی را چرب سازند **صفت**
مرهم ابیض موم سفید ده مثقال روغن کنجد روغن زیتون سه سه تولہ بعد از گداختن موم
از آتش بر گرفته سفیداب ارزیز بقدر سه تولہ آمیزند و اگر برای تسکین درد افیون اضافه سازند
مناسب بود **صفت موم روغن** معمولی که برای **قروح بینی** مجرب است روغن بادام
یک مثقال گرفته موم روغن سازند بعده بنفشه یک مثقال بهیدانه یک مثقال را در آب جوشانیده
مالیده لعاب آن را با موم روغن جمع کرده اندکی بجوشانند و نگاه دارند عند الحاجت بکار برند

فصل در امراض زبان و دهن و لب ورم زبان اگر از غلبهٔ خون بود علامت آن سرخی
و سوزش لعاب **علاج** شیرهٔ تخم کاهو شیرهٔ تخم خیارین شیرهٔ عناب در آب بر آورده شربت نیلوفر
حل کرده بنوشند غذا آش جو و شله و اگر از غلبهٔ صفرا بود علامت آن زردی زبان و تلخی دهن
علاج آن تنقیهٔ صفرا کنند و لعاب اسپغول شیرهٔ تخم کشنیز خشک شیرهٔ تخم کاهو در عرق عنب الثعلب
بر آورده خشخاش یکی آمیخته مضمضه فرمایند **شقاق زبان** اگر از یبوست دماغ بود علامت آن
بیخوابی و خشکی دهن **علاج** ترطیب دماغ فرمایند و مضمضه مذکور که بالا گذشت عمل آرند
و روغن کدو و روغن کاهو بر سر مالند و اگر از خلط سودا بود که در معده باشد علامت آن
آروغ دود ناک و دفع شدن خلط یعنی **علاج آن** تنقیهٔ معده کنند و اگر بسبب
غلبهٔ خون بود فصد زنند و اگر بسبب غلبهٔ صفرا باشد تنقیهٔ آن کنند و از شیره و لعاب اسپغول
مضمضه سازند و کتیرا سفید طباشیر خاکشی سوخته مرجان سوخته هر یک دو ماشه همه را سائیده

بر زبان پاشند قلاع کہ آن را جوشش دہن گویند اگر از غلبہ خون بود علاج آن
فصد قیفال زنند و شیرہ تخم کشنیز خشک شیرہ تخم کدو شیرین شیرہ تخم کاہو در آب بر آوردہ
شربت نیلوفر حل کردہ بنوشند و مضمضہ مذکورہ بالا بعمل آرند و طباشیر سفید و گلقند سفیدہ زرورد
مشک کنول گلہ کافور سائیدہ بر زبان پاشند و اگر از غلبہ صفرا بود نیز ہمین معالجہ نفع دہد اگر
از غلبہ بلغم شود باشد تنقیہ بلغم نمایند بطلان ذوق اگر از غلبہ صفرا بود تلخی دہن بر آن
گواہی دہد علاج تنقیہ صفرا کنند و از گلسرخ و سماق و سکنجبین و ترنجبین مضمضہ کنند و اگر
از غلبہ خون بود علاج آن نیز قریب بہمین است کہ بالا گذشت و اگر از بلغم بود تنقیہ بلغم کنند و از خردل
و عاقرقرحا و امثالہ مضمضہ سازند کثرت لعاب و سیلان آن اگر از غلبہ حرارت و رطوبت
معدہ بود علامت آن زیادہ شدن کو عند خلو معدہ و تسکین یافتن از سیری شکم علاج فصد
باسلیق کنند و شیرہ زرشک در آب بر آوردہ شربت انار یا رب بہی حل کردہ بنوشند
و از سماق و گلسرخ مضمضہ کنند و اگر از غلبہ برودت و رطوبت بود علاج آن تنقیہ
معدہ کنند بجوارش مصطگی و جوارش کمونی مداومت سازند شقاق لب و بثور ہا
کہ در شقاق زبان ذکر شدہ علاج آن لعاب بہیدانہ و لعاب خطمی بر لب مالند و
تیر خطمی معمولی نفع تمام بخشد صفت طباشیر سفید چہار ماشہ کتیرا سفید شش ماشہ و دانہ ہیل
دو ماشہ کافور یک ماشہ موم و پیہ ماکیان را در روغن زرد گداختہ ادویہ مذکورہ سائیدہ
در ظرف آہنی از دستہ آہنی تا یک پاس محکوک سازند و بکار برند فصل در امراض دندان و لثہ
درد دندان اگر حرارت باشد شدت درد و ضربان و ورم لثہ و از آب سرد راحت یابند
علاج فصد قیفال یا چہار رگ زنند و لعاب اسپغول مسلم شیرہ عنب الثعلب خشک
شیرہ تخم کشنیز خشک در آب بر آوردہ شربت نیلوفر حل کردہ بنوشند و عنب الثعلب خشک
کشنیز خشک پوست درخت مغیلان کوکنار گلنار ترنج عدس مسلم در آب جوشانیدہ
مضمضہ کنند و طباشیر سفید سماق زرورد کشنیز خشک سہ واحد یک ماشہ کوفتہ بیختہ
بر دندان بمالند و اگر درد شدید باشد لعاب اسپغول مسلم در گلاب و سرکہ بر آوردہ
قدری کافور اضافہ نمودہ مضمضہ سازند و از گوشت و شیرینی پرہیزند و اگر بسبب برودت
باشد علامت آن عدم ضربان و تسکین یافتن بچیزہای سرد علاج آن برشعشا اول بخورند
بالائش گاؤزبان پرسیاوشان اصل السوس دانہ ہیل در آب جوشانیدہ و صاف نمودہ

نبات سفید داخل کرده بنوشند و عاقرقرحا و پودینه و فوفل کنند و پوست بیخ کنار در آب
جوشانیده مضمضه کنند و عاقرقرحا بورهٔ ارمنی زنجبیل شیطرج فلفل سیاه هر یک یک ماشه
کوفته بیخته بر دندان مالند و اگر درد دندان بسبب کرم بود **علاج** آن تخم ترب بر آتش نهند
و دود آن بر دندان رسانند و با برنگ مقشر یک توله کافور دو سرخ گرفته سه پوٹلی ببندند
یک پوٹلی از آن گرفته در دهن گیرند جمله کرم در پوٹلی جمع خواهند شد پس بیرون آرند همین طور
حسب حاجت باقی دو پوٹلی استعمال نمایند **صفت بر شعشا که معمول و مجرب است**
فلفل سیاه فلفل سفید هر یک بست مثقال افیون مصری ده مثقال زعفران پنج مثقال
سنبل الطیب عاقرقرحا فرفیون از هر یک یک مثقال ادویه را جدا جدا بکوبند بعده وزن کنند
و با عسل سه وزن ادویه بسرشند شربت از یک دانگ تا نصف مثقال **ضرس** یعنی
کند شدن دندان از چیزهای ترش **علاج** شکر بخایند و فلفل سیاه و نمک و عاقرقرحا سائیده
بر دندان بمالند **تحرک اسنان** یعنی جنبش دندان اگر بسبب نزله بارد بود **علاج** آن
منضج و مسهل بلغم دهند و بعد از تنقیه عاقرقرحا بزر البنج پوست کوکنار سعد کوفی زنجبیل
در آب جوشانیده مضمضه سازند و عاقرقرحا و مصطگی رومی دکندر و مازو برابر کوفته بیخته
سنون سازند و اگر بسبب نزله حار باشد **علاج** آن فصد قیفال زنند و بعد فصد
عناب خمیرهٔ گاؤزبان در عرق عنب الثعلب مالیده بنوشند و اگر در مزاج صفرا و بیت بود
بجای خمیرهٔ گاؤزبان شربت نیلوفر دهند و پوست کوکنار گلنار ها بیس سالم کشنیز خشک
در آب جوشانیده لعاب اسبغول سالم اضافه کرده مضمضه سازند و مازو زیره و رد طباشیر سفید
کتهه سفید شب یمانی سوخته فوفل سوخته پوست انار سوخته کوفته بیخته سنون سازند
تغیر رنگ دندان اگر سیاه بود یا سبز از غلبهٔ سودا باشد و اگر زرد باشد از غلبهٔ صفرا
علاج در صفراوی بعد از تنقیهٔ صفرا از آب عنب الثعلب و سرکه مضمضه کنند
و در سوداوی بعد از تنقیهٔ سودا پوست بیخ کبر خشک مصطگی رومی باریک سائیده بر دندان
بمالند **ورم لثه** اگر حار باشد رجوع بعلاج درد حار دندان نمایند و اگر بارد بود آنچه
در درد بارد دندان گفته شد بعمل آرند **سنون** برای درد لثه و مجھکے دندان معمول
و مجرب است **ص** زنجبیل سوهن ملکی باربرنگ هیرا کسیس کتهه سفید نیله تھوتھه سوخته
همه را باریک سائیده سنون سازند **دیگر** برای خون که از لثه دائم سائل باشد

صفت شب یمانی کہ آن را سوختہ در سرکہ سرد کردہ باشند یک جزو نمک سنگ ہی دو جزو
دردرد برابر ہر دو کوفتہ بیختہ سنون سازند ایضاً و یکم دم الاخوین پنج ماشہ کتھہ سفید
چہار ماشہ دانہ الایچی بریان طباشیر فوفل سوختہ ہر یک پنج ماشہ ہمہ را کوفتہ بیختہ سنون سازند

فصل در اقسام حلق و لہات و مری و قصبۂ ریہ ورم اللہات یعنی

اماس ملازہ علاج آن حسب مادہ تنقیہ نمایند اگر از غلبۂ خون و صفرا بود بسرکہ
و گلاب و آب عنب الثعلب سبز غرغرہ کنند و اگر از غلبۂ بلغم بود خردل و عسل را در آب
جوشانیدہ غرغرہ کنند و اگر از غلبۂ سودا بود مغز فلوس در شیر تازہ مالیدہ غرغرہ کنند
استرخاء لہات یعنی ملازہ سست شود و فرود آید علاج اگر از غلبۂ خون بود رگ قیفال
زنند و کشنیز خشک گلنار کوکنار عنب الثعلب خشک در آب جوشانیدہ گلاب و سرکہ اضافہ نمودہ
غرغرہ نمایند و گلسرخ صندل سفید گلنار کاتھ باریک نمودہ برو گذارند و اگر از غلبۂ بلغم
باشد بعد تنقیہ بماء العسل غرغرہ کنند و شب یمانی سوختہ شاخ گوزن سوختہ نوشادر
باریک ساختہ بر کفچہ میل نہادہ ملازہ را بر دارند بر تارک سر پیش گدہ تر در سرکہ و اسپغول
آمیختہ بر گذارند تا ملازہ را بالا کشد فرور برای زخم لہات و کام نافع صفت آن
گل ارمنی طباشیر سنگ جراحت گلنار ورق گل مساوی الوزن گرفتہ سائیدہ و قدری
کافور اضافہ کردہ بکار برند خناق و آن ورم لوزتین و عضلات مری و حنجرہ بود
و مانع نفوذ روح بطرف قصبۂ ریہ و مری بود و بلع بدشواری حاصل شود پس اگر از غلبۂ خون بود
علامت آن سرخی روی و زبان و سوزش حلق و امتلای عروق و حلاوت دہن و ضیق نفس
و بسیار تنگی نفس علاج فصد قیفال زنند و ہفت ہفت زلو پس ہر دو گوش بچسپانند
و روز دوم تکرار عمل کنند و لعاب بہیدانہ لعاب اسپغول مسلم شیرۂ عناب شیرۂ تخم کشنیز خشک
در عرق عنب الثعلب بر آوردہ شربت نیلوفر شربت توت حل کردہ بنوشند و اگر احتیاج
مسہل شود درہمین نسخہ مغز فلوس ترنجبین گلقند آفتابی روغن بادام افزودہ مسہل دہند
و غذا بوقت دو پہر نخود آب و بوقت شام شلہ و بجای آب قبل از غذا عرق
عنب الثعلب و بعد غذا آب آہن تاب و بعد تنقیہ پوست خشخاش عدس مسلم
حضض کلی گلنار کز مازج عناب جوشانیدہ صاف کردہ غرغرہ کنند و قتیکہ
ورم سرخی و زردرنگ شود و نوشادر و نمک سائیدہ در روغن کنجد آمیختہ

غرغرہ کنند و بعد منفجر شدن ورم بروغن زرد غرغرہ نمایند و اگر از صفرا بود شدت درد
بوقت ضیق نفس و شدت غشی و تلخی دہن و بیخوابی بر دگواہی دہد علاج فصد قیفال کنند
لیکن دم بقدر قلیل اخراج نمایند و آب اسپغول شش ماشہ و شیرہ مغز تخم کدو شیرہ تخم کاہو
شیرہ عناب در عرق عنب الثعلب برآوردہ شربت نیلوفر حل کردہ بنوشند و باقی علاج
آنچہ در ورم ہی گفتہ شد بعمل آرند غذا یک وقت شوربا با شربت نیلوفر بوقت شام شلہ کھچڑی بالاکم
و اگر از بلغم بود بسیاری کثرت لعاب و تشنج رو و قلب درد گواہی دہد و اگر از سودا بود
علامت آن خشکی دہن و تیرگی رنگ علاج ہر دو پرسیاوشان ہفت ماشہ برگ شفتالو
پانزدہ عدد سنا مکی یک تولہ اسطوخودوس با درنجبویہ ہر یک ہفت ماشہ بسفائج ۶ ماشہ
تربد سفید ۹ ماشہ زنجبیل ۴ ماشہ در سہ آثار آب جوشانند تا ثلث حصہ ماند مالیدہ صاف کردہ
مغز فلوس ۳ تولہ گلقند آفتابی ۶ تولہ غاریقون شحم حنظل ہر یک دو ماشہ روغن بید انجیر
یک تولہ داخل کردہ تیار سازند و اول بآب گرم حقنہ کردہ بعد از آن نصف دوا در نیم گرم
در تنقیہ انداختہ عمل نمایند و بعد چہار گھڑی نصف دیگر را در حقنہ انداختہ بعمل آرند
بعد تنقیہ پرسیاوشان اصل السوس عنب الثعلب کزمازج در آب جوشانیدہ صاف کردہ
غرغرہ کنند و بخار الحسل غرغرہ کردن فائدہ عظیم می بخشد غذا قلیہ و خشکہ گرفتگی آواز اگر
از نزلہ شود بعلاج نزلہ متوجہ شوند و اگر بسبب گرمی حنجرہ بود چنانچہ بعد امراض حادہ
لاحق میشود شیرہ تخم خیارین شیرہ تخم کاہو در عرق عنب الثعلب برآوردہ شربت نیلوفر
یا شربت عناب حل کردہ بنوشند و اگر از سردی حنجرہ بود چنانچہ در ایام سرما لاحق شود
گاؤزبان پرسیاوشان عناب دانہ الائچی نبات سفید در آب جوشانیدہ صاف نمودہ
بنوشند یا کشمش ۹ ماشہ با ۲ تولہ نبات سفید جوشانیدہ صاف کردہ بنوشند
انطباق مری یعنی بہم شدن آن علامت او آنست کہ چیزی سبک مثل آب
و شوربا بصعوبت فرو شود اما لقمہ بزرگ بفراغت بلا ایذا خوردہ شود علاج گاؤزبان
عناب انیسون سنبل الطیب بہمن سفید بہمن سرخ جوشانیدہ صاف نمودہ عسل خالص
حل کردہ نیم گرم جرعہ جرعہ بنوشند و اگر سعوط سائیدہ سر دار و کردہ دہند فائدہ بسیار
بخشد و نیز تنقیہ مسہل بلغم بعمل آرند و مجمرہ ناری زیر سر نہند و پای زدہ چند بار
مالند استرخاء حنجرہ یعنی سستی حلقوم نشان وی نفس نیامدن است یا بعسر آمدن

علاج آن مثل علاج انطباق مری کنند **فصل در امراض سینه و شش و آلات تنفس سعال** یعنے سرفه اگر بعد از زکام بارد عارض شود گاؤزبان اصل السوس پرسیاوشان زوفاے یابس عناب بادیان نیمکوفته در آب جوشانیده صاف کرده خمیره بنفشه حل ساخته بنوشند و اگر حاجت افتد و امتلاء اخلاط بود مویز منقی انجیر زرد سنا برگی مغز فلوس غاریقون روغن بادام شیرین اضافه کرده مسهل دهند بعد ازین شیره گل گاؤزبان شیره عناب در آب برآورده شربت بنفشه حل کرده بنوشند و بتنقیه عام تنقیه دماغ کنند و بعده برای تنقیه سینه رب السوس سائیده در لعوق سپستان آمیخته اول تجویز بالایش گاؤزبان زوفای یابس عناب پرسیاوشان در آب جوشانیده صاف کرده عسل خالص آمیخته بنوشند و حب جدوار نافع ترین اشیا است صفت لعوق سپستان سپستان پنجاه عدد اصل السوس یک توله عناب بست دانه تخم خبازی تخم خطمی هر یک سه ماشه بهیدانه یکدرم پوست خشخاش دو توله در دو آثار آب بجوشانند و بانبات سفید بقوام آرند و در آخر قوام شیره مغز بادام شیره تخم خشخاش سفید از هر یک یک توله بیفزایند بعده کتیره صمغ عربی رب السوس هر یک سه ماشه سائیده اضافه کنند و اگر بعد از زکام حار باشد و با زیادتی خون بود علاج آن فصد قیفال زنند بعد آن عناب هفت دانه خمیره بنفشه دو توله در عرق عنب الثعلب و عرق گاؤزبان مالیده بنوشند یا لعاب بهیدانه شیره تخم کاهو در آب برآورده شربت نیلوفر حل کرده بنوشند و اگر از صفرا باشد علاج لعاب اسبغول مسلم لعاب بهیدانه شیره تخم کاهو شیره تخم کشنیز خشک شیره آلو بخارا در عرق عنب الثعلب برآورده شربت بنفشه حل کرده بنوشند و اگر حاجت افتد مسهل صفرا دهند و پوشیده نماند که ترشی آلو بخارا السرفه مضرت نمی رساند بلکه مفید است و مجرب ملا کافی بحر الجواهر و جامع الحکمة و قسمی است از سرفه که آن را سرفه یابس گویند و آن چنین باشد که در وی هیچ نفث نشود و آن بر دو قسم است یکی سرفه بارد و سبب آن بلغم مائی رقیق بود که در اجزاء ریه نفوذ کند علامت و علاج آن علامت و علاج نزله بارد است دوم سرفه حار که خلط رقیق حار از دماغ بطرف سینه بریزد و در اجزاء آن نفوذ کند علامت آن سرفه خشک بغیر از برآمدن چیزے از سینه و زیاده شدن آن در شب و بعد خواب و کمی آن در روز

علاج دیاقوزا اول بخورند بالایش لعاب بهیدانه لعاب اسبغول مسلم شیرهٔ تخم کاهو در عرق
عنب الثعلب برآورده شربت نیلوفر حل کرده بنوشند غذا آشجو با اسفاناخ یا خشکه
یا شله و در سرفهٔ بارد غذا کباب دراج یا تیهو یا آب قلیه یا خشکه کم روغن حب که باکثر اقسام
سرفه مفید اند صفت گل پسته پوست بلیله مساوی الوزن گرفته در عرق ادرک
سائیده بقدر مونگ حبها بندند عند الحاجت یک حب در دهن نگاهدارند سل
حدوث این مرض بعد از ذات الریه یا ذات الجنب بود یا بعد نفث الدم یا نزله یا سعال
طویل عارض گردد علامت آن ظهور مده در سرفه و فرق درمیان مده و بلغم باین طور
می کنند که بر آتش گذارند اگر بوی چرم سوخته آید مده است والا بلغم و سبب
این علت قرحهٔ ریه میباشد علاج کثیرا رب السوس سائیده در دیاقوزا آمیخته
اول بخورند بالایش شیرهٔ مغز تخم کدو شیرین شیرهٔ تخم خرفه در عرق عنب الثعلب
و عرق گاوزبان برآورده شربت خشخاش یا گلقند آفتابی داخل کرده بنوشند
یا سفوف سرطان اول بخورند بالایش لعاب بهیدانه شیرهٔ اصل السوس در عرق
گاوزبان برآورده شربت انار شیرین حل کرده بنوشند و شیخ الرئیس گوید مسلول را
گلقند تازه بسیار خورانند که نافع ترین اشیا است بلکه باید که نان خورش هم گلقند باشد
و وقتیکه خون برآمدن شروع شود فصد باسلیق نزنند و قرص کهربا و شربت
حب الآس بدهند صفت سفوف سرطان سرطان سوخته ده درم
صمغ عربی گل ارمنی هر یک پنج درم خشخاش سفید دو درم و نیم کثیرا سه درم جمله را
بکوبند و سفوف سازند صفت قرص کهربا صمغ عربی نشاسته کهربا کثیرا
مغز تخم خیار مغز تخم کدو از هر یک سه درم گلنار اقاقیا هر یک یکدرم کوفته بیخته
در لعاب اسبغول اقراص سازند شربت از ۴ ماشه تا ۸ ماشه و پوشیده نماند
که طریق سوختن سرطان آنست که سرطان را در کوزهٔ گلی نهند و سر کوزه محکم بند کنند
و یک شبانه روز در تنور نهند بعده بکار برند نفث الدم و آن آمدن خون بود
از راه دهان یا از دماغ بود و آن بتنخنخ آید و گاه رعاف همراه باشد یا از اجزای حلق
مثل حنجره وغیره بسبب آواز شدید یا قی شدید یا از ضرب دیگر برآید و این بتنخنخ نباشد
و یا از سینه بود و او بوقت استسقا یا سرفهٔ شدید بقدر اندک برآید یا از اجزای دهن

مثل لثه وغیره برآید وعلامتش ظاهر است که از علامات مذکوره هیچ نبود و با بزاق آمیخته
برآید علاج کهربا ساییده در خمیره خشخاش یا ربّ یا قوزه آمیخته اول بخورند بالایش
لعاب بهیدانه شیرهٔ ریشهٔ انجبار شیرهٔ تخم خرفه در آب برآورده شربت حب الآس حل کرده
بارتنگ پاشیده بنوشند و اگر ازین به نشود فصد باسلیق زنند و قرص کهربا یا قرص گلنار
بدهند و این قرص در دهن دارند صفت اقاقیا کهربا مروارید ناسفته بسیار
طباشیر گلسرخ کشنیز خشک تخم خرفه گل ارمنی نشاسته صمغ عربی کتیرا مساوی الوزن گرفته
کوفته بیخته در آب برگ بارتنگ یا لعاب اسبغول مسلم اقراص سازند صفت
قرص گلنار گل ارمنی گلنار صمغ عربی از هر یک چهار درم گلسرخ اقاقیا از هر یک
سه درم کتیرا دو درم کوفته بیخته با آب گلنار اقراص سازند و کشته مرجان اگر با حب
نفث الدم دهند فائده عظیم میبخشد صفت کشته مرجان را در شیر آک هفت مرتبه
گرم نموده سرد کنند بعده در شیر آک ساییده اقراص ساخته خشک نموده در دو
سکوره گلی نهاده گلحکمت کرده در ده آثار پاچک دشتی آتش دهند شربت یک سرخ
با شربت انار غذا شله دال ماش خشک و ماء الشعیر و اگر خون از اجزاء دهن برآید علاجش آنست
که گلنار انجبار فوفل مازو همه را سوخته با مصطگی ساییده بر دندان مالند و انجبار گلنار
کزمازج فوفل حضض در آب جوشانیده مضمضه کنند و گاه این مرض از بند شدن حیض
عارض گردد علاجش آنست که ادرار حیض دهند و فصد صافن زنند ضیق النفس
و آن مرضیست که شخصی بمحنت و حرکت نکرده باشد نفس بسرعت و تواتر آید و آن اگر از نزله
بارده بود علامت آن آواز خرخر از سینه آید و با سرفه و بلغم باشد و اگر با سرفه باشد منجر
باستسقا گردد دران وقت شیر شتر دهند و هر چه در استسقا گفته آید بکار برند و اگر از نزله باشد
علاج گل گاوزبان گل زوفا ابریشم خام مویز منقی اصل السوس مقشر نیم کوفته
سبوس گندم در عرق عنب الثعلب و عرق گاوزبان جوشانیده صاف کرده
شربت زوفا حل کرده بنوشند غذا قلیه یا نان خمیری و اگر این مرض از استرخاء
عضلات نفس حادث گردد علامت آن نفس متضاعف است علاج آن مثل علاج
فالج کنند و اگر از تصاعد ابخره گرم بود که از دل بسوی شش آیند علامت آن
احساس تصاعد ابخره گرم بود و عظم النفس و نبض و شدت عطش علاج

فصد باسلیق زنند و برای تسکین حرارت لعاب بهیدانه لعاب اسپغول اسلم شیره
مغز تخم کدو شیرین در عرق گاوزبان برآورده شربت نیلوفر حل کرده بنوشند غذا آشجو
لعوق صندل که برای ضیق النفس بهر حال مناسب دارد و معمول این دو دوان
صدقته مویز منقی انجیر زرد باقلا تخم خشخاش اصل السوس مغز تخم کدو شیرین پرسیاوشان
رازیانه زوفای یابس مغز بادام مقشر جلیبه پودینه تخم خطمی صمغ کتیرا تخم کتان بهیدانه
کوکنار از هر یک نیم توله همه را جوکوب نموده در دو آثار آب بجوشانند تا نیم آثار بماند
صاف نموده عسل پاؤ آثار در آن حل کرده بقوام آرند شربت از یک ماشه تا دو درم معجون
از تالیف جناب حکیم محمد شریف خان مرحوم که در ضیق النفس مکرر تجربه رسیده صمغه
مرکی میعه سائله کتیرا صمغ عربی از هر یک پنج درم کندر زراوند فرومانا زعفران پرسیاوشان
ایرسا هر یک سه درم زوفای یابس چلغوزه هر یک پنج درم مویز منقی ده درم همه را
کوفته بیخته صمغ را در سه اوقیه طبیخ زوفای یابس حل کرده در عسل و نبات معجون سازند
ذات الریه و آن ورم گرم است که در شش پیدا شود و علامت آن سعال
و ضیق النفس و درد در مقام سینه و سرخی روی و رخسار و چشم و عطش و حمیت نبض
علاج فصد باسلیق زنند و برای تلیین طبیخ گل بنفشه گل نیلوفر عناب سپستان
تخم خطمی در آب جوشانیده صاف کرده شیرخشت حل ساخته بنوشند غذا آشجو و گاه
در شش ورم رخو بلغمی عارض شود و علامت آن شدت ضیق النفس و کثرت لعاب دهن
در کام و سرفه علاج منضج و مسهل بلغم دهند ذات الصدر و آن ورم غشای
مستبطن سینه است علامت آن تپ دائمی و شدت عطش و مریض از فم معده تجیره
درد ناخس دریافت کند ذات العرض و آن ورم موخر غشای مستبطن سینه است
که جانب فقرات حادث گردد و علامت آن احساس درد در میان هر دو شانه
و مریض به پشت نتوان خفت علاج هر دو مثل علاج ذات الجنب نمایند مگر برای
وضع ادویه مواضع مختلف اند در ذات الصدر بر صدر و در ذات العرض ما بین
کتفین و در ذات الجنب به پهلو ضماد کنند ذات الجنب و آن ورمیست باشد
در پرده که اضلاع را پوشیده است یا در حجاب حاجز علامت آن تپ دائمی
و منشاریت نبض و اکثر این مرض از ماده گرم حادث میگردد و علاج تا روز سوم

فصد باسلیق از جانب مخالف زنند و اگر حاجت بود شربت عناب با شربت نیلوفر
در عرق عنب الثعلب در عرق گاؤزبان حل کرده بنوشند و اگر بمسہل حاجت افتد
اول براے تنقیح مادہ عنب الثعلب بنفشہ برگ گاؤزبان در عرق عنب الثعلب خیسانیده
صاف کرده شربت نیلوفر حل کرده بنوشند روز دوم گل نیلوفر اضافه کنند و بجاے بنفشه
گل بنفشه تبدیل نمایند و بروز چهارم گل بنفشه گل نیلوفر تخم خطمی عنب الثعلب خشک
عناب سپستان در عرق گاؤزبان عرق عنب الثعلب خیسانیده شربت نیلوفر
حل کرده شیره تخم کاهو بالا ریخته خاکسی پاشیده بنوشند و بروز هشتم گل سرخ مغز فلوس
شیرخشت ترنجبین روغن بادام اضافه کرده مسهل دهند و بروز تبرید لعاب بهیدانه لعاب
اسبغول مسلم شیره تخم کاهو در عرق گاؤزبان برآورده شربت نیلوفر حل کرده بنوشند و ضماد
در ابتدا ابهر کردن ماده صندل سرخ آرد جو با آب خرفه سبز و قدری روغن بنفشه سائیده
ضماد نمایند و چون زمانه ابتدا بگذرد گل بابونه گل خطمی اکلیل الملک آرد جو آرد باقلا
عنب الثعلب خشک مغز فلوس در روغن بابونه سائیده ضماد کنند فصل در امراض
قلب خفقان حرکتیست اختلاجی در دل که برای دفع شئے در دل مے شود علاج
اگر از غلبه صفرا بود تنقیه آن کنند و مفرحات و مبردات که در دوی تحریر می آید بعمل آرند
و اگر از غلبه خون بود فصد باسلیق زنند بعده فصد صافن کشایند و آمله مربی شسته
بورق نقره پیچیده اول بخورند بالایش لعاب اسبغول شیره تخم خرفه شیره کشنیز خشک
شیره کازرشک در گلاب و عرق کیوڑه برآورده شربت انار شیرین با خمیره صندل حل کرده
تخم فرنجمشک پاشیده بنوشند یا آمله مربے اول بخورند بالایش شربت صندل شربت انار شیرین
در عرق گاؤزبان و بیدمشک حل کرده تخم بالنگو پاشیده بنوشند و نیز بعد تنقیه ماء الجبن
بطریقیکه در بحث مالیخولیا ذکر یافت بعمل آرند و ماء الخیار خورند بطریق اخذ ماء الخیار
بگیرند خیار را از سرکار و چند جا بزنند پس گل حکمت نموده در تنور که گرمی آن
فرونشسته باشد بدارند تا بریان شود پس بوقت صبح برآورده گل حکمت دور نموده
سر آن را بریده بیفشارند پس آبش را صاف ساخته شربت نیلوفر حل کرده بنوشند
و قدری قدرے هر روز بیفزایند تا بیک رطل رسد و ترکیب ماء القرع هم
همین است و مداومت خمیره مروارید معمول کنند و شراب الصالحین نافع ترین

اشیا است و دادن قرص کافور نیز مفید است **صفت خمیرۂ مروارید** معمولہ
کوچہ ابریشم برادہ صندل سفید ہر یک دو تولہ شب در عرق گاؤزبان یک رطل
تر دارند صبح جوشانیدہ صاف کردہ با قند سفید دو رطل و عسل خالص یک رطل
بقوام آرند و در آخر قوام مروارید ناسفتہ یک تولہ یشب سبز یاقوت لسبد ہر یک دو تولہ
مشک خالص ۲ ماشہ ہمہ را سائیدہ داخل سازند بعد ازان ورق طلا ورق نقرہ
ہر یک شش ماشہ داخل کردہ خوب حل کنند و بکار برند **صفت شراب صالحین**
بیار و گل گوڑہل کہ گلیست مشہور در ہند صد عدد و سبزی آن دور کردہ در آب
لیموے کاغذی پاؤ آثار مالیدہ شب در پیالہ چینی نگاہدارند صبح با شربت نبات
کہ یک آثار نبات را با دو آثار عرق کیوڑہ و گلاب شربت ساختہ باشند یکجا کردہ
در شیشہ کہ نصف شیشہ یا ثلث شیشہ خالی باشد انداختہ شیشہ را نگاہدارند
پس بعد چہار روز کہ جوش خوردہ باشد برآوردہ صاف کردہ بدارند از دو دام
تا شش دام بعمل آرند و اگر ہمراہ عرق کیوڑہ و گلاب بید مشک آمیزند بہتر باشد
صفت قرص کافور کافور سہ جزو زعفران چہار جزو مغز تخم کدو شیرین دو جزو مغز
تخم خیارین چار جزو عسل سفید چار جزو کوفتہ بیختہ در عسل سرشتہ اقراص سازند
و صندل سرخ در آب کشنیز سبز سودہ بر قلب طلا کردن فائدہ عظیم می بخشد و سیب
و بہی و انار خوردن خفقان را مفید آید و اگر از سوء مزاج بارد بود دوا المسک حلو
اول بخورند بالائش شربت گاؤزبان در عرق گاؤزبان و عرق بادیان و
عرق پان حل کردہ بنوشند یا عنبر اشہب سائیدہ در گلقند سیوتی آمیختہ اول بخورند
بالائش گاؤزبان اصل السوس در عرق عنب الثعلب جوش خفیف دادہ صاف کردہ
شربت زوفا حل ساختہ خاکشی پاشیدہ بنوشند یا خمیرۂ ابریشم اول بخورند بالائش
شربت بنفشہ در عرق گاؤزبان و عرق مکو حل کردہ خاکشی پاشیدہ بنوشند
و سنبل الطیب صندل سرخ دارچینی مشک در روغن گل سائیدہ بر دل طلا کنند
و اگر بشرکت معدہ بود علامت آن حدوث غثیان و بعد از قے تخفیف یافتن
پس اگر در معدہ صفرا باشد علاج آن سکنجبین در آب گرم حل کردہ
بنوشند و بعد یک گھڑی قے کنند بعدہ خمیرۂ صندل در ورق نقرہ پیچیدہ

اول بخورند بالائش شربت سنبل درگلاب حل کردہ بنوشند غذا آشجو باشربت انارین
واگر درمعدہ بلغم بود علاج آن نمک درآب جوشدادہ قی کنند بعدہ شیرہ بادیان
درعرق گاؤزبان برآوردہ گلقند آفتابی مالیدہ بنوشند وجوارش مناسب بخورند
غذا نخود آب واگر تدبیرات مذکورہ سود ندہد تنقیۂ خلط نمایند واگر درمعدہ سودا بود
مار الجبن دہند واگر خفقان بسوء الہضم بود دواء المسک اول بخورند بالائش گلقند آفتابی
درعرق گاؤزبان وعرق بادیان مالیدہ صاف کردہ تخم بالنگو پاشیدہ بنوشند واگر
بضعف معدہ بود علاج جوارش مصطگی سائیدہ درخمیرۂ صندل آمیختہ اول بخورند
بالائش شیرۂ دانہ ہیل در عرق گاؤزبان برآوردہ نبات سفید داخل کردہ بنوشند واگر بسبب
ضعف قلب بود علامت آن آنست کہ باندک حرکت بدنی مثل جماع وراہ رفتن
وازاندک حرکت نفسانی مثل غم وفرح حادث گردد علاج خمیرہ مروارید یا دواء المسک
بارد یا خمیرۂ گاؤزبان عنبری اول بخورند بالائش شربت ابریشم یا دیگر شربت مناسب
درعرق گاؤزبان وبید مشک حل کردہ بنوشند غذا پلاؤ وقلیہ چوزہ مرغ صفت
دواء المسک بارد طباشیر ۹ ماشہ گل سرخ ۹ ماشہ کہربا سہ ماشہ کشنیز خشک سہ ماشہ
مروارید یک ماشہ قرفہ دو ماشہ مشک خالص دو سرخ کافور ۳ سرخ شربت فواکہ شیرین
۳ تولہ نبات سفید ہشت تولہ بدستور معروف تیار سازند غشی حالتیست کہ تمام حواس
معطل نماید علامت آن برودت اطراف وتنفس ونبض ضعیف بود علاج درحالت غشی
آب سرد وگلاب بر رو زنند وبوہای خنک ببویانند وبرآنجورۂ گلی آب نارسیدہ
یا برگلو رخ گلاب پاشیدہ ببویانند ودست وپا بہ بندند وکف دست وپا را دلک نمایند
وکشیدن شاخہا بر ساقین وقدمین مفید بود واگر بسبب وجع شدید باشد تسکین وجع
فرمایند **فصل در امراض پستان قلت لبن** یا بسبب قلت خون بود کہ مادہ
لبن ست یا بسبب غلبۂ اخلاط ثلثہ بر خون بود **علاج** اگر از غلبۂ اخلاط بود تنقیۂ آن
نمایند بادویۂ خفیفہ واولی آنست کہ فقط از ادویۂ معدلہ تعدیل اخلاط نمایند
وشیرۂ تخم شبت ۲ ماشہ درعرق گاؤزبان دہ تولہ برآوردہ بہ نبات شیرین کردہ
بنوشانند وزیرۂ کرمانی سہ ماشہ بعد تناول طعام بخورند واگر بسبب قلت خون بود
ادویۂ مولدۂ خون بکار برند وزیرۂ کرمانی در تولید خون خاصیت عجیب دارد

غذا پلاؤ مرغ یا قلیه خشکه تناول نمایند ورم پستان اگر حار بود سرخی رنگ و عظم نبض
علاج فصد باسلیق از جانب مخالف بکشایند و اگر احتباس طمث بود فصد صافن
از پای موافق زنند و خرقه در سرکه تر نموده بر پستان گذارند و اگر به تحلیل نرود و پخته شدن
گیرد تخم کنوچه تخم خطمی تخم کتان مغز تخم تمر هندی در شیر گاو بطریق مرهم پخته برای تنقیح ضماد نمایند
و بعد از انفجار این مرهم بعمل آرند صفته سفیده یک توله مردار سنگ ۷ ماشه موم سفید یکدام
روغن کنجد سه توله بطریق معروف مرهم نموده استعمال نمایند و غذا نان و قلیه بکار بند
و پوشیده نماند که اگر هر دو پستان را ورم حادث گردد از طرفی که کم بود فصد زنند

فصل در امراض معده وجع الفواد و آن درد فم معده است اگر از انصباب
صفرا باشد علامت آن ظاهر بود **علاج** فصد باسلیق زنند و شیره زرشک
یا آب تمر هندی در عرق گاؤزبان برآورده شربت نیلوفر یا سکنجبین لیموی حل کرده
بنوشانند و گل سرخ طباشیر زرورد در گلاب سائیده بر فم معده ضماد کنند و مالیدن
عطر گلاب نیز نفع بلیغ دهد و اگر از ریاح بارده باشد **علاج آن** از حکایت مفصله ذیل
برگیرند **حکایت** شخصی را وجع الفواد بارد لاحق شد رجوع باحقر آورد در روز اول شیره
دانه هیل در عرق گاوزبان و عرق بادیان برآورده گلقند آفتابی مالیده بوقت صبح
داده شد و بوقت شام زیره سیاه دانه هیل سائیده در گلقند آفتابی آمیخته خورانیده
عود و مصطگی در روغن بابونه سوده بر موضع درد ضماد کنانیده شد تا سه روز همین طریق
معالجه شد هیچ فائده نگردید پس برای تکسیر ریاح و تنضیج ماده گاؤزبان بادیان نیمکوفته
تخم کرفس اذخر مکی در آب جوشانیده صاف کرده عسل خالص آمیخته داده شد
روز دوم شکایت حرارت مزاج و غلبه تشنگی آورد عناب بنفشه افزون ساخته
بجای عسل گلقند آفتابی تبدیل کرده مطبوخ خورانیده شد بروز سیوم مسهل سنا و شاهتره
مویز منقی تربد سفید مجوف خراشیده مغز فلوس خمیره بنفشه شیرخشت روغن بادام اضافه کرده
مسهل داد بروز تبرید لعاب ریشه خطمی شیره دانه هیل در عرق بادیان برآورده شربت
بنفشه حل کرده نوشانیده همین نمط تا سه مسهل بعمل آمد گونه افاقه شد و چونکه برودت
در مزاج و شکایت وجع موجود بود دوای مخترع حکیم علوی خان در برگ تنبول
داده شد صحت کلی یافت **صفت دوای مخترع علوی خان** نمک ترب نمک [illegible]

نمک بنگ ہر یک سہ ماشہ جوہر لوبان ۵ سرخ تفاح اذخر یک مثقال دانہ ہیل دو درم
ہمہ را در عرق نانخواہ ۲ تولہ کھرل کنند تا خشک شود پس نگاہدارند عند الحاجت بقدر
سہ سرخ در برگ تنبول نہادہ بخورند وجع المعدہ اگر از ریاح بود قراقر و انتقال
وجع گواہی دہد علاج جوارش کمونی اول بخورند بالائش شیرۂ تخم کشوث شیرہ
بادیان شیرۂ زیرۂ سیاہ در آب برآوردہ گلقند آفتابی مالیدہ بنوشند و اگر از فساد غذا بود
علاج قے کنند و سکنجبین سادہ گلقند آفتابی در گلاب و عرق بادیان حل کردہ
بنوشند تخمہ و ہیضہ تخمہ آنست کہ معدہ اصلا در غذا تصرف نکند و ہضم نکند و ہیضہ
عبارت از انست کہ غذا ہضم نشدہ در معدہ بماند و فاسد گردد و آنچہ لطیف باشد
بقے دفع شود و آنچہ غلیظ در سبب بود با سہال علاج اگر طبیعت مستعد بقے باشد
از آب گرم و سکنجبین و گلاب قے فرمایند والا شیرۂ بادیان شیرۂ مویز منقے در عرق بادیان
و گلاب برآوردہ صاف نمودہ سکنجبین سادہ حل کردہ بنوشند و اگر حاجت افتد زنجبیل
تربد سفید مجوف خراشیدہ سائیدہ در گلقند آفتابی آمیختہ اول بخورند بالائش شربت بینا
یا شربت دو دو مکرر یا شربت سنا در عرق بادیان و عرق گاؤزبان حل کردہ بنوشند
و اگر بسبب غلبۂ صفرا بود علاج بقے تنقیہ معدہ کنند بعدہ سکنجبین سادہ و سکنجبین لیمو
در گلاب و عرق عنب الثعلب حل کردہ بنوشند و بوقت خوف غشی و حدوث ضعف
برای حبس اسہال طباشیر سفید سائیدہ در شربت انار شیرین آمیختہ اول بلیسند
بالائش شیرہ زرشک شیرہ سماق شیرۂ طباشیر سفید در آب بہی شیرین برآوردہ شربت
حب الآس حل کردہ بنوشند و اگر از غلبۂ بلغم بود علاج بعد تنقیۂ معدہ عود سائیدہ
در جوارش مصطگی یا نوشدارو آمیختہ نخستین بخورند بالائش شیرۂ دانہ ہیل
در عرق گاؤزبان برآوردہ شربت انار شیرین حل کردہ بنوشند و اگر ہیضہ از فساد ہوا بود
کہ آن را ہیضۂ وبائی گویند علاج خانہ را از عطریات و بخورات خوشبو سازند
و سکنجبین لیمو و سکنجبین سادہ در گلاب حل کردہ بنوشند و از قند و لیمو و گلاب و آب
خالص آب شورہ تیار سازند و جرعہ جرعہ نوشیدہ باشند و جدوار ترشیجے و نارجیل دریائی
و زہر مہرہ خطائی و پپیتہ در گلاب سودہ شربت انارین و سکنجبین لیموی حل کردہ
بنوشند و شیرۂ آلو بخارا شیرۂ زرشک در گلاب و عرق گاؤزبان برآوردہ شربت انارین

حل کرده بنوشند و کشنیز سبز ببویند **جوع کلبی** و آن زیادتی آرزوی طعام
و حرص بر ماکولات چنانچه در طبع سگ است پیدا شود پس این مرض اگر از تحلیل سودا بفم معده باشد
علامت آن قلت تشنگی و آروغ ترش و بودن اشتها بر ساعت و سوزش در فم معده
اگر طعام نخورد حالتش قریب بغشی گردد علاج تنقیه سودا بمسهل یا ماء الجبن فرمایند
غذا نان و قلیه مرغ **جوع البقری** و این مرضیست که دران بطلان شهوت طعام
بمرتبه شود که صاحب آن از بوی غذا کراهیت بهم رساند و اعضا نهایت محتاج بغذا
می باشند و اکثر با غشیان و غشی باشد و لاغری بمرتبه بهم رسد که مردم گمان برند که مدقوق است
و این مرض را بولیموس هم میگویند و اگر از سبب مصادفت هوای سرد یا ملاقات ثلوج
عرض این مرض از سوء مزاج بارد مفرد در فم معده حادث شود و قوت جاذبه و حساسه
از فم معده بطلان یابد و درد و معده احساس کند و چون دست بر فم معده گذارند
برودت محسوس شود علاج جوارش کمونی یا جوارش جالینوس یا جوارش مصطگی
یا جوارش عود آمیخته اول بخورند بالائش شیره بادیان شیره دانه هیل در عرق بادیان
برآورده صاف نموده گلقند آفتابی بالیده بنوشند و سنبل الطیب مصطگی رومی در روغن گل
روغن بابونه سائیده بر فم معده ضماد کنند و اگر با لینت طبع باشد دانه هیل بره سیاه
زرورد اقاقیا مصطگی رومی همه را سائیده در ربوبی شیرین آمیخته بخورند غذا زرده
تخم مرغ نیمبرشت و نان خمیری که در عرق بادیان خمیر کرده باشند و کباب مرغ و اگر
از ضعف معده یا حرارت بدن حادث گردد علامتش تشنگی و قبض طبیعت بود
بوقت گرسنگی و اگر طعام حاضر نشود غشی کند علاج بوقت افاقه شیره زرشک
در عرق کیوره و گلاب برآورده شربت انارین حل کرده بنوشند غذا نان گندم را
در آب انار و سیب تر کرده بدهند **عطش شدید مفرط** و آن را سه سبب اند
سبب اول خلط مالح غلیظ چون بلغم شور یا خلط بسیار خشک چون بلغم جصی و سودای
احتراقی در معده جمع شود طبیعت از آن متاذی گردد و مشتاق آب شود تا باستعانت
آن اجزای خلط مذکور را نرم ساخته رفع نماید و هر قدر که آب بخورد آن خلط
زیاده تر از برودت آب غلیظ و متکاثف گردد و دائما عطش بحال خود ماند و انسان
سیراب نگردد و این را عطش کاذب نامند و خاصیت این عطش آنست که هرچند انسان

پران صبر کند یا چیزی گرم مانند زنجبیل بخورد تسکین یابد علاج شهد خالص
یا سکنجبین عسلی بلیسند فقط و سبب دوم آنکه حرارت یا یبوست بر معده مستولی گردد
و از آن باعث طبیعت خواهش آب نماید و این عطش یا بحرارت یبوست ساذج بود
یا از غلبه صفرا علامت آن تلخی دهن و زردی قاروره علاج لعاب اسپغول مسلم یا شیره
زرشک شیره آلو بخارا در گلاب برآورده شربت نیلوفر شربت بنفشه حل کرده بنوشند و اگر حاجت
تنقیه بود مسهل دهند بعد آن غذا ماء الشعیر و سبب سوم آنکه از حرارت خارجی مانند هوا
گرم از اشتیاق ورزش حرارت پیدا گردد و بدان سبب خواهش آب حاصل آید علامت آن
آنست که تسکین از هوای سرد زیاده از آب سرد بود علاج تبرید مذکور دهند و در خسخانه
و یا در جای سرد سکونت ورزند و خمیره صندل اول بخورند بالائش شیره تخم خرفه شیره عناب
در عرق گاؤزبان و عرق کیوڑه برآورده شربت نیلوفر حل کرده بنوشند و صندل سفید
و خیار بویند ورم معده اگر از خون و صفرا بود علامت آن سوزش معده
و لزوم حمی و تشنگی بسیار و قی و عظم نبض و سقوط شهوت علاج اول فصد باسلیق زنند بعده
اگر احتیاج بود مغز فلوس گلقند آفتابی در عرق عنب الثعلب مالیده صاف کرده روغن بادام
بالا ریخته لعاب اسپغول مسلم پاشیده بنوشند و بروز تبرید لعاب اسپغول مسلم شیره تخم
کشنیز خشک شیره تخم کاسنی در عرقیات برآورده شربت نیلوفر حل کرده بنوشند
و در ابتدای ورم صندل سرخ رسوت گل سرخ در آب عنب الثعلب سبز سائیده ضماد کنند
و بعد از یک روز آرد جو خطمی در آب عنب الثعلب آب کشنیز سبز سائیده ضماد کنند
بعده سنبل الطیب زردچوبه افزایند غذا ماء الشعیر و بعد از تنقیه بروز نهم آب عنب الثعلب
سبز مروق و آب کاسنی سبز مروق به شربت بزوری شیرین ساخته بدهند و اگر ورم
منفجر شود علامتش آنست که حمی سکون یابد علاج بعد از تنقیه معده قرص کهربا و غیره
استعمال نمایند غذا ماء الشعیر با عسل خالص و اگر از بلغم باشد علامت آن تپ نرم
[illegible] روی علاج ایارج الاصول اول تنقیح بلغم کنند بعده
[illegible] فلوس خیار شنبر گلقند آفتابی روغن بادام در ایارج الاصول اضافه کرده
مسهل [illegible] استعمال ادویه حریفه مثل شحم حنظل و غیره نفرمایند و باضافه
سنبل الطیب [illegible] ادویه مذکوره و بعض آرند [illegible] ایارج الاصول

بیخ کرفس بیخ رازیانہ پوست بیخ کبر ہر یک دہ درم انیسون تخم کرفس ہر یک دو درم
غافث افسنتین شکاعی بادآورد ہر یک ۵ درم قنطوریون سہ درم ہمہ را در دو من آب
بجوشانند تا بنصف رسد صاف نمودہ ہر صبح سی درم یا دہ درم گلقند آفتابی بنوشند و اگر
سہ درم مصطگی رومی سائیدہ سردار و کردہ دہند بہتر باشد و اگر از سودا بود علامت آن
سختی موضع و سواد رنگ و افکار ردیہ و غلوصت با ترشی دہن علاج فصد باسلیق کنند
و ماء الجبن بکار برند و حلبہ و تخم کنوچہ تخم کتان در آب بادیان سبز سائیدہ ضماد کنند
و غذا شوربای طیور و آب یخنی کوفتہ و از جمیع اقسام مضرت دارد زیرا کہ جذب مواد
بطرف معدہ مینماید نفخہ معدہ و آن سوء مزاج بارد سا نفخ در معدہ حادث شود
پس ہر چہ خوردہ شود بسبب برودت مستحیل بریاح گردد یا بسبب اکل طعام بادانگیز
مثل باقلا و لوبیا ریاح متولد شوند یا اجتماع خلط بلغمی و سوداوی یا صفراوی در معدہ بود
پس بسبب حرارت معدہ ریاح ازان متولد گردد علاج اگر کثرت اخلاط باشد نفخ در
قے نمود حسب خلط مسہل تنقیہ کنند و اگر از جہت ریاح بود جوارش کمونی اول بخورند با آب
انیسون بادیان نیمکوفتہ تخم کرفس صعتر فارسی در آب جوشانیدہ صاف نمودہ گلقند آفتابی
بالیدہ بنوشند غذا نخود آب و از اطعمہ غلیظ و اشیای نفاخ و ترشی پرہیز نماید قے و غثیان
قے حرکتی باشد از معدہ برای دفع چیزی کہ در وے ست از راہ دہن و تہوع حرکتی است
بے آنکہ چیزے دفع شود و غثیان تقاضای دفع باشد بدون حرکت پس اگر خلط
در جوف معدہ بود قے حادث گردد و اگر داخل جرم معدہ بود تہوع لیس خلطیکہ در معدہ
ریختہ باشد اگر صفرا بود علامت آن تلخے دہن و خشکی زبان و قے صفراوی علاج
از سکنجبین و آب گرم قے کنند بعدہ زرشک سماق در سکنجبین شربت انار ترش سائیدہ
آمیختہ بلیسند و جوارش مصطگی معمولی مداومت سازند صفتہ مصطگی رومی سہ تولہ
زرشک یک تولہ دانہ الائچی خورد ۲ تولہ نبات سفید سہ چند بدستور معروف تیار سازند
غذا آش جو و اگر از بلغم بود علامت آن عدم تشنگی و نفخ و قراقر علاج تخم ترب تخم شبت
اصل السوس بیخ مقشر در آب جوشانیدہ صاف کردہ قے کنند بعدہ جوارش مصطگی
اول بخورند بالائیش شیرہ بادیان شیرہ پودینہ خشک در آب برآوردہ
گلقند آفتابی بالیدہ بنوشند و اگر قے از کثرت اخلاط نباشد بلکہ از برودت

ظاہر بود جوارش مصطگی وجوارش عود ترش وجوارش عود شیرین تناول
فرمایند واگر علامت حرارت ظاہر باشد شربت انارین وجوارش انارین فائدہ
میکند سقے الدم یعنی برآمدن خون از معدہ بقی وآن از انفجار فوہات عروق
حوالے معدہ بود علاج فصد باسلیق از دست راست زنند ودم الاخوین
کہربا اقاقیا سائیدہ در رب بہی شیرین آمیختہ بلیسند وباقی علاج مثل علاج
نفث الدم کنند غذا آشجو یا خشکہ یا رب بہی شیرین فواق حرکتی باشد از جمیع
اجزاے طبقہ داخلی معدہ برای دفع موذی وآن یا بیسے باشد وعارض میشود
وبعد استفراغہای مفرط واین قسم علاج ندارد وبتجربہ ہلاکت است وعلامتش آنست
کہ بعد استفراغ وحمیات حادہ می افتد علاج شیر زنان نوشند ولعاب بہیدانہ لعاب
اسبغول با روغن بادام بہ نبات شیرین ساختہ بنوشند یا از بلغم بود وعلامت آن قلت
تشنگی وخواہش چیزہاے گرم ولینت نبض علاج اگر مادہ کثیر بود منضج ومسہل بلغم دہند
واگر کثیر نبود مقیات معدہ را پاک سازند وعود سائیدہ در عسل خالص آمیختہ بلیسند
غذا شوربا ویا از ریاح بود وعلامت آن ورود وانتقال آن وتسکین موافق باخراج
ریح واین اکثر بعد از تخمہ عارض شود وصبیان را اکثر بود علاج جوارش کموے
بخورند ونمک وسبوس تکمید سازند وبعض اطباء در تصانیف خود آوردہ اند کہ در فکر
انداختن وترسانیدن مریض را بجمیع اقسام فواق سودمند است لیکن نزد احقر انسب
آنست کہ مرتکب این امر نباید بود زیرا کہ ممکن است کہ طبیعت بسبب انصراف خود
از اندفاع واصلاح موذی باز ماند ومادہ کہ در معدہ موجود است بسبب قیام خود
وبجہت انصراف طبیعت بطرف دیگر فساد پیدا کند ذرب واین علت است کہ ہرچہ
خوردہ شود تغیر نیافتہ برون آید واین را اسہال معدی ہم گویند واین مرض زمن میباشد
وحادث میگردد از ریختن صفرا بر معدہ علامت آن حادث شدن عقیب حمیات
صفراوی یا بعد از استعمال اغذیہ یا ادویہ حارہ وخروج صفرا در اسہال علاج
گل نیلوفر ریشہ خطمی در عرق گاؤزبان خیسانیدہ صبح مالیدہ صاف کردہ مغز فلوس
گلقند آفتابی مالیدہ صاف ساختہ روغن بادام شیرین بالا ریختہ بنوشند بدستور
وقت دوپہر آب مونگ وبوقت شام خشکہ باشیر وز تبرید لعاب ریشہ خطمی

لعاب بہیدانہ لعاب اسپغول مسلم در عرق گاؤزبان و عرق عنب الثعلب برآوردہ
شربت نیلوفر حل کردہ بنوشند و بعدہ برای قبض طبیعت بعد از تنقیہ دانہ ہیل طباشیر سفید
زرور دسائیدہ در شربت حب الآس یا رب بہی آمیختہ بلیسند یا از بلغم بود علامت آن
کثرت بزاق و غثیان و قے بلغمی علاج اول با دویہ خفیفہ تنقیہ کنند بعدہ
جوارش مصطگے اول بخورند با لایش شیرۂ بادیان شیرۂ زیرہ سیاہ شیرۂ دانہ ہیل در آب
برآوردہ صاف نمودہ شربت حب الآس حل کردہ بنوشند غذا یخنی پلاؤ سفوف
برای ذرب از ہر نوع کہ باشد مجرب و معمول است صفت موچرس مائیں خورد
گل دھاوہ ہر یک یکدام مصطگے دو دام ببیل گری کو کنار ران خشک ہر یک یکدام
کوفتہ بیختہ سفوف سازند و یک ٹانک صبح و یک ٹانک شام بخورند غذا برنج ساٹھی
و دال مونگ و نوعی است از ذرب کہ آنرا اسہال دماغی گویند و سبب آن است کہ از نزلہ
کہ از دماغ بر معدہ ریزد غذا مزلق شود و علامتش آنست کہ بعد خواب زیادہ شود علاج
اگر از خلطے از اخلاط زیادہ باشد تنقیہ دماغ کنند ورنہ بحسب جدوار بداومت نمایند
و خوردن افیون ہم نفع دارد حرقت معدہ اگر از خوردن غذای غلیظ بود
علاج قے کنند و بمسہل تنقیہ سازند اگر حاجت افتد بعد آن تقویت معدہ فرمایند
و اگر از سوء مزاج حار ساذج یا بسبب صفرا بود علاج لعاب اسپغول مسلم لعاب
بہیدانہ شیرۂ آلو بخارا در عرق عنب الثعلب برآوردہ شربت اناربین یا شربت نیلوفر
حل کردہ بنوشند و اگر حاجت افتد مسہل صفرا بود و اگر از خون بود فصد زنند و اگر
بسبب انصباب سودا از طحال بر فم معدہ بود علامت آن آنست کہ بعد اکل غذا
ساکن شود علاج از دست چپ فصد اسلیم زنند و ہلیلہ سیاہ یا آملہ مربی مداومت سازند
و اگر حاجت افتد ماء الجبن استعمال کنند فصل در امراض جگر و طحال و مرارہ ورم جگر
اگر از غلبہ خون بود و در مقعر جگر باشد علامت آن احتباس بطن و غشے و برد اطراف
و فواق و سقوط اشتہا و درد شدید و اگر در محدب باشد علامت آن سرفہ شدید
و ضیق النفس و احتباس بول و ورم بالائی شکل باشد علاج فصد باسلیق زنند
و سکنجبین در آب انارین حل کردہ بنوشند غذا آشجو دہند کہ در محدبی رعایت
ادرار و در مقعری رعایت اسہال واجب است و اگر صفراوی بود شدت حمی و تشنگی

و قلق و سرعت نبض و نارنجیت قاروره علاج گل بنفشه گل نیلوفر تخم کاسنی
بیخ کاسنی نیم کوفته تخم خیارین نیم کوفته زرشک بیدانه یعنی منقی شب در عرق عنب الثعلب
تر دارند صبح مالیده صاف نموده شربت نیلوفر گلقند آفتابی داخل کرده بنوشند و بعد نضج
باضافه مسهل فلوس خیارشنبر گلقند آفتابی روغن بادام شیرین مسهل دهند و بعد از تبرید
لعاب ریشه خطمی در عرق گاؤزبان و عرق عنب الثعلب برآورده شربت نیلوفر
حل کرده بنوشند و اگر حاجت بود شیره تخم خیارین نیز داخل کنند و در سه سپید اصندل
آرد جو عنب الثعلب تخم کاسنی در آب کشنیز سبز سائیده ضماد کنند و در تبرید اکلیل الملک
زعفران افزایند و در ابتدا صندل موقوف کنند و در انحطاط زعفران بعد و افسنتین
در آب عنب الثعلب سبز سائیده ضماد کنند و اگر بلغمی بود علامت آن تلپ ملائم
و بلغمیت براز و سفیدی قاروره علاج اخراج ماده بحقنه کنند و استعمال جوارشات
و معاجین مقوی جگر فرمایند سوء القنیه و آن مقدمه استسقا است و سبب آن ضعف کبد
و سوء مزاج بارد است و علامت آن پیچ الافت و سفیدی رنگ و ترهل جلد علاج
از اغذیه غلیظه لزجه پرهیزند و از نوشیدن آب احتراز ورزند و نخود آب جوزه مرغ
و دراج و تیهو بخورند و باقی علاج مثل علاج استسقا کنند استسقا و آن مرض
مادی است و سبب آن رطوبات غریبه بارده در اعضای ظاهری و باطنی
و تورم اعضا پیدا شود و بر سه قسم است اول لحمی که در جمیع اعضا ورم باشد و مثل خمیر گردد
و چون از انگشت غمز کنند تا یک لحظه موضع غائر ماند و سبب آن ضعف جگر و برودت
مزاج بود و برودت یا از استفراغ خون یا از نوشیدن آب سرد و بیدار از خواب یا بعد از [illegible]
حادث گردد یا از ضعف بود که غذای را بخوبی هضم نکند و کیموس خام بهم رسد و کبد نیز
از نضج آن عاجز بود پس غذا در اعضا منتشر شود و این مرض پیدا کند علامت آن
سفیدی بول و براز و انتفاخ بدن و سفیدی رنگ یا زردی آن دوم زقی
و آن از جمع شدن مائیت در میان صفاق و ثرب و امعا حادث گردد و این
بدترین اقسام است علامت آن ثقل و بزرگی شکم و چون از دست بجنبانند یا مریض
از پهلو به پهلو گردد آواز پیدا آید سوم طبلی و وی آنست که ریاح غلیظه عسر التحلیل در مکانیکه اجتماع
رطوبت زقی میشود مجتمع گردند علامت آن بزرگی شکم و برآمدن ناف و چون دست

تخم کاسنی خار خسک در عرق گاوزبان عرق عنب الثعلب خیسانیده شربت بزوری
حل کرده دادم بعده بروز هشتم مغز فلوس شیرخشت گلقند آفتابی روغن بادام افزوده
مسهل دادم بوقت صبح روز دوم اجابت شد بار سفید رنگ بقبض بر آمد دانسته گشت
که سده درمیان مراره و امعا بیرحادث گشته پس برای تلیین طبع آلو بخارا گلقند آفتابی
افزوده شد بوقت سه پهری قی و تشنج افتاد حال مریض متغیر شد بزودی حقنه کردیم تخفیف
رونمود پس ازان حسب حاجت سه مسهل لین آورده شد و بعد مسهلات
آب کاسنی سبز مروق شربت بزوری داده شد بفضله تعالی صحت یافت وگاه
بیحد و شدت سده بسبب غلبه صفرا یرقان حادث میشود و علاج آن تنقیه صفرا است
و یرقان اسود بسبب وقوع سده درمیان کبد و طحال حادث میگردد و علامت
آن حدوث یرقان بتدریج و احساس ثقل بجانب راست علاج خراطین خشک
سائیده نبات سفید آمیخته اول بخورند بالایش شیره بادیان شیره تخم کشوث در آب
برآورده شربت بزوری جار حل کرده بنوشند و بمسهلات تنقیه سودا نمایند و ماء الجبن
نفع عظیم می بخشد و قرص [illegible] در آب عنب الثعلب سبز سائیده ضماد کنند
و ورم سپرز اگر از خون بود علامت آن سرعت نبض تشنگی و سیاهی و غلظت قاروره
وگاه باشد که بر پوست شکم در موضع طحال سرخی پدید آید علاج فصد باسلیق
از دست چپ زنند و ضماد عنب الثعلب کنند روز دوم گل خطمی اضافه سازند
روز سوم بابونه غذا ماء الشعیر و اگر از صفرا بود علامت آن حمی حاده و یک روز
درمیان لشدت نمودن آن و زردی چشم و زبان علاج منضج و مسهل صفرا دهند
و عنب الثعلب آرد جو چوب انگور خشک سوخته مقل بابونه اکلیل الملک در سرکه
و آب عنب الثعلب سبز سائیده ضماد کنند و اگر ورم بارد بود علامت آن قلت عطش
و زیادتی حجم سپرز علاج سهاگه یک ماشه خردل سه ماشه سائیده اول بخورند بالایش
سکنجبین در عرق عنب الثعلب حل کرده بنوشند و کنجد و پشک بز و پشک گاو
و خاکستر چوب آکه در سرکه سائیده نیمگرم ضماد نمایند و اگر حاجت به تنقیه افتد بادویه حاره
مسهل دهند علاج نفخه طحال قریب همین است و اچار انجیر ولایتی که در سرکه انگوری
تیار کرده باشند و عرق گوگرد [illegible] نفخه طحال فائده عظیم بخشد و نفخه طحال

از ریاح سوداوی حادث شود و علامت آن تمدد موضع سپرز و انتفاخ
سپرز است **فصل دوم در امراض امعاء و مقعد و گرده و مثانه اسهال** اگر بسبب فساد غذا بود
یعنی غذا بکثرت خورده شود و یا بے اشتها خورده شود و از ان باعث اسهال لاحق شود علاج
شیرهٔ بادیان در عرق بادیان بر آورده گلقند آفتابی سکنجبین ساده داخل کرده بنوشند
و از غذا منع فرمایند و باقی علاج انچه در تخمه و هیضه گذشت بعمل آرند و اگر بسبب نزلات
که از دماغ بمعده فرود آیند علامتش آنست که بعد خواب طویل حادث شود علاج آن
انچه در ذرب گفته شد بعمل آرند و اگر بسبب انصباب اخلاط بر خمل معده بود پس اگر انصباب صفرا باشد
علاج آن تنقیه صفرا کنند بعده قرص طباشیر قابض استعمال فرمایند صفت قرص
بپزند تخم حماض بریان شش درم طباشیر چهار درم نشاسته صمغ عربی هر یک سه درم
کوفته بیخته بگلاب اقراص سازند و اگر انصباب سودا بود علاج تنقیه سودا فرمایند
و اگر اسهال از جگر بود علامتش آنست که در معده فتوری نبود و تشنه نباشند که اکثر اسهال کبدی
در شب می باشد پس اسهال دموی باشد علاج بند نکنند فصد باسلیق یا اکحل کشایند
و وقتیکه بکمال ضعف مریض لاحق شود طباشیر سفید دم الاخوین سائیده در شربت انار
آمیخته اول بلیسند بالایش لعاب ریشه خطمی در عرق عنب الثعلب بر آورده شربت انجبار
حل کرده تخم ریحان پاشیده بنوشند و اگر صفراوی باشد تبرید نشاید کرد لیکن آب تخم کاهو
صندل سفید سوده شیرهٔ عناب در آب بر آورده شربت انار حل کرده اسپغول مسلم پاشیده
بنوشند و پوشیده نماند که درین قسم ادویه که در ان قبض کشنیز بود استعمال نمودن [illegible]
زحیر و آن حرکتیست از امعاء مستقیم جهت دفع فضله بسبیل اضطرار که در [illegible]
و تقاضای شدید چیز کم دفع شود و تقاضا باقی بماند و اکثر با خون هم [illegible] آن
بارطوبت مائیه خلط مراری باشد علامت آن سوزش مقعد و خروج رطوبت علاج
لعاب بهیدانه لعاب ریشه خطمی در عرق عنب الثعلب بر آورده گلقند آفتابی [illegible]
شربت نیلوفر آمیخته تخم بارتنگ پاشیده بنوشند و اگر در پیچش زیاده باشد روغن بادام
اضافه کنند و اگر حرارت مزاج هم بود لعاب اسپغول افزایند و بعد از [illegible]
اسپغول را بریان کرده و لعاب بر آورده استعمال فرمایند و اگر بسبب ریاح [illegible]
شیرهٔ بادیان داخل سازند و اگر قبض زیاده مطلوب بود لعاب ریشه خطمی شیرهٔ دانه هیل

شیرۂ زرشک در عرق بیات برآورده شربت حب الآس حل کرده بنوشند و اگر خون بسیار آید
شیرۂ انجبار افزایند غذا دال ونخشکه و اگر زحیر سددی باشد یعنی ثفل در روده بند شود
و باعث آن زحیر حادث گردد علامت آن درد و قبض دایم و خروج ثفل یابس علاج
فلوس خیار شنبر اول بلع نمایند بالایش لعاب ریشه خطمی در آب برآورده شربت بنفشه
حل کرده بنوشند پس اگر فلوس خیار شنبر در براز خارج نشود تا برای تفتیح سده مغز فلوس
در لعاب ریشه خطمی مالیده شربت بنفشه حل کرده روغن بادام شیرین بالا ریخته بنوشند
غذا اسپانه روز آب مونگ شام دال نخشکه و اگر زحیر بحامله حادث گردد و از کثرت سیلان خون
از بقولات اجتناب نمایند و تخم بارتنگ با گلاب دهند و اگر بعد ولادت یا اسقاط
لاحق شود و تخم ریحان تخم کنوچه در آب جوشانیده صاف کرده شربت بنفشه حل ساخته
روغن بادام بالا ریخته بنوشند و اگر قبض مطلوب باشد سفوف طین مع روغن بادام شیرین
چرب نموده بدهند صفت اسبغول تخم ریحان تخم مرو نشاسته تخم خماخم تربدبریان
صمغ عربی گل ارمنی طباشیر سفید همه را مساوی الوزن گرفته بغیر از تخم
کوفته بیخته باهم آمیخته سفوف سازند مغص و آن درد امعا است اگر از بلغم بود
تنقیه آن کنند و اگر از صفرا بود علاج لعاب اسبغول مسلم لعاب بهیدانه
در عرق عنب الثعلب برآورده شربت نیلوفر حل کرده بنوشند و اگر از ریاح
بود علاج شیرۂ بادیان شیرۂ مویز منقی شیرۂ زیره سیاه در عرق بادیان برآورده
شربت بنفشه یا گلقند آفتابی حل کرده بنوشند و اگر بسبب دیدان بود علامت آن
احساس حرکت آنها بوقت گرسنگی علاج اول دو سه روز شیر گاو یا نبات شیرین
کرده بنوشند و بعده کمیلا تربد سفید مجوف خراشیده تخم حنظل حب النیل سائیده
در گلقند آفتابی آمیخته بعرق بادیان بخورند قولنج سکاره ایست که در امعا مستقیم خصوصا
در قولون واقع شود و از آن درد بسیار و اجابت فضله براز متعسر گردد و سبب
سده بلغم غلیظ باشد که با ثفل مختلط گردد علامت آن تقدم سقوط شهوت و استعمال
اطعمه غلیظه و شدت احتباس براز علاج شربت دینار در دو ملکه در عرق بادیان حل کرده
بنوشند و اگر ازین کار بر نیاید روغن بیدانجیر در گلقند آفتابی آمیخته اول بخورند
اگر سود ندهد تربد سفید مجوف خراشیده غاریقون زنجبیل سائیده در گلقند آفتابی آمیخته

بخور ند بالایش شربت سنا ده درگلاب و عرق بادیان حل کرده بنوشند و اگر حاجت
قوی بود پرسیاوشان ۶ ماشه سنا رسکے خربق ابیض ہر یک ۲ ماشه بسفائج منقی ۶ ماشه
قنطوریون دقیق ده ماشه تربد سفید ۸ ماشه زنجبیل چار ماشه در سه آثار آب بجوشانند
تا ثلث ماند صاف کرده مغز فلوس پنج توله دران مالیده غاریقون ۲ ماشه شحم حنظل سه ماشه
روغن بیدانجیر ۱ توله سرد ارزمود ه حقنه کنند و طریق استعمال آنست که آنرا دو حصه نمایند یک حصه اول
بعمل آرند و عند الحاجت حصه دوم پس از چہار گھڑی پس اگر شفا یافت فبہا و الا نضج بلغم داده مسہل دہند

حقنه دیگر جاء من تالیفات حکیم عبد الہادی صاحب مجرب مؤلف صفت آن

برگ کلم برگ چقندر برگ کرفس از ہر یک دسته آب ایشان را گرفته سبوس گندم آرد جو از ہر یک
یک کفے لسان الثور بادرنجبویه بسفائج فستقی اسطوخودوس قنطوریون دقیق زوفای خشک تربد سفید
زنجبیل اکلیل الملک شحم حنظل عنب الثعلب خشک پرسیاوشان پوست بیخ کبر بیخ کرفس
بیخ بادیان اصل السوس پوست بیخ کاسنی تخم خربزه حاشا گل بنفشه گل خطمی تخم خبازی
اذخر مکی افتیمون رومی اشق کما فیطوس کمادریوس حلبه سورنجان از ہر یک ۶ مثقال
انجیر زرد عناب ترمس اصفہانی از ہر یک ۷ دانه مویز منقی سپستان از ہر یک بست دانه
سنا مکی چہار مثقال جمله را در یک من و نیم تبریزی آب بجوشانند تا سی صد مثقال آب بماند
پس صاف نموده فلوس خیار شنبر پانزده مثقال شیرخشت ترنجبین گلقند آفتابی
از ہر یک ده مثقال روغن ناردین روغن حب الخروع روغن بادام تلخ از ہر یک
چہار مثقال ریوند چینی سوده یک درم بورۂ ارمنی نمک طعام سوده از ہر یک یک مثقال
سرد ارد کرده اول یک دفعه باب نمک حقنه کنند پس چہار مرتبه بالکل مطبوخ مذکور حقنه نمایند
و پوشیده نماند که من تبریزی شصت مثقال است و این حقنه برای قولنج و جمیع امراض
بلغمی چون صرع و سکته و فالج و لقوه فائدۂ عجیب و غریب بخشد و اگر قولنج بسبب
ریاح باشد علامت آن تقدم نفخ و قراقر و اکل اطعمۂ بارده نفاخه و انتقال درد علاج
جوارش کمونی اول بخورند بالایش پرسیاوشان انیسون تخم کرفس اذخر مکی مویز منقی
در آب جوشانیده صاف کرده گلقند آفتابی مالیده بنوشند و از آرد ماش ہندی
نان پزند از یک طرف پخته و دیگر طرف خام و بر طرف خام روغن گل و روغن بابونه

یا روغن قسط و روغن بید انجیر مالیده بر شکم بندند و اگر همراه آرد مذکور جلتیت و زنجبیل
سائیده آمیزند بهتر باشد و اگر قولنج بسبب ورم حار افتد علامت آن حمی حاده و عطش
وقی و مرارت دهن و درد و در عروق و این قولنج بهتر کم افتد علاج فصد باسلیق از جانب
موافق زنند و فرق در قولنج و درد گرده آنست که در درد گرده بجای گرده بود و مائل بطرف
قطن باشد و در وجع قولنج مائل پیش شکم و صعب بود و زیر ناف باشد بواسیر زیادتی بود
که در فوهات عروق مقعد حادث شود و آن سه قسم است یکی ثولولی که مشابه ثولول بود
دوم عنبی که مشابه دانه انگور باشد سوم توتی و آن مشابه توت سیاه بود و این هر سه قسم
یا داخل مقعد بود یا خارج آن پس اگر داخل بود علاج آن بدشواری بود و هر واحد ازین یا
خونی بود یا غیر خونی خونی آنست که ازوی دم سیلان نماید و غیر خونی خلاف علاج
لعاب ریشه خطمی لعاب بهیدانه در عرق گاؤزبان برآورده شربت نیلوفر حل کرده
بنوشند و اگر شکایت قبض بود هلیله مربی شسته اول بخورند بالائی آن ادویه مذکور بنوشند
و اگر حرارت در مزاج بود شیره تخم کاهو اضافه کنند و خون بواسیر را بند نشاید کرد
وقتیکه از ادرار خون ضعف لاحق شود سفوف مقلیاثا اول بخورند بالائی آن
لعاب بهیدانه لعاب اسبغول مسلم شیره دانه هیل در عرق گاؤزبان و عرق بادیان
برآورده شربت حب الآس حل کرده بنوشند و اگر قبض کثیر مطلوب بود دم الاخوین
سنگ جراحت سائیده در رب بهی شیرین آمیخته اول بلیسند بالائی آن آمله خشک
در آب تر کرده آب زلال گرفته شربت حب الآس حل کرده بنوشند و اگر حاجت افتد
فصد باسلیق زنند و اگر خون سوداوی بود تنقیه سودا نمایند و اگر سوزش بر رگها کلان بود
حقنه بکنند منقوع بولی بر گشنیز ماشه کافور سه ماشه در آب برگ نیب سائیده بلیته در آن
تر کرده حمول سازند و حکیم علی گیلانی در مجربات خود نوشته که سم الفار یک حبه در شیر خر
جوش دهند و در سه روز در آن شیر بدارند بعده برآرند و بمقدار نصف نخود
بر دانه بواسیر بگذارند و تا یک هفته نهایت دو هفته همین طریق بعمل آرند همه دانها
بے اذیت خواهند افتاد لاکن باید که قبل از استعمال دوای مذکور مجمره بر مقعد گذارند
و در میان استعمال دوای مطرح یا قوتی یا خمیره مروارید یا دواء المسک
برای تقویت قلب خورده باشند سفوف مقلیاثا تخم تره تیزک بست درم

تریره کرفس در سرکه تر کرده خشک ساخته بریان نموده پنج مثقال تخم کتان تخم گندنا
هلیله سیاه در روغن زیت بریان کرده هریک دو مثقال مصطگی یک مثقال همه را بگیر از
تخم تره تیزک کوفته بیخته سفوف سازند شربت دو درم باب سرد و قسمی ست از یکی
که مسلکی ست بیخ البواسیر و آن ریحی ست غلیظ عسر التحلیل که حادث میشوند در وشارید
و از بطن تقاصا شود با پیچش و حوالی مقعد می آید و سبب این ریح سوداوی غلیظ بود
علاج منضج و مسهل سودا تنقیه کنند و اطریفل یا حب مقل یا معجون خبث الحدید استعمال
فرمایند صفت اطریفل مقل مقل منقی ده درم پوست هلیله زرد آمله منقی پوست بلیله هریک ده درم
مقل را در آب گندنا حل کنند و شصت مثقال عسل اضافه کرده بقوام آرند پس ادویه دیگر
کوفته بیخته دران داخل کنند صفت حب مقل پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه
مقل ازرق از هریک پانزده درم تربد سفید ده درم سکبینج پنج درم خردل دو درم مقل و سکبینج را
در آب گندنا حل کنند و داروهای دیگر را کوفته بیخته با آن بسرشند و حب بندند صفت
معجون خبث الحدید خبث الحدید مدبر پانزده درم هلیله سیاه پوست آمله
منقی کزمازج از هریک پانزده درم سنبل الطیب اذخر مکی سعد کوفی زنجبیل فلفل گرد کندر
از هریک دو درم کوفته بیخته در عسل آمله مربی سه چند بدستور معروف معجون سازند شربت
بقدر یک جوز بزرگ تدبیر مدبر کردن خبث الحدید خبث الحدید را در سرکه انگوری
شانزده روز تر دارند و هر روز تبدیل سرکه کرده باشند بعده سائیده بکار آرند خروج المقعد
و آن بر دو نوع است یکی آنکه بسبب ورم عارض بود و علامت و علاج آن در ورم خواهد آمد
دوم آنکه بسبب استرخا شرج بود علامتش آنست که مقعد باسانی اندرون رود
و باز بیرون آید علاج گلنار مازو در آب عنب الثعلب سبز سائیده ضماد کنند
و مقعد را بطریقی که در امراض اطفال گذشت اندرون روکنند ورم مقعد اگر حار بود
بعد استعمال ادویه حاره حادث شود یا بعد قطع بواسیر افتد و علامت آن سوزش
و تقطیر بول علاج فصد باسلیق زنند و مرهم سفیداب بر مقعد گذارند عنب الثعلب
خشک اکلیل الملک تخم خطمی در آب جوشانیده بآن آب استنجا نموده باشند
و از ادویه و اغذیه قابضه پرهیز کنند صفت مرهم سفیداب موم سفید یکمثقال را
در روغن گل پنج مثقال گداخته سفیداب مرداسنگ از هریک یکمثقال سائیده

مخلوط کرده مرهم سازند و بعد از فرود آوردن از آتش سفیده بیضه مرغ یک عدد
و کافور دو ماشه افزایند خارش مقعد اگر از سبب دیدان بود علاجش مذکور شد
و از غلبه خلطی بود تنقیه آن کنند و روغن گل مالیده باشند و اگر مقعد به بواسیر بود
آنچه در بواسیر گفته شد بعمل آرند ورم گرده سبب آن یا غلبه خون صفراوی باشد
علامت آن برون آمدن صفرا در قی و شدت عطش و زردی بول علاج فصد باسلیق
از طرف مخالف زنند و لعاب بهیدانه لعاب اسپغول مسلم در عرق گاوزبان برآورده شربت نیلوفر
حل کرده بنوشند یا از بلغم بود و علامت آن بطوء نبض و سفیدی بول و براز و مریض
راست نتواند ایستاد و زردی چشم و تمام بدن ترهل ظاهر شود علاج تنقیه بلغم کنند
و اکلیل الملک گل بابونه در آب عنب الثعلب سبز سائیده ضماد کنند ورم گرده
اگر از ریح بود علامت آن انتقال وجع و تمدد بی گرانی علاج شیره بادیان
شیره تخم کشوث در آب برآورده شربت بزوری حل کرده بنوشند یا ماء الاصول که سابق
ذکر یافت با اضافه خارخسک و تخم خربزه استعمال کنند و حلتیت در روغن بابونه سوده
نیمگرم طلا سازند و برگ پان بران ببندند و بابونه شبت اکلیل الملک سبوس گندم در آب
جوشانیده مریض را دران نشانند و اگر ضعف گرده بود علامت آن ضعف باه و آمدن بول
مثل غساله گوشت علاج اگر ضعف از سوء مزاج باشد تبدیل آن کنند بطریقی که بارها
ذکر یافت و اگر از غلبه خلطی بود تنقیه آن کنند و اگر بسبب کثرت جماع یا کثرت استعمال
مدرات بود شیر شتر برب بهی بنوشند و اگر ضعف گرده از لاغری آن بود علامت آن
سفیدی بول و کثرت آن و درد پشت و لاغری بدن علاج از مغز بادام شیرین
مغز نارجیل مغز فندق مغز پسته قند سفید حلوا سازند و بآن مداومت کنند غذا
نان میده و روغنی و کله گوسفند یک ساله و اگر درد گرده از رمل حصات بود پس آنچه
در رمل و حصات ذکر می یابد بکار برند رمل و حصات کلیه سبب این علت
رطوبت خام لزج بود که حرارت غریبه بمرور زمان رطوبت آن را لطیف کند و متحجر گرداند
پس اگر ماده بسیار و در غایت لزوجیت بود حصات پیدا گردد و الا رمل متولد شود
پس علامت حصات احساس درد و ثقل و تمدد در موضع گرده و بیاض بول و رقت آن
و علامت رمل ثقل و تمدد در موضع گرده و عسر بول و صفای آن خروج رمل است دران

علاج سفوف حجر الیهود یا معجون حجر الیهود اول بخورند بالایش شیرهٔ تخم خیارین شیرهٔ
تخم خربزه در آب برآورده شربت بزوری حل کرده بنوشند صفت سفوف
حجر الیهود حجر الیهود شش درم کلتھی پانزده درم تخم خربزه تخم خیارین مقشر تخم کدو مقشر
هر یک چهار و نیم درم سیسالیوس دو درم صمغ عربی ۲ درم نشاسته کتیرا از هر یک
سه درم قند سفید هشتاد و هشت درم کوفته بیخته سفوف سازند شربت دو درم صفت
معجون حجر الیهود مغز تخم کدو مغز تخم خیارین مغز تخم خربزه حب کاکنج هر یک پنجاه درم
حجر الیهود پنجاه درم عسل خالص سه چند ادویه بطریق معروف معجون سازند
سه درم شربت ست و اگر حاجت افتد فصد باسلیق از جانب موافق زنند
اگر علامت خون بوده باشد و اگر امتلا بود اخراج ماده از منقیات بلغم نمایند
بعد از آن گل بنفشه عنب الثعلب خشک گاوزبان پرسیاوشان تخم خربزه عناب
تخم بلیون در عرق عنب الثعلب جوشانیده صاف نموده خمیرهٔ بنفشه شربت بزوری
داخل کرده حجر الیهود سائیده پاشیده بنوشند بعد چهار روز سنا مکی گلقند مغز فلوس
خیارشنبر شیرخشت روغن بادام شیرین اضافه کرده مسهل دهند بروز تبرید لعاب
ریشه خطمی بهیدانه در آب برآورده شربت بزوری معتدل حل کرده بنوشند
و جالینوس گوید که صاحب حصات اگر در دست خود خاتم حدیدی دارد حصات را
بریزاند و مرتبهٔ دیگر متولد شدن ندهد حصات و رمل مثانه سبب این حصات
و رمل نیز همان ست که در بحث حصاة و رمل کلیه مذکور شد علامت آن سفیدی
و رقت بول و عسر آن و غلبهٔ نعوظ و درد موضع مثانه و بقراط گوید که فرق در ریگ مثانه
و ریگ گرده آن ست که ریگ مثانه سفید بود و ریگ گرده سرخ علاج
آن مثل علاج کلیه کنند لیکن قوی تر از دو استعمال معجون که از تجربه صاحب اقراباذین ست
کنند فائده عجیب بخشد صفت حب بلسان خولنجان سلیخه مساوی الوزن گرفته
بعسل معجون سازند و هر روز بقدر جوز با آب ترب بخورند و اگر گل و ادویه خشک گرفته
سفوف ساخته هر صباح کفی بخورند نفع عظیم دهد و اگر نبات سفید آمیزند
مضایقه ندارد مقدار شربت از یک درم تا چهار درم ذیابیطس و آن مرضی ست
که تشنگی غالب باشد و مریض ساعت بساعت آب بخورد و بلا فاصله بول کند

لیکن بارده بخلاف تسلسل بول که او بے اراده باشد وسبب آن افراط حرارت باشد
در گرده پس جذب کند مائیت را از کبد و آورده از ماساریقا و آورد از معده و دفع کند
گرده مائیت مذکور را بطرف مثانه و پس چونکه همین نمط مائیت را جذب نموده باشد
ازین باعث تقاضاے آب و دفع بول علی سبیل الاتصال بیاشد علامت آن
شدت تشنگی و رقت بول وسفیدی رنگ آن علاج قرص ذیابیطس اول
بخورند بالایش شیرۂ تخم کاہو شیرۂ تخم کشنیز خشک در آب برآورده شربت حب الآس
حل کرده بنوشند غذا آش جو و درین مرض از ادویه مسهل پرهیز باید و قرص ذیابیطس
که خورند این است صفت قرص طباشیر رب السوس تخم خرفه تخم کاہو از هر واحد
ده درم تخم حماض کشنیز خشک گل ارمنی از هر یک سه درم صندل سفید گلنار فارسی
صمغ عربی از هر یک دو درم کافور چهار درم همه را کوفته بیخته در شیرۂ خرفه یا کاہو یا
آب انار ترش خمیر کرده قرص سازند و لوقتیکه این مرض مزمن شود و سلسل
بر بول هجوم نماید آن وقت کلونجی خشک را سائیده با شکر ترے آمیخته
دو کف هر روز بخورند و راو روند یا کلونجی و گوکهرو را جو کوب کرده در چهار کوزه آب
بجوشانند و وقتیکه نصف آب بماند صاف کرده شکر تری چهار درم داخل کرده
بنوشند کذا فی شفاء الاسقام و والد ماجد در بیاض خود ارقام سے فرمایند
که خشت نیم پخته زرد رنگ که صد سال در چاه مانده باشد یک عدد بگیرد
و نمک کهاری یک آثار پاؤ بالا در صد چند آب حل کرده خشت مذکور را در آتش
خوب سرخ کرده در آب نمک سرد کنند بجاری که آب مذکور در خشت بالکل جذب شود
بعد ازان خشت مذکور را بدستور در شیر بز هشت مرتبه سرد کنند بعده بدستور در شیرۂ
برم ڈنڈی سبز هشت بار سرد کنند بعده در شیرۂ اونٹ کٹاره هشت مرتبه سرد کنند
و همین نمط در شیرۂ سنگهاهولی سرد کنند پس بگیرند ست سلاجیت یکدام موچرس
یک دام پاکهان بید یک دام الائچی خرد یک دام ستاوری یکدام پوست بیخ
درخت انبه گوکهرو خشت مذکور تیار شده من کل واحد چهار دام ست گلو شش دام
نبات سفید همه وزن ادویه همه را کوفته بیخته سفوف ساخته سه درم بشیرۂ خار خسک بخورند
حرقت بول اگر بسبب غلبه صفرا بود علامت آن صبغ بول علاج شیرۂ

تخم خیارین شیرهٔ تخم کاسنی شیرهٔ خارخسک شیرهٔ تخم خربزه در آب برآورده شربت کاکنج
حل کرده بنوشند واگر بسبب قرحهٔ مثانه یا احلیل بود علامت آن خروج مده با خون
علاج فصد باسلیق زنند بعد ازان بنادق البزور یا قرص کاکنج اول بخورند بالایش
شیرهٔ تخم خیارین شیرهٔ تخم کشنیز خشک شیرهٔ خارخسک در آب برآورده شربت بزوری
حل کرده بنوشند بعد از تنقیه مده گلنار فارسی گل ارمنی کندر رومی سوخته پوست
کندری سوخته انزروت شب یمانی نشاسته صمغ عربی مردارسنگ سنگ جراحت دم الاخوین
سفیداب از هر یک دو ماشه سوده سا کرده قدری ازان در شیر دختران حل کرده در احلیل
بچکانند سفوف از بیاض حکیم اجمل خان صاحب مرحوم مجرب برای سوزاک
صفت خارخسک نیم آثار در آفتاب خشک کنند و بکوبند و هموزن آن سرپارا
پاؤ آثار سنگ جراحت نیم آثار شکر گرفته کوفته بیخته سفوف سازند و با شیر ماده گاؤ
خورده باشند ایضاً سفوف دیگر برای قرحه سوزاک از تجربه جناب حکیم محمد شریف خان صاحب
مغفور صفت طباشیر سفید دانه هیل ست گلو کباب چینی از هر یک دو ماشه قلمی کشته
نیم ماشه ست سلاجیت سه ماشه کوفته بیخته سفوف سازند جمله یک خوراک ست همراه
شیرهٔ تخم خیارین بخورند احتباس بول یا بسبب ورم کلیه یا ورم مثانه یا از جهة
حصاة باشد علامت و علاج هر یک گذشت یا از احتباس چیزی مثل خلط لزج بود
که در مثانه عارض شود علامت آن ثقل مثانه و تقدم تاکل الاطعمه تغلیظه علاج
پرسیاوشان اذخر تخم کرفس در آب جوشانیده شربت بزوری حل کرده بنوشند
و قدرے زعفران در احلیل گذارند و اگر اول شورهٔ قلمی بخورند و بالایش مطبوخ مذکور
بنوشند مناسب بود و گل تیسو را در آب پخته بر مثانه بندند لتقطیر بول اگر از ضعف بود
علاج آن مثل حرقت بول کنند و اگر از برودت مثانه بود علامت آن بیاض
بول و نبودن تشنگی و تقدم تدبیر بارد و علاج معجون خبث الحدید اول بخورند
بالایش شیرهٔ بادیان شیرهٔ زیرهٔ سیاه در عرق بادیان برآورده شربت بزوری حار
حل کرده بنوشند و روغن ترب بر مثانه بمالند سلس البول و آن مرضی است
که دران بول بے اراده برآید و سبب آن کثرت برودت بود که در مثانه حادث شود
علاج بمعجون مکوے یا جوارش جالینوس مداومت سازند یا کندر و مصطگی سائیده

در کلفت آفتابی آمیخته بخورند و نشاسته در گلاب سرشته برعانه ضماد کنند و خوردن کهیاه
بوقت خواب یکتوله یا یک و نیم توله مفید بود و سنگهاڑا و نبات هموزن آرد کرده سفوف ساخته
علی الصباح یک توله بخورند و صاحب شفاء الاسقام نویسد که بعد از جماع از بول کردن
احتراز کنند زیرا که سلسل بول پیدا میکند **بول الدم** سبب آن انفجار رگی است
از رگها علامت آن خون همراه بول یا بی بول آمدن **علاج** فصد باسلیق زنند
و بعد در ابتدا حابسات خون با قدری مدرات استعمال فرمایند و بعد زمانه ابتدا
حابسات خون فقط استعمال کنند که بارها ذکر یافته اند **فصل در امراض رحم و انثیین**
و قضیب عقر یعنی بچه ناشدن و آن یا از جانب زن یا از جانب مرد امتحانش چنان بود که منی هر دو را
جدا جدا در آب اندازند هر کدام که بالای آب بایستد و ته نشین نگردد عقر
از جانب آن باشد **علاج** اصلاح حال منی کنند و بوقت جماع کوشند که انزال
مرد و زن بالتوافق باشد سفوفی که اصلاح منی کند شقاقل مصری تعلب مصری
مصطگی رومی دارچینی طباشیر تخم نوتال مکهانه گوکهرو سنگهاڑا خشک سپستان از هر یک
یکدام نبات سفید سه دام کوفته بیخته بوزن برابر چهار روده پوڑی بسازند هر روز
یک پوڑی با شیر بادۀ گاو تازه یا قوام آثار پخته خوردن بفرمایند و در اثنای خوراک
از ترشی و جماع پرهیز ند و اگر فساد منی بسبب سوء مزاج حار یا بارد یا رطب یا یابس یا ساذج
یا مادی بود علاجش آنست که تبدیل مزاج کنند چنانچه بارها ذکر یافته **کثرت اسقاط**
پس اگر از عوارض خارجی مثل حرکات عنیفه بود پرهیز از آن ورزند و اگر از سببهای اصلی بود
مثل سیلان رطوبت رحم پس آنچه در سیلان رطوبت رحم گفته آید بکار برند و اگر علامت اسقاط
شروع شود برای حفظ جنین خمیرۀ مروارید اول بخورند بالائش شربت انجبار
در عرق گاوزبان حل کرده بنوشند و اگر بجای خمیرۀ مروارید یاقوتی معتدل یا دواء المسک
کنند می شاید و اگر علامت اسقاط بخوبی ظاهر شود آن وقت نگاه دارند بلکه برای مدد اخراج
جنین بادیان نیم کوفته بیخ بادیان نیم کوفته پرسیاوشان اذخر مکی در عرق گاوزبان جوشانیده
شربت بزوری حار حل کرده بنوشند و بعد اسقاط گره بالس پنج عدد پوست اخروٹ
دو دوڑه کپاس هر یک دو توله پوست سیاه املتاس یک توله فلوس هم هفت عدد در دو آثار آب
بجوشانند تا به ثلث رسد قند سیاه کهنه هفت توله داخل کرده بدارند بجای آب و غذا

همین مطبوخ قدری نوشانیده باشند و بروز سوم گره بانس و فلوس و پوست سیاه
املتاس قند سیاه سه توله جوشانیده بدستور بدهند و بعد شش روز نان میده بقدر
دو دوام بدهند و هر روز افزون ساخته باشند و بجای آب عرق بادیان بدهند
و تا چهل روز از روغن وغیره پرهیزند **عسر ولادت** یا بسبب فربهی زن یا بسبب
ضیق رحم یا از جهت ضعف واقع باشد **علاج** بروغن بابونه و روغن گل از عانه
تا بزانو تدهین نمایند و پرسیاوشان تخم خربزه تخم کرفس پوست سیاه املتاس در آب
جوشانیده قند سیاه کهنه داخل کرده جوشند و بجای آب عرقیات دهند و اگر جنین
در شکم بمیرد علامت او آنست که حرکت جنین مطلقاً محسوس نشود و اطراف حامله
سرد شوند و نفس بتواتر آید **علاج** مطبوخی که در اسقاط گذشت باضافه اجوائن
خراسانی و ابهل بعمل آرند و فرزجه استعمال نمایند **صفت** زرآوند مدحرج ابهل حب الرشاد
مساوی الوزن گرفته کوفته بیخته در زهره گاو سرشته فرزجه سازند و اگر جنین بخیریت تمام
متولد شود پس باید که اجوائن ولیسی اگر موسم سرما بود یک توله و اگر موسم گرما بود [illegible]
شش ماشه در آب سه پاؤ جوش دهند تا یک و نیم پاؤ بماند پس یک پاؤ شکر سفید انداخته
باز بجوشانند تا قدری آب بسوزد و بعده بروغن زرد یک پاؤ گرفته قرنفل و بعده در آن انداخته
بر آتش گذارند وقتیکه قرنفل سرخ شوند روغن مذکور را در مطبوخ انداخته از آتش
فرود آرند و زنجبیل سه ماشه سائیده سرد کرده بنوشانند و تا [illegible] بعمل آرند
و بجای آب عرق گاوزبان و عرق بادیان داده باشند و تا [illegible] بدهند و روز چهارم
از آرد گندم و مغز بادام و مغز پسته تال مکهانه کشمش نبات [illegible] روغن زرد حلوا ساخته
بخورانند و اگر دختر بود طبخ عربی در حلوا افزایند و بروز ششم [illegible] یا [illegible] مرغ
یا شله یا نان گندم بخورند و تا چهل روز پرهیز دارند و تال مکهانه که در روغن زرد
بریان کرده باشند مداومت سازند و بادام وغیره نیز خورده باشند و [illegible] تا
چهل روز بروز ششم و بستم و سی ام و چهلم غسل داده باشند و فرزجه [illegible]
تدهین نموده باشند و اگر بعد وضع حمل دفع نفاس نشود و [illegible]
کثرت طمث و این مرض یا از کثرت خون یا از رقت خون بود یا بسبب
رطوبتی که قوت ماسکه را ضعیف سازد می باشد **علاج** [illegible]

ضعف مفرط قرص کہربا اول بخورند بالایش شیرۂ ریشۂ بیخ انجبار شیرۂ حب الآس در عرق
گاؤزبان برآوردہ رب بہی شیرین حل کردہ تخم بارتنگ پاشیدہ بنوشند سفوف معمولے
استعمال فرمایند صفت سفوف معمولی سنگ جراحت دو درم گوند ڈھاک یک درم
مائین خرد نیم درم نبات سفید دو درم ہمہ را کوفتہ بیختہ سفوف سازند خوراک یک کفدست
با یک پاؤ شیر مادہ گاؤ تازہ قرص از مجربات جناب حکیم محمد واصل خانصاحب مرحوم
برای حبس دم طمث صفت گلنار مازو ہر یک چہار ماشہ کندر ستہ ماشہ سرمہ اصفہانی
ستہ ماشہ اقاقیا ستہ ماشہ شب یمانی یک نیم ماشہ ہمہ را کوفتہ بیختہ در آب بارتنگ سرشتہ
قرص کنند و جناب نانا صاحب اعنی جناب حکیم محمد مظفر حسین خانصاحب مغفور در مظفرے
ارقام فرمودہ انار اگر خبطیا نار اسائیدہ مساوی آن حنا سائیدہ گرفتہ در آب سرشتہ مرتفیہ
مبتلاے کثرت طمث بر کفدست و یا ضماد کردہ تا دو ساعت در تابش آفتاب نشینند
یقینا در تکرار عمل احتباس طمث گردد ہکذا فی علاج الامراض ذخیرہ نباہ
کرار آمار آ احتباس و قلت طمث اگر بسبب ورم رحم بود علاج حیض
مثل علاج ورم رحم کنند و اگر بسبب قلت خون بود علامت آن ضعف
و زردی بدن و تقدم استفراغ خون مثل فصد و بواسیر وغیرہ علاج ادویہ
مقویہ اعضای رئیسہ استعمال کنند و مدرات ندہند و اگر از غلظت خون
کہ از برودت یا آمیزش خلط غلیظ بود علاج فصد صافن و یا باسلیق زنند
و شیرۂ تخم خیارین شیرۂ خارخسک شیرۂ تخم خربزہ در آب برآوردہ شربت بزوری
حل کردہ بنوشند اگر حاجت افتد برای نضج مادہ گل بنفشہ عنب الثعلب خشک
پرسیاوشان تخم خطمی خارخسک تخم خربزہ ابہل شکاعی شیح در عرق بادیان جوشانیدہ
صاف کردہ شربت بزوری یا عسل خالص حل کردہ بنوشند و بروز مسہل ادویہ مسہلہ
بر منضج افزودہ و ادویہ مدرہ کم نمودہ مسہل دہند بروز تبرید شیرۂ تخم کشوث شیرۂ
تخم خیارین در عرق گاؤزبان برآوردہ شربت بزوری حل کردہ بنوشند سیلان
رطوبت از رحم باید کہ مریضہ پنبۂ سفید وقت شب یک پارہ بر دارد صبح
برآوردہ خشک ساختہ بہ بینند از رنگ آن غلبۂ خلط کہ سیلان رطوبت از دست
دریافتہ میشود مطابق دریافت علاج کنند پس اگر از غلبۂ صفرا بود علاج

ادویهٔ مسهل منضج ماده تنقیه صفرا کنند و اگر از غلبه بلغم و سودا بود تنقیه آن کنند بعده تخم تمر هندی را
در آب یک شبانه روز تر دارند پس برآورده مقشر نموده باز در آن آب تر کنند تا آب خشک شود
ربع وزن آن مغز تخم بکائن و هشتم وزن آن صندل سفید و هموزن ادویه نبات سفید
بگیرند و همه را کوفته بیخته استعمال فرمایند بطریق استفاف همراه لسی شیر ماده گاو
و فرزجه که در کثرت طمث مذکور شد بعمل آرند ورم رحم اگر حار بود علامت آن حمی حاد
و انتفاخ رحم و تشنگی علاج اول فصد باسلیق زنند و برای حمی شربت بزوری
در عرقیات حل کرده خاکشی پاشیده بنوشند بعده گل بنفشه عنب الثعلب اصل السوس مقشر
نیمکوفته تخم خطمی تخم خیارین نیمکوفته تخم کشوث مویز منقی شب در آب کاسنی سبز مروق تر دارند
صبح مالیده صاف نموده شربت بزوری حل کرده خاکشی پاشیده بنوشند و بوقت ظهور
نضج بروز مسهل گلسرخ مغز فلوس شیرخشت گلقند آفتابی روغن افزوده مسهل دهند
بروز تبرید شیره عنب الثعلب خشک شیره تخم خیارین در عرق گاوزبان برآورده
شربت بزوری حار حل کرده خاکشی پاشیده بنوشند و بعد الفراغ مسهلات آب کاسنی سبز
مروق یا شربت بزوری استعمال فرمایند و در ابتدا گل خطمی صندل سرخ حضض مکی
در آب عنب الثعلب سبز سائیده بر مقام رحم ضماد کنند و در انتها گل بابونه گل خطمی
عنب الثعلب اکلیل الملک سنبل الطیب مغز فلوس صبر در آب عنب الثعلب سبز
سائیده ضماد کنند و اگر ماده اراده جمع شدن نماید از لعابهای گرم مثل لعاب تخم حلبه
و تخم کتان رحم را حقنه کنند و گل خیر در آب جوشانیده مریضه را در آن نشانند و گل بابونه
تخم حلبه تخم کتان آرد باقلا در آب یا انجیر پخته باشند سائیده بر عانه ضماد کنند پس وقتیکه
ورم نضج یافته منفجر گردد برای تنقیه ریم شه[illegible] نبات شیرین کرده در حقنه اندازند
رحم را حقنه کنند یا بماء العسل حقنه سازند و بعد تنقیه برای اندمال قرحه مرهم باسلیقون
در روغن گل آمیخته حمول سازند و اگر بارد بود علاجش مثل علاج ورم بارد جگر کنند
اختناق الرحم این مرض مشابه بصرع بود و نوبت دوره غش آید بباعث بخارات
که از رحم بطرف دماغ متصاعد گردند و فرق درین مرض و در صرع آنست که عقل درین مرض
بالکل زائل نگردد و چون صاحبش بهوش آید هرچه در غشی بر وی گذشته باشد آنرا بیان کند
علاج در وقت نوبت دست و پا را بربندند و خردل و نمک بر کف پا بمالند

وجنبد بید بهتر بپوپانند و وقت پوشش اگر حدوث این مرض از اجتماع منی و را ذخیرهٔ آن باشد
تنقیه بدن کنند و بکثرت جماع کوشند و اگر احتباس طمث بود فصد صافن دهند و مسهل
سوداء دهند و آنچه در احتباس طمث گفته شد بعمل آرند ورم انثیین اگر حار بود
علامت آن سرخی رنگ و تشنگی علاج فصد باسلیق از جانب ورم گیرند و لعاب
اسپغول مسلم شیرهٔ عناب در آب برآورده شربت نیلوفر حل کرده بنوشند و اگر بجای آب
عرق عنب الثعلب کنند بهتر بود و خرفه در لعاب اسپغول و گلاب ترکرده بر موضع ورم نهند
و در ابتدا اگل خطمی عنب الثعلب خشک حضض یکے در آب کشنیز سبز سائیده ضماد کنند
و در تزاید تا انتها آرد جوار و نخود آرد باقلا ضماد کنند و در انحطاط بابونه اکلیل الملک
در روغن گل سائیده ضماد کنند و اگر ورم بارد بود بمسهل گرم تنقیه کنند وجع خصیه
اگر بسبب سوء مزاج حار بود علامت آن حرارت و سوزش علاج خرفه در آب
کشنیز سبز و آب کاسنی سبز و آب عنب الثعلب سبز و آب کدو ترکرده بران نهند
و اگر درد شدید بود قدرے افیون داخل کنند و اگر از سوء مزاج بارد بود علامت
آن قلت درد و نبودن سوزش علاج مال کنگنی هلدی مغز بادام مغز بیدانجیر
در شیر میش پخته ضماد کنند بالایش برگ پان بندند و اگر از ضربه و لطمه بود
علاج فصد باسلیق زنند و از بنفشه و نیلوفر و کدو و خطمی و عنب الثعلب
ضماد کنند و از آرد گندم و هلدی و روغن زرد حلوا پخته بربندند که فائده عظیم بخشد
فتق و آن مرضی ست که بسبب انشقاق صفاق یا از کشادگی مجریین که بالای انثیین
در کنج ران اند چیزے بکیس انثیین فرود آید و آن فرود آمده اگر امعاء بود قیلة الامعاء گویند
و اگر ریح بود قیلة الریح خوانند و این مرض یا از حرکت مفرط یا از ضربه و سقطه
یا از جماع که در امتلاء معده بود حادث میگردد و علاج پذیر نیست الا برائے
تخفیف تکلیف علاج میکنند علاج از دست رد کنند و کندر و مصطگی جوز السرو
اقاقیا گلنار مائیده در آب عنب الثعلب سبز سائیده ضماد کنند و از جامه خصیه را
بسته دارند و اگر ریح فرود آمده باشد جوارش کمونی اول بخورند بالایش
شیرهٔ بادیان شیرهٔ انیسون شیرهٔ زیره سیاه در آب برآورده گلقند آفتابی الیده بنوشند
در روغن قسط مالیده باشند و از فواکه رطبه و حرکات پرهیزند ورم و وجع قضیب

علاج آن مثل علاج ورم و وجع خصیه است سرعت انزال اگر بسبب ضعف
اعضای منی باشد تقویت آن کنند و اگر از حدت منی بود علاج طباشیر سفید
سوده شیره عناب در آب برآورده شربت نیلوفر حل کرده بنوشند و غذای بارد خورند
و طباشیر خشک ساخته هموزن آن نبات سفید آمیخته سفوف ساخته هر صباح یک کف دست
بخورند سفوف دیگر اسپغول مسلم دو درم تخم خرفه سه درم تخم کشنیز خشک یک درم و نیم
غیر از اسپغول کوفته بیخته اسپغول مسلم آمیخته سفوف سازند شربت یک مثقال و اگر از ضعف
ماسکه بسبب برودت و رطوبت بود علامت آن منی رقیق بکثرت خارج شود علاج
تقویه باغم کنند و بروغن بابونه و روغن ترب بر عانه مالند و باین سفوف مداومت کنند
صفت سفوف ... مصری شقاقل مصری سنگهاره خشک هر یک پنج ماشه تال مکهانه
... سفید تودریین هر یک چهار ماشه دانه الایچی کلان مصطگی رومی هر یک سه ماشه نبات
هموزن ادویه جمله را کوفته بیخته سفوف سازند جریان منی پوشیده نماند که منی فضله
هضم چهارم است پس اگر سیلان منی از کثرت منی بود علاج جماع کثیر کنند
و تقلیل غذا سازند و استعمال این سفوف مقلل منی کنند صفت تخم کاهو تخم خرفه
از هر یک ده درم کشنیز خشک اسپغول مسلم از هر یک سی و سه درم گلنار گل نیلوفر
از هر یک دو درم کافور یک و نیم دانگ ادویه را غیر از اسپغول کوفته بیخته اسپغول
داخل کرده سفوف سازند شربت سه درم و اگر از حدت منی یا ضعف ماسکه بود
آنچه در سرعت انزال ذکر یافته بکار برند سفوف برای جریان منی که از رقت
آن باشد مجرب مؤلف از بیاض عبدالماجد نقل کرده صفت پنج بند تال مکهانه
سمندر سوکه تج گوند ڈهاک مساوی الوزن گرفته کوفته بیخته نبات سفید هموزن
ادویه آمیخته سفوف سازند شربت از هفت ماشه تا یک توله نقصان باه اگر
از ضعف بدن بود که نحافت آن بر وی گواهی دهد علاج برای تقویه بدن
ادویه مقویه و اغذیه لذیذه خورند بر بقیه تیمبرشت مداومت سازند و ترک جماع کنند
و معجون لبوب خورند صفت مغز بادام شیرین مغز چلغوزه مغز حب القرطم مغز حب البطم
مغز حب الصنوبر مغز حب الزلم مغز فندق مغز پسته مغز نارجیل مغز حب القلقل تخم
خشخاش سفید تودریین کنجد مقشر تخم خربزه تخم خیار تخم پیاز تخم شلجم تخم زردک بهمنین زنجبیل

دار فلفل کبابه قرفه دارچینی شقاقل مصری تخم بلبوس خولنجان مساوی وزن گرفته
کوفته بیخته بسه وزن ادویه عسل قوام کرده معجون سازند و اگر از قلت منی بود که سبب آن
سوء مزاج بارد یا حار باشد تبدیل آن کنند به تدبیریکه بارها ذکر یافت و اگر سبب
عدم تحریک منی بود یعنی منی اگرچه کماحقه موجود بود الا حرکت نکند و لذت و دغدغه
در فراشش نماند و ظاهر است که تا منی در حرکت نیاید شهوت ظهور نیابد و علامتش آنست
که نعوظ در ابتدا ضعیف بود و بعد زمانی از دخول قوی گردد علاج بلبوب مذکوره بالا
مداومت سازند و بر روغن بابونه تدهین کنند و اگر از استرخای آلت بود پس استرخای آلت
اگر از ترک جماع بود که از مدت کثیر ترکش اتفاق افتاده باشد علاج آب گرم تنطیل کنند
و ترک سبب سازند و طبع را از شنیدن حکایات جماع وغیره بر مجامعت متوجه کنند
و اگر نقصان باه از ضعف دل یا دماغ و یا جگر یا معده یا گرده بود علاج تقویت
اعضای مذکوره کنند پس اگر از ضعف دل بود برای تقویت آن خمیره مروارید معموله
که در بحث خفقان گذشت استعمال کنند و اگر از ضعف دماغ بود خمیره گاوزبان معمولی بجوزند
صفته گاوزبان گیلانی سه درم گل گاوزبان کشنیز خشک قشر ابریشم مقرض
بهمن سفید تخم بالنگو صندل سرخ تخم فرنجمشک هریک یک توله عنبر اشهب نیم درم غیر از عنبر
ادویه را در دو آثار آب تر کنند صبح بجوشانند هرگاه سوم حصه بماند صاف کرده با نبات
یک آثار عسل یا چهار آثار بقوام آرند بعد را آخر قوام عنبر داخل کنند و ورق طلا ورق نقره
شش ماشه اضافه کنند و هرچند حل کنند بهتر باشد شربت از یک درم تا سه درم و چون
یاقوت و زهر دو زهر مهره هریک یک مثقال اضافه کرده میشود حکم تریاق پیدا میکنند
و اگر از ضعف جگر بود مفرح مخترع حکیم علی برای تقویت جگر عجیب است صفته
زعفران دو مثقال یاقوت مروارید لعل بدخشان کهربا مرجان ابریشم مقرض تخم زرشک
انار دانه بریان زوفا هریک یک مثقال گاوزبان پودینه خشک بادرنجبویه رب السوس
نارمشک پوست بیرون پسته پوست ترنج ساذج هندی عود فرنجمشک حب بلسان
تخم کاشم عود بلسان سعد مصطگی صندل سفید طباشیر گل مختوم آمله ریوند چینی دارچینی انیسون
لک افسنتین رومی اسطوخودوس تخم کرفس گل سرخ زرنباد تخم کشوث درونج عقربی
بهمنین خصیة الثعلب اشنه سنبل الطیب جراینه کمافیطوس قسط تلخ عصاره غافث

فقاح اذخر ناردین افتیمون مرزنجوش جاشا مشکطرامشیع ورق نقرہ ورق طلا عنبر اشہب
مشک خالص ہر یک نیم مثقال یا سہ چند قند بسرشند شربت یک مثقال و اگر از ضعف معدہ
بود معجون سنگدانہ معمولہ استعمال کنند صفت پوست سنگدانہ مرغ طباشیر سفید ہر یک
دو مثقال گل سرخ سہ درم پودینہ خشک پوست بیرون پستہ پوست ترنج پوست ہلیلہ زرد
ہر یک یک مثقال بہمنین صندلین سعتر کشنیز خشک بریان حب الآس ہر یک دو درم
کوفتہ بیختہ بشراب فواکہ معجون سازند شربت دو مثقال و اگر از ضعف گردہ بود برائے
تقویت آن این مکرر بہ تجربہ رسیدہ صفت مغز بادام مغز پستہ مغز چلغوزہ مغز حب السمنہ
تخم خشخاش سفید کنجد مقشر مغز فندق مغز حب الفلفل مغز حبۃ الخضراء ارچینی خولنجان
موچرس ازہر یک سہ ماشہ تودری بہمنین دانہ الائچی خرد و کلان ازہر یک چہار ماشہ
کشمش منقی مویز منقے ہر یک شش ماشہ خرمائے سلیمانی یک تولہ شقاقل مصری تخم کرفس
لسان العصافیر درونج عقربی پودینہ مصطگی رومی طباشیر سفید تال مکھانہ کبابہ چینی
بسباسہ زنجبیل دار فلفل پوست اترج خشک مربی قشر فلفل تخم زردک تخم ہلیون
تخم شلجم مغز تخم کوانچ زرنباد مغاث بغدادی ہر یک دو ماشہ سنبل الطیب عنبر اشہب
ازہر یک یک ماشہ چوب چینی دو دام مصطگی دو ماشہ قند سفید چہاردہ دام ترنجبین سفید
نیم پاؤ عسل سفید چہاردہ دام زعفران یکماشہ بدستور معروف معجون سازند تدبیر
مربے کردن خسک آنست کہ خشک خسک را بکوبند و بیزند و در آب خسک سبز سہ
شبانہ روز در آفتاب پرورند و ہر روز آب خسک سبز تازہ کنند چنانچہ آب خسک سبز
سہ وزن خسک خشک بکار رود و پس خشک کنند و بکار برند و اگر نقصان باہ بسبب
جلق باشد علاج از نسخہای مندرجہ ذیل ہر نسخہ کہ مناسب وقت حال مریض بود
استعمال نمایند ضماد اسگند ناگوری مصطگی برادہ دندان فیل مساوی الوزن گرفتہ
باریک ساختہ سہ پوٹلی بندند و باشیر گاؤ تا چہار گھڑی تکمید کنند و بروز چہارم
این ضماد بعمل آرند صفت بیر بہوٹی بسباسہ اطلین خشک مصطگی رومی اسگند رومی
اسگند ناگوری تخم دھتورہ سیاہ گھونگچی سفید ہر یک شش ماشہ روغن گاؤ دہ تولہ
ادویہ را کوفتہ بیختہ در روغن گاؤ آمیختہ خوب کھرل ساختہ قدری از ان گرفتہ ضماد کنند
و بالائش برگ پان بندند ہمچنین تا یازدہ روز بعمل آرند ضماد دیگر کہ فائدہ

عجیب بخشد صفت برادہ رعاج آئینہ ہلدی پکو پرہ کہنہ کلو نجے کنجد سیاہ مال کنگنی عاقرقرحا
کوفتہ بیختہ دو پوٹلی ببندند و باشیر پیش از زیر ناف تا بیخ قضیب تکمید کنند حتی کہ بیخ تو کہ
شیر جذب شود پس پوٹلے کشادہ دوا در شیر حل نمودہ بر قضیب ببندند بوقت صبح وا سازند
طلا ہر تال ورقی زرنیخ موصلے سیاہ بیر بہٹی ہر یک یک دام تیلیہ گھونگچی سفید قرنفل
دارچینی تخم کونچ تج بل پوست انار خراطین بچہ شیر ہر یک دو دام پوست بیخ کنیر سفید
سر مار سیاہ کہ تازہ باشد کژدم سیاہ ہر یک یک عدد کیکڑا اینڈک سانڈہ ریگ ماہے
ہر یک دو عدد دوا ہائے کوفتنی کوفتہ جانوران را ریزہ ریزہ کردہ ہمہ را در شراب دو آتشہ
۱۲ آثار سہ شبانہ روز تر کردہ نگاہدارند پس مثل چوبہ بآتش با چلد ستی روغن کشند طلا
اخر ہی مغز خر سنبل سنکھیا ہر یک نیم تولہ دارچینی عاقرقرحا دانہ الائچی کلان ہر یک
ہفت ماشہ ہمہ را باریک سائیدہ حب بستہ در شیشہ آتشی انداختہ روغن کشند
پیچے معمولہ پارچہ سفید شش گرہ را در شیرہ آئینہ ہلدی ہفت بار تر کردہ خشک کنند
وبعد ازین ہمطور در شیرہ آک و شیر تھوہر ہفت ہفت مرتبہ تر کردہ خشک سازند پس روغن گاؤ
گرفتہ بیر بہٹی مال کنگنی را دران سوختہ و پارچہ مذکور را دران بریان کردہ بدارند عند الحاجت
بقدر مطلوب ازان گرفتہ دوخت حشفہ را گذشتہ بر قضیب ببندند طلا از بیاض
حکیم اجمل خانصاحب مرحوم مغفور صفت تخم کدوی تلخ دو دام زہر پہناگ یکدام
گھونگچی سفید مقشر نیمدام عاقرقرحا نیمدام تج بل پاؤ دام فلفلمویہ فلفل دراز ہر یک پاؤ دام
کوفتہ بیختہ بروغن گاؤ تا سہ روز سحق بلیغ کنند ہر چند خوب سحق خواہند کرد نفع بیش
خواہد شد پس بمقدار دو سرخ ازان گرفتہ بر قضیب طلا کنند بالائش برگ پان
ببندند نطول کہ برای خشک کردن زخم قضیب کہ از طلاء و ضماد وغیرہ افتادہ باشد
مفید ست صفت پوست بیخ کنار دشتی را در آب جوشانیدہ صاف کردہ نطول سازند
آتشک و آن مرضی ست کہ در کتب متقدمین یافتہ نمیشود الا متاخرین بتحریرش
پرداختہ اند و آن دموی و صفراوی و بلغمی مے باشد لیکن اکثر از سودا لاحق گردد و عام است
کہ سوداوی و دموی بود یا بلغمی یا صفراوی یا سوداوی پس در علاجش رعایت نوع مادہ
ملحوظ دارند و مادۂ این مرض و اگر بجمیع بدن منتشر باشد فساد عظیم لاحق گردد علاج
گل بنفشہ گل نیلوفر عنب الثعلب تخم خیارین گاؤزبان افتیمون بسفائج شاہترہ چرائتہ

تخم کاسنی عناب ولایتی منقی برگ گاؤزبان مالیدہ صاف نمودہ شربت بنفشہ یا گلقند آفتابی
داخل کردہ بنوشند و قلت و کثرت اجزای باردہ و حارہ حسب مادہ و حاجت برای
طبیب ہست و بعد نضج بروز مسہل ہلیلہ سیاہ پوست ہلیلہ زرد مغز فلوس شیرخشت گلقند آفتابی
روغن بادام داخل کردہ مسہل دہند و اگر مسہل قوی خواہند تربد سفید حب النیل
غاریقون صبر و نحوہ ادویہ مسہلہ حسب حاجت افزایند و بروز تبرید لعاب بہدانہ
شیرہ گاؤزبان شیرۂ عناب در آب بر آوردہ شربت بنفشہ حل کردہ بنوشند و بعد مسہلات
پس از چند روز فصد باسلیق یا اکحل زنند و اگر حاجت بود استعمال ماء الجبن کنند نسخہ
مسہل معمولی کہ در تنقیہ سوداوی عجیب ہست و بارہا بہ تجربہ رسیدہ و مادۂ آتشک را
مستاصل سازد صفت سیماب و گندھک مساوی الوزن را کجلی نمایند و ہر چند سحق بلیغ کنند
ابلغ خواہد بود اما کمی کمتر خواہد آورد و اگر کم سحق کنند قی البتہ می آرد و قتیکہ از کجلی فارغ شوند
برابر ہر دو جزو حب السلاطین گرفتہ ہر سہ را سحق نمایند و چون سحق خوب شود بعد از ان
سنگ بصری مساوی ہر واحد سیماب و گندھک گرفتہ باز سحق کنند و قتیکہ باریک شود
ہمہ را بر داشتہ در ظرف گلی آب نارسیدہ بیندازند و گل را بآب شستہ در ظرف اندازند
و قدری آب دیگر اندازند کہ مقدار دو انگشت آب بالای دوا ریا بیستد پس بر آتش نہند
تا آب خشک شود و ہنوز قدری رطوبت و آب باقی باشد کہ از آتش فرود آوردہ در سایہ
تہ و بالا کردہ نگاہدارند تا آب جذب شود پس عند الحاجت استعمال نمایند و قدر استعمال
دو سرخ ہست و باید کہ دوا را در دہن انداختہ ہمراہ لسی شیر مادہ گاؤ فرو برند و احتیاط
کنند کہ بدندان دوا نرسد و بعد خوردنش ہرگاہ قی آید یکی در اسہال نخواہد شد
بلکہ اسہال بے اذیت و کثیر خواہد شد و غذا بجز شیر و برنج دیگر ہیچ نخورند چونکہ مسہل قوی ہست
بجز اقویا نباید داد حب مسہل کہ تنقیہ سودا نماید و با آتشک نافع و بیک بار در تجربہ
مؤلف ہم آمدہ صفت حب السلاطین کتیرا گل سرخ کتھہ سفید ہر یک یک تولہ دوای
اول را مقشر نمودہ ہمراہ سرگین گاؤ کہ در آب حل کردہ باشند در سبوچہ گلی انداختہ
بر آتش نہند و تا دو ساعت آتش دہند پس سرد کردہ بر آوردہ سہ چہار بار در آب
شستہ دو پارہ نمودہ پردۂ اندرونی کہ مثل زبان بسیار رقیق باشد دور کردہ جملہ ادویہ را
کوفتہ بیختہ با جزو اول آمیختہ بقدر باجرہ حب بندند و طریق استعمال چنان ہست کہ حسب مادہ

منضج داده روز اول مسهل چهار نسخ از حب مذکور همراه شربت نبات سه توله که قدری
گلاب باو ممزوج کرده باشند بدهند و اگر اسهال تقصیر کند عرق گلاب بنوشانند و هرگاه خوب اسهال
گرد انسداد اجابت شود عرق کیوڑه بنوشانند و روز دوم تبرید دهند و همین نمط حسب حاجت
دو سه مسهل بعمل آرند و در هر مسهل سه قی و ده دوازده اسهال خواهند شد و اگر معده
قوی بود بعد مسهل دوم از چهار نسخ قدری بیفزایند حب آتشک که بارها به تجربه
رسیده صفت اجوائن دیسی اجوائن خراسانی اجمود هر یک یک توله قند سیاه دو توله
هر سه دوا را خوب باریک کرده در قند مذکور آمیخته در عرق بیکسیره که لال شاخ
داشته باشد هفت حب بندند وقت خوردن یک حب مریض بر پیشانی خود چسپانیده
پس پشت خود اندازد و شش حب باقی ماند یک حب از ان گرفته خرد خرد ساخته همراه
پیچ برنج بخورند و بر دندان نچسپانند و هر دو وقت برنج بی نمک روغن انداخته بخورند
پس تا همه شش روز حب بخورند و روز هفتم کله پایه با روغن کثیر و مصالح گرم بخورند
و بعد از ان هرچه خواهند بخورند و کسی را که از کله پایه پرهیز بود نان گندم مرغن تا سه روز
بخورد و از نمک در ایام استعمال حبوب پرهیزند که حکم زهر دارد دوای آتشک
که به تجربه رسیده عجیب و غریب است صفت شنگرف سیماب [illegible] هلدی تخم بلیون
از هر یک سه ماشه جمله ادویه را گوفته سه پڑی بندند یک پڑی صباح تر تماکو نهاده
آتش انگشت چوب کنار بران نهاده در حقه بنوشند تا سوخته گردد از کشیدن
باز نمانند و یک پڑی بوقت دوپهر و یک پڑی وقت شام بدستور بعمل آرند
و آن روز در تمام روز و شب هیچ غذا نخورند و روز دوم ماهی بروغن کنجد پخته بخورند
دیگر هیچ نخورند و بروز سوم هرچه خواهند بخورند شفای کلی انشاء الله تعالی حاصل آید

فصل در اوجاع پشت و مفاصل

درد پشت اگر از کثرت بلغم برودت مزاج بود علامت آن سفیدی قاروره و تقدم
خوردن اشیاء بارده علاج تنقیه بلغم کنند و روغن تربه و روغن که در بحث وجع مفاصل
ذکر شود یا فت بر پشت مالند و اگر بسبب امتلای رگ بزرگ که بر پشت است بود علامت
آن سرخی [illegible] و درد تمام پشت و کشیدگی علاج فصد باسلیق زنند و شربت انارین

در عرق گاؤزبان و عرق عنب الثعلب حل کرده بنوشند وجع مفاصل و آن
دردے بود که در مفاصل بدن عارض شود پس اگر قدمین باشد مثل کعبین و اصابع خصوص
با بہام نقرس نامند و اگر در مفصل ورک بود و تجاوز از ان نہ نماید وجع الورک خوانند
و اگر از ورک تجاوز کرده تا زانو یا کعب حسب قلت و کثرت ماده ممتد شود و دران بار یکی
سازد و اعوجاج پیدا کند آنرا عرق النساء گویند و سبب این اوجاع ضعف مفاصل
و انصباب مواد ست بجانب آن و عام ست که مواد یا خون بود یا صفرا یا بلغم یا سودا
و وجع مذکور اکثر از خون و بلغم می باشد و از سودا بندرت و اگر مفاصل صلب و بستہ شوند
تعقد مفاصل خوانند پس اگر ماده حار بود و علامت آن شدت ضربان سرخی رنگ سرخی
قاروره و عظم نبض علاج فصد باسلیق از ظرف موافق زنند و اگر ہر دو جانب بود
از ہر دو جانب زنند بعد ازان عنب الثعلب گاؤزبان تخم کاسنی تخم خطمی عناب پرسیاوشان
شب در آب گرم تر دارند صباح مالیده صاف کرده گلقند آفتابی داخل کرده زنجبیل
سورنجان شیرین سائیده پاشیده بنوشند بعد نضج برو ز مسہل پوست ہلیله زرد
ہلیله سیاه مغز فلوس شیرخشت روغن بادام داخل کرده مسہل دہند بروز تبرید
سورنجان شیرین سائیده در گلقند آفتابی آمیخته اول بخورند بالائیش شیرہ مغز تخم خربزه
شیره خیارین خشک در عرق قیاتبر آورده شربت بزوری حل کرده بنوشند و گل سرخ صندلین
فوفل مامیثا اقاقیا در آب کشنیز سبز سائیده ضماد کنند و اگر درد شدید بود افیون ہم اضافه
کنند و در انتہا تخم خطمی بنفشه و در انحطاط بابونه اکلیل الملک افزایند و ضماد بعد از تنقیه
بعمل آرند و اگر ماده قلیل بود قبل از تنقیه باک ہم نیست و اگر ماده بارد بود علامت آن
سفیدی رنگ و انتفاع بسخنات و ورود در عمق مفاصل و غلظ و سفیدی قاروره علاج
گاؤزبان پرسیاوشان تخم خربزه نیم کوفته اصل السوس مقشر مویز منقی بیخ کاسنی
اسطوخودوس در آب جوشانیده صاف کرده گلقند آفتابی مالیده زنجبیل سورنجان شیرین
سائیده پاشیده بنوشند بعد نضج پوست ہلیله کابلی سنا مکی انجیر زرد مغز فلوس
شیرخشت روغن بادام تربد سفید افزوده مسہل دہند غذا قلیه و خشکه و در مسہل
سوم حب ایارج یکپاس شب باقیمانده بعرق گاؤزبان بلع نموده بخورند صباح از نسخه مذکور
مغز فلوس شیرخشت روغن بادام دور کرده بدرقه دہند و بعد تنقیه روغن معمولی مالند

صفت روغن تماکو مقرض سے دو درم گل بابونہ یک نیم تولہ زنجبیل یک تولہ شب یک رطل آب تر دارند صباح با نیم رطل روغن کنجد بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند نگاہدارند و بکار برند و علاج وجع الورک و عرق النساء و نقرس مثل علاج وجع مفاصل کنند و بروغن سرخ معمولی تدہین نمایند کہ برای این اوجاع بہتر ازین روغن دوا دیگر نیست صفتہ مجربہ پاؤ آثار تیج کا پھل جہیر جہور یا ہر یک چہار تولہ سنبل الطیب ناگرموتھہ ہر یک دو تولہ تیز پات قرنفل دار چینی ہر یک یک تولہ نرکچور ہشت تولہ کچلہ دو تولہ الائچی خرد سہ تولہ جوتری مشک خالص ہر یک شش ماشہ پوست درخت چوب میدہ برادۂ صندل سفید ہر یک دو تولہ زعفران چہار ماشہ زرد چوب دار ہلدی عود غرقی ہر یک یک تولہ گلاب قسم اول یک آثار روغن کنجد و سپیر ہمہ ادویہ را نیم کوب نمودہ در گلاب تر کردہ بدارند پس در دیگ مسی قلعی دار آتش ملائم دہند تا نصف آب بسوزد و پس روغن کنجد ممزوج ساختہ آتش بطور معہود دہند تا تمام آب خشک شود و پس روغن کنجد را از پارچہ گذرانیدہ در شیشہ چینی نگاہدارند و یک ہفتہ در زمین دفن کنند بعد ازان برآوردہ وقت حاجت ہنگام شب یکتولہ بمالند و بوقت سحر از آب سرد بشویند **خاتمہ** در اسباب و علامات امراض کہ خصوصیت بعضو واحد ندارند بلکہ بجمیع اعضا عام اند مثل حمیات و اورام وغیرہ و نسخہ ہای مرکبات مستعملہ ضروریہ و این خاتمہ منقسم است بر سہ قسم **قسم اول در حمیات** بدانکہ حمی حرارتیست غریبہ کہ در قلب مشتعل شود و بواسطہ خون و روح و شرائین در جمیع بدن منتشر گردد و ضررش بافعال طبیعیہ لاحق میباشد و عام است کہ اشتعال حرارت در قلب بواسطہ بود یا بلا واسطہ و نیز عام است کہ ضررش بجمیع افعال بود یا ببعض و اجناس عالیہ حمی سہ اند یکی حمی یوم دومی حمی دق سومی حمی خلطی اما حمی یوم و آن تپی ست کہ اول حرارتش بروح عارض گردد بعد در قلب رسیدہ در جمیع بدن منتشر میشود و تعلق حرارتش بروحے کہ بود آن را بآن روح منسوب میسازند مثلاً اگر تعلق بروح حیوانی بود حمی یوم حیوانی خوانند و اگر نفسانی بود حمی یوم نفسانی و اگر بطبیعی بود حمی یوم طبیعی و نیز این تب بسبب اختلاف اسباب باسمای مختلف موسوم است چنانچہ از غم بود حمی یوم غمی و اگر از ہم بود حمی یوم ہمی و اگر از تخمہ و نزلہ بود تخمی و نزلی خوانند و قس علی ہذا اما بقی و پوشیدہ نماند کہ این تب از فزع و فکر و غضب و فرح و سہر و استفراغ و

و جع و جوع و عطش و زکام و از حرارت شمس و آتش و از شرب شراب و غیرہ پیدا شد
و حمی یوم بشرطیکہ منتقل بحمی دیگر نشود و زیادہ از یک شبانہ روز تا سہ روز حمی ماند
و جالینوس گفتہ کہ حمی یوم تا شش روز باقی ماند و علامت این تپ آنست کہ یکسان
غیر سوزان مثل حرارت کہ بر یافت لاحق میشود پیدا شد و از آثار حمی دق و حمی عفنی
معرا بود و از اسباب مذکورہ از ہر سبب کہ بود تقدمش بران گواہی دہد علاج از ہر سببی
کہ باشد در دفع آن کوشند مثلاً از زکام بود علاج آن کنند و اگر از سدہ بود تفتیح سدہ
نمایند و اگر از تخمہ بود تقلیل غذا کنند و ہر چہ در تخمہ گذشت بعمل آرند و اگر از غم بود از آلہ
آن کنند و خمیرہ مروارید و مفرحات باردہ خورند و قس علے ہذا ما بقی و پوشیدہ نماند کہ چونکہ
تعلق حمی یوم بروح میباشد پس از ہر قسم کہ باشد علاجش بہتر از تفریح نیست کما
قال البقراط یکفی لہا مجالسۃ الاحباب و سماع الاغانی والنظر فی البہجات حمی دق
و آن تپی ہست کہ حرارت غریبہ در اعضای اصلی خصوصاً در قلب منبعث گردد بعد از ان
با روح و اخلاط ساری شود و افنای رطوبت اصلی نماید و آنرا سہ درجہ باشد و اکثر
انتقالی بود و گاہ از اسباب مادیہ مثل غم و ہم و غضب و تعب خاصہ در سن جوانی
حادث گردد و این گاہ تنہا بود و گاہی مرکب با حمی عفنی باشد علامت آن صلابت نبض
و وقت و خفت و تواتر آن و ہر گاہ دست بر بدن گذارند حرارت اندک محسوس شود
و ہر گاہ دست دیر تر بر بدن بماند حرارت زیادہ دریافت گردد و بر صاحب آن حرارت
کم محسوس شود و حرارت یکسان بود مگر در وقت خوردن غذا زیادہ گردد و موضع شرائین
گرم تر از سائر بدن باشد و در بول دہنیت دریافت شود پس از غذا نبض قوی و عظیم گردد
و ہر گاہ از ابتدا تجاوز کند و بحد ذبول رسد در نبض صغر و صلابت پدید آید و غور عینین
بظہور انجامد و صدغین در کشیدہ و پوست پیشانی کشیدہ شود و رونق و تازگی
از چہرہ زائل گردد و سد و بینی و گردن باریک باشد و موہای دراز شوند و ہیبش بسیار
پیدا آید و خشکی جلد و جفاف پوست شکم ظاہر گردد و ہر دو گوش کوچک شوند و دہنیت
در بول زیادہ پدید آید و ہر گاہ باول درجہ سوم رسد موہای بریزد و ناخن ہای
کج گردد و سوای پوست بر استخوان گوشت نماند و طاقت مریض بالکل مفارقت کند
پس در ابتدا این تپ علاج پذیر باشد لیکن شناخت مشکل بود و علاج در درجہ اول

برای تبرید و ترطیب شیرهٔ تخم کدو شیرهٔ تخم تربز در عرق گاوزبان برآورده شربت
نیلوفر حل کرده بنوشند غذا ماء الشعیر و در درجهٔ دوم علاج قوی باید کرد پس شیرهٔ تخم خرفه
شیرهٔ مغز تخم کدوی شیرین شیرهٔ تخم خیارین در عرق کاسنی و عرق گاوزبان برآورده
سکنجبین حل کرده بنوشند و اگر زیاده تر حاجت افتد قرص کافور اول بخورند بالایش
تبرید مذکور بنوشند و بعد از چند ساعت برگ کاسنی سبز برگ خرفه سبز کدو سبز شعیر مقشر
در آب جوشانیده در آب نیم گرم مریض را بنشانند و باید که آب معتدل بود نه چنان
که احداث حرارت کند و نه سرد بود که باعصاب مضرت رساند و بعد یک لحظه برون آرند
و روغن کدو بر اعضا بمالند و بعد از یک ساعت ماء الشعیر که در ان مربی فریه اسفانلخ
پخته باشند بحسب قوت و ناضمه بدهند و بعد از هضم سکنجبین یا شربت زرشک بلعابیات
و شیره جات مناسبه باید داد و اگر طبیب حاذق مناسب داند قدری سکنجبین بماء الشعیر
بیامیزند که تجویز بماء الشعیر بنماید چنانچه به تجربه رسیده و پوشیده نماند که آنکه در اول
کتاب در بحث اغذیه گذشت که سکنجبین را بماء الشعیر نیامیزند مراد آنجا از مقدار کثیر
سکنجبین است که ماء الشعیر را هضم نیافته از معده برون برد و نه از مقدار قلیل
سکنجبین که ظاهر است که سکنجبین قلیل با ماء الشعیر کثیر المقدار موجب نقصان نخواهد شد
و اگر قطعاً آمیزش سکنجبین بماء الشعیر ممتنع بودی شیخ رئیس بامتزاجش امر نفرمودی
چنانچه در حمی بلغمی فرموده که هر دو را ممزوج نموده بدهند و اگر بحمی دق از حمیات عفنه کدام
حمی دیگر یار نبود شیر دادن نهایت مفید پنداشته اند و بهترین های شیر آدم است
پس شیر خر ماده پس شیر بز ماده که همان وقت دوشیده باشند و در شیر خر
شرائط آن است که خر ماده جوان باشد و چهار ماه از زائیدنش گذشته باشند
و علف آن جو و کاهو و اسفانلخ باشد و طریق استعمال شیر خر ماده و بز ماده چنین است
که روز اول نیم سکرچه و روز دوم یک سکرچه که وزنش سه اوقیه بود دهند و نیز
معبر بادکه سکرچه کبیر بوزن هفت اوقیه می باشد پس بتدریج شیر را
اضافه کنند که روز هفتم به سه سکرچه رسد بعد از ان هر روز نیم سکرچه
کم کنند و روزی که شیر دهند نبض بیمار ملاحظه کنند اگر ضعیف و ضعیفتر
معلوم نماید دانند که شیر در معده فاسد شده دیگر نباید داد و اگر عظیم دریافت شود

دانند که فاسد نشده بدیگر دادن نترسند و باید که مسکن را بریاحین بارده معطر سازند
و مسکنے باید که متصل آب بسیار بود و لباس را از صندل و کافور مطیب کرده بپوشند و طبع
مریض را برقص و غنا مشغول دارند و در تابستان خرفه بآب کشنیز و کافور تر کرده بر کتف
و سینه گذارند و هرگاه که گرم شود تبدیل آن کنند و این عمل را در یک روز سه چهار مرتبه
کرده باشند و اگر اسهال لاحق گردد آب بارتنگ سبز با قرص طباشیر دهند و اگر ضعف
پدید آید خمیره مروارید خورانند اما حمی خلطے و آن تپے بود که اول حرارت غریبه در ان
لاحق اخلاط گردد پس از ان بقلب و روح و بسائر اعضا رسد و این حرارت از دو شق
خالی نیست که حرارت یا باعث تعفن اخلاط گردد یا موجب جوش و غلیان اخلاط باشد
و قسم ثانی را سونوخس گویند و قسم اول را حمی عفنے نامند و آن یا بسیط بود که از عفونت
خلطے واحد پیدا شود یا مرکب باشد که از عفونت دو خلط یا اکثر پیدا شود و تعفن یا داخل
عروق بود یا خارج عروق که در دماغ یا معده یا جگر یا صدر و غیره ظهور یابد پس اگر
داخل عروق بود حمیات دائمه حادث شوند زیرا که بسبب کثافت جرم عروق ماده
بزودے به تحلیل نرود و تعفن سازد و چیزی را که مجاور اوست و بسبب مواصلت
قلب از او نیز بسبب حرارت در قلب رسیده اشتعال نموده بواسطه روح و دم
و شرائین در جمیع بدن منتشر شده حدوث حمی دائمی مے نماید لیکن اشتداد حمے
بنوبتے که مختص بهر خلط است می باشد و پوشیده نماند که خون بسبب کوشش و توجه
طبیعت تمامه تعفن بخارج عروق بود حمی دائره حدوث می یابد زیرا که ماده بخارج بتحلیل
محال گردد و اگر تعفن در جاے واحد نمی باشد بلکه در بدن متفرق بود پس وقتیکه
حرارت متعفنه در مدت نوبت برد حادث شود و رطوبت آنرا که حرارت باد قائم باشد
فنا سازد و آنرا از راه عرق و غیره از بدن خارج نماید پس از رفتیت آن ماده بماند
که نه ماده عفونت هست و نه مرکب حمی پس بالضرور حمی باطل شود پس باز بمرتبه دیگر
در مدت نوبت تا ماده جمع آید آن وقت حرارتے که از تعفن سابق بمن وجه موجود بود
برو گذر کند و حدوث حمی نماید فافهم و نیز واضح باد که نوبت حمی بلغمے هر روز بود
زیرا که بلغم بسبب کثرت و رطوبت خود سهل الجمع و التعفن است و نوبت حمی سوداوی
بروز چهارم بود زیرا که سودا بسبب قلت و یبوست خود عسر الجمع و التعفن است و نوبته

حمی صفراوی ست در سوم بود زیرا که صفرا در قلت و کثرت متوسط بینهما است و بدانکه اقسام
عالیه حمی خلطی موافق اعداد اخلاط چهار اند اول آنکه از تعفن خون حادث گردد و آنرا
علی الاطلاق مطبقه نامند دوم آنکه بتعفن صفرا حادث گردد و آن یا داخل عروق بود
که آن را غب لازم گویند و یا خارج عروق بود و آن را غب دائره خوانند و مادهٔ غب
لازم اگر قریب بدل یا جگر بود آنرا محرقه نامند و بهر صورت اگر مادهٔ غب صفراوی رقیق
و صرف باشد آن را غب خالص گویند و اگر مرکب به بلغم بود غب غیر خالص سوم آنکه
از تعفن بلغم عارض شود پس اگر مادهٔ آن داخل عروق بود آن را لثقه گویند و اگر خارج
عروق باشد مواظبه خوانند چهارم آنکه از تعفن سودا حادث گردد پس اگر داخل عروق بود
آنرا ربع لازمه گویند و آن نادر الوقوع است و اگر خارج عروق بود آنرا ربع دائره خوانند
و بدانکه ترکیب حمیات یا از اجناس متباعده بود مثل ترکیب حمی یوم با حمی خلطی یا از
اجناس متقاربه باشد مثل ترکیب حمی صفراوی با بلغمی و مثل آن و چون از بیان مجمل
حمی خلطی الفراغ شد بیان هر یک بالتفصیل نگاشته میشود سونوخس و آن تپی است
که از جوشش خون حادث گردد بلا تعفن علامت آن سرخی روی و چشم و انتفاخ و تمدد
عروق و گرانی و کسل و عظم نبض و سرخی قاروره و حرارت لمس و عدم قشعریره
علاج اول فصد زنند و اگر در بدن خون بسیار بود تا حدوث غشی خون برآرند
و اگر بعد از فصد قدری تپ باقی ماند اشربه مطفی خون استعمال نمایند غذا ماء الشعیر
لیکن قبل از فصد نباید داد کما قال صاحب التذکرة لا یسقی ماء الشعیر الا بعد الفصد
و جالینوس گوید که هرگاه مریض عرق نکند و ادرار و رعاف نباید پس اگر تاخیر کند
طبیب در فصد خوف حدوث سرسام است حمی مطبقه که از تعفن خون حادث گردد
و او سه قسم است یکی متزایده که بر ساعت قوت و حدت و گرمی دران زیاده محسوس گردد
و عفونت دران زیاده بر تحلیل باشد و این بدترین اقسام است دوم متناقصه
یعنی دران تحلیل زیاده از تعفن باشد و این قسم بهترین اقسام است سوم
متشابه یعنی تعفن و تحلیل دران هر دو مساوی باشند علامت آن سرخی
روی و چشم و قلق و کرب و ضیق النفس و سرخی و غلظت قاروره و عظم و سرعت
و امتلاء در نبض و صداع و ثقل بدن و درین تپ قشعریره نمایان باشد و حرارت

مثل حرارت حمام بود و عرق بسیار آید و در روز بحران و این تپ صبیان را و کسانی را
که پرگوشت باشند و در ایام بهار بیشتر عارض شود علاج فصد باسلیق یا
اکحل زنند بعده شیره عناب شیره تخم کاهو در عرق شاهتره برآورده شربت نیلوفر
حل کرده بنوشند یا عناب بخارا شاهتره در عرق عنب الثعلب خیسانیده صاف کرده
شربت بنفشه حل کرده بنوشند غذا آشجو و شلغم بی روغن و اگر ضعف قوت بود
قلیه کدو با روغن [illegible] خورند و اما علامت آن تشنگی و صداع و تجرابی
و کرب و خشکی لبها و خشکی زبان و تلخی دهن و سرعت نبض و غشیان و حرارت بول
و نرمی شکم و قشعریره و لرزه و فرود آمدن تپ با عرق بسیار و سبب لرزه آنست
که چون صفرا از منافذ عروق تنگ منصب شده بر اعصاب و عضلات و لحوم حساسه بگذرد
بسبب حدت و لذع آن ایذا پدید می آید و برای دفع آن قوت دافعه بعضو بدن
حرکت میکند و بالضرور لرزه پدید آید شیخ الرئیس گوید که لرزه حمی غب بسبب لزوجت
بلغم شدید است زیرا که قوت دافعه بی حرکت قوی آنرا دفع کردن نمی تواند و جالینوس
بخلاف آن گوید که لرزه حمی صفراوی بسبب لذع و حدتش غالب است و باعث
احساس سردی در حمی آنست که چون حرارت غریزی از خوف موذی بطرف باطن بدن
میگریزد و پس بر ظاهر بدن برد قلیل غلبه میکند و در وجود مواد بارد برد کثیر غلبه می سازد
بسبب گریختن حرارت غریزی سوی باطن و تا شدت حدت ماده علاج در ابتدا
ادویه مدره مثل تخم خیارین و تخم کاسنی و شربت بزوری نه دهند زیرا که در وی تحریک است
و نیز چون از استعمالش ماده رقیقه اخراج یابد ماده باقیه غلیظ القوام بدیر تنقیح پذیرد
و این امر باعث اطالت مدت مرض میگردد و پس باید که تا روز چهارم شیره مغز تخم تربز
شیره مغز کدوی شیرین در آب برآورده شربت نیلوفر حل کرده بنوشند بعده گل نیلوفر
عنب الثعلب زرشک شب در عرق گاوزبان ترداده صباح مالیده صاف کرده
شربت نیلوفر حل کرده بنوشند و بروز مسهل گل بنفشه گلسرخ آلو بخارا تمرهندی
شیرخشت گلقند آفتابی روغن بادام شیرین اضافه نموده مسهل دهند
و اگر سرفه باشد زرشک و تمرهندی داخل نکنند و بروز تبرید آمله مربی شسته
بورق نقره پیچیده اول بخورند بالایش لعاب اسپغول مسلم لعاب بهیدانه

شیرۂ مغز تخم کدو و شیرین در عرق گاؤزبان برآوردہ شربت نیلوفر حل کردہ بنوشند
و پوشیدہ نماند کہ استعمال لعابیات بعد مسہل ازین باعث نمودہ می آید کہ بقیہ
بازلاق دفع شود و تسکین حرارت ہم منصور است و روز دہم کہ روز راحت افتد
باز مسہل بدہند و بروز تبرید تبرید مذکور بعمل آرند و باز بروز دوازدہم کہ یوم راحت است
بدستور مسہل دہند و بعد اسہال کردن سنا رکی بروغن بادام چرب کردہ ہلیلہ و ترنجبین
اگر ضرورت بود و در مسہل سوم اجازت است و اگر بعد تنقیہ حمی مفارقت نکند آب کاسنی سبز
عرق با شربت نیلوفر و شربت بزوری و خاکشی استعمال کنند و اگر خواہند قرص
طباشیر بلین با شربت نیلوفر آمیختہ اول بلیسند بالایش شربت بزوری در آب کاسنی سبز
عرق حل کردہ بنوشند غذا آش جو یا شلہ یا دال خشکہ و پوشیدہ نماند کہ استعمال ماء الفواکہ
تا روز ہفتم نیز جائز نیست غب لازم علامت و علاج آن مثل غب دائرہ باشد
حمی محرقہ علامت آن کرب و تشنگی و سوزش و اضطراب در دل و صداع و ہذیان و فرط
چشم مع باقی علامات غب خالص علاج مثل غب خالص کنند لیکن باز قوی تر باید
و خیار بجوشند و کافور بقدر یک سرخ در شربت نیلوفر حل کردہ بلیسند غب غیر خالص
در اکثر اوقات تا شش ماہ کشد علامت آن زیادتی نوبت بر دوازدہ ساعت
علاج تا سہ روز شیرۂ مغز تخم کدو شیرۂ عناب و عرق گاؤزبان برآوردہ
شربت نیلوفر حل کردہ بنوشند بعدہ گل نیلوفر گاؤزبان اصل السوس مقشر نیکوفتہ
عناب زرشک در عرق گاؤزبان خیسانیدہ شربت بنفشہ حل کردہ بنوشند بروز مسہل گل بنفشہ
تخم خیارین نیکوفتہ پرسیاوشان مویز منقی مغز فلوس شیرخشت گلقند آفتابی روغن بادام
شیرین اضافہ کردہ مسہل دہند و بروز تبرید لعاب اسپغول مسلم لعاب ریشہ خطمی
در عرق گاؤزبان برآوردہ شربت نیلوفر حل کردہ بنوشند غذا خشکہ بے روغن
با دال مونگ حمی بلغمی دائرہ علامت آن شروع بنافض صادق البرد نماید و تا دیر
او ثابت باشد و کمی تشنگی و صغر نبض و بقی برآمدن بلغم و تہبج و سفیدی روی و کثرت
بزاق و سفیدی و رقت قارورہ علاج سہ روز شیرۂ گل گاؤزبان شیرۂ عناب
در عرق عنب الثعلب برآوردہ شربت بنفشہ حل کردہ بنوشند تا تلطیف عفونت شود
کہ باعث حمی است و استعمال اشیاء حادثہ نمایند کہ موجب مفرت است بلکہ در نسخہ منضج نیز قدری

ادویۂ باردہ استعمال کنند و بعد نضج مادہ بروز ہشتم مسہل دہند و بعد از تنقیہ قرص
غافث در شربت گاؤزبان سودہ اول بلیسند بالائش شربت بزوری درآب کاسنی
سبز مروق حل کردہ بنوشند یا استعمال خاکسی فرمایند کہ بسیار نافع است و طریقش آنست
کہ خاکسی یک تولہ را در عرقیات یک جوش دادہ شربت مناسب حل کردہ بنوشند
و روز دوم یک جوش افزایند یعنی دو جوش دادہ بنوشند و ہمین طریق تا یک ہفتہ
یک یک جوش افزودہ باشند چون بہفت جوش رسد یک یک جوش کم نمودہ باشند
و اگر سرفہ باشد بالعوق سپستان دہند و اگر صداع بود استعمال خاکسی جائز نیست و اگر
بقض ورتے کنند اول کتیرا در شربت بنفشہ سودہ بلیسند و بالائش مطبوخ خاکسی بنوشند
حمی لثقہ علامات آن موافق علامات دائرہ است مگر آنکہ باین تپ نافض نبود و عرق
نے باشد مگر وقتیکہ بالکل مفارقت کند و مشابہ می باشد بدق و فرق آنست کہ لثقہ
بعد از تناول غذا قوے نمی شود علاج آن مثل علاج نائبہ کنند حمی ربع
دائرہ علامت آن ابتدا از نافض و برد قوی و صلابت و صغر نبض و بطور آن و چون گرم بود
حرارت آن زیادہ از حرارت مواظبہ باشد و کمتر از غب و نیز دلالت میکند برین تپ
مزاج بارد و یابس و تدبیر مقدم از تناول عدس و بادنجان و اسبابی مولد سودا
و این علامت وقتی بود کہ سودائے سوداوی باشد و اگر از احتراق بلغم بود علامات
آن حدوث حمی بعد از مواظبہ و لثقہ و کمی در سرعت نبض و دیگر علامات بلغم و اگر از احتراق
خون بود بعد از مطبقہ پیدا شود و اگر از احتراق صفرا بود بعد از غب حادث گردد
علاج اگر از سوداوی دموے بود فصد باسلیق از جانب راست زنند
و اگر از سوداوی بلغمے بود منضج و مسہل بلغم دہند و اگر از سوداوی صفراوی بود
تنقیہ آن سازند و اگر از سوداوے سوداوی بود تنقیہ سودا سازند بطریقیکہ بار ہا
ذکر یافت و بعد تنقیہ کاسنی چکیدہ با قرص غافث دہند ربع لازم علاجش
مثل علاج ربع دائرہ کنند حمیات مرکبہ و ترکیب یا بر سبیل مداخلت بود
یعنی یک تپ ہنوز زائل نشدہ باشد کہ دیگرے آید یا بر سبیل مبادلہ بود یعنی یکے برود
و دیگرے شروع شدہ قائم مقام اول شود یا بر سبیل مشارکت کہ اخذ ہر دو یکجا باشد
و ترکیب بیشمار است انچہ نام معین وارد شطر الغب و غب غیر خالص شطر الغب

تپے باشد مرکب از صفرا و بلغم و باین طریق که هر دو خلط باهم متمیز باشند و ترکیب این
چهار قسم است یکی آنکه هر دو دائره باشند دوم آنکه هر دو لازم سوم آنکه صفراوی دائر
و بلغمی لازم بود چهارم آنکه بالعکس قسم سوم بود علامت آن امتزاج علامات صفرا
و بلغم و گاه علامات صفرا غالب باشند و گاه علامات بلغم و درین تپ اعتقاد بر دو نوبت
نکنند بلکه اعتماد بر علامات و اعراض نمایند و در روز نوبت صفرا نبض سریع و قلق
و اضطراب و تشنگی و تلخی دهن و نافض و برد کمتر بود و در نوبت بلغم نافض شدید باشد
و باقی علامات بلغم گواهی دهد و فرق درین تپ و غب خالص آنست که در غب خالص
فرق درمیان نوبت صفرا و بلغم نبود و بسبب شدت امتزاج هر دو این تپ
تا دیر باقی ماند زیراکه صفرا مستفرغ شود و بلغم نضج یابد علاج همچو غب
غیر خالص گذشت بعمل آرند **فائده** دربیان بقیه اقسام **حمی خمس**
و سدس و سبع از مواد غلیظه متولد شود علاجش مثل ربع کنند **حمیات مختلفه**
تپے باشد که دورهٔ آن محفوظ نبود اگر از سوء تدبیر در اکل و شرب بود اصلاح
تدبیر کنند و پوشیده نماند که چون که سوء تدبیر اکل و شرب اخلاط ردیه پیدا میکنند
ازین باعث حمیات مختلفه از وظهور مے یابند زیراکه حمے موافق هر خلط دور خواهد نمود
پس بالضرور اختلاف در دور حادث خواهد شد و اگر از احتراق اخلاط بود
قطعیه و استفراغ آن کنند بطریقے که بار با ذکر یافت **حمے الیفیالوس**
تپے باشد که دران ظاهر بدن گرم باشد و باطنش سرد برای آنکه ماده این بلغم
زجاجی است پس وقتیکه بعضے اجزاء بلغم متعفن شوند و بعض بحالت اصلی مانند
پس هرگاه از اجزاے متعفنه بخارات بظاهر بدن میل خواهد ساخت پس
ظاهر بدن بالضرور گرم خواهد شد و چونکه حرارت عفونت اجزاء غیر متعفنه بلغم را
در باطن بدن از اعضاء مالوفه ماده بسوی اعضاء غیر مالوفه منتشر خواهد نمود
پس بسبب برودت ماده اعضاء غیر مالوفه احساس برودت خواهد ساخت
و بالضرور علیل در باطن خود سردی دریافت خواهد کرد علاج مثل علاج حمی
بلغمی کنند حمی لیفوریا تپے باشد که دران ظاهر بدن سرد و باطن گرم بود
پس اگر از صفراوی غلیظ بود بسبب حرارت و برودت چنین است که طبیعت و روح

بتمامه برای دفع موذی به باطن میل خواهد کرد و ظاهر بدن سرد خواهد ماند و در باطن
بدن ظاهر است که حرارت صورت خواهد بست و اگر از بلغم غلیظ بود بسبب برودت
و حرارت چنین خواهد بود که طبیعت و روح بسبب آنکه موذی قوی نیست میل جمیع به
باطن خواهد بود پس بالضرور برودت قلیل بر ظاهر بدن ظاهر خواهد شد و هرگاه بخارات
ضعیف الحرارت قلیل المقدار از بلغم غلیظ جدا شده بجلد بدن خواهد رسید پس بسبب
برودت جلد بخارات سرد شده ظهور برودت بر ظاهر بدن خواهد کرد و برودت غلبه
خواهد نمود و بسبب عفونت ماده و میل طبیعت و روح در باطن حرارت جمع خواهد آمد
علاج اگر از صفرا بود علاج مثل علاج حمی صفراوی کنند و اگر از بلغم بود علاج مثل حمی بلغمی
حمی حصبه و جدری بیان آن مفصلاً در کلیات در بحث امراض اطفال گذشت
حمی غشی یعنی تپی که بیهوشی آرد و او دو نوع است یکی آنکه از بلغم خام باشد و این چنان باشد
که بلغم خام در بدن افزون شود و عفن گردد و تپ آرد و چون تپ آید ماده حرکت کند
و قدری از آن بقلب و حوالی آن ریزد پس بالضرورت قوت مقهور شود و غشی افتد
و باشد که بسبب ضعف فم معده غشی رو نماید و تپهای بلغمی از ضعف معده کمتر
خالی باشد علامت آن تهیج روی و دوره تپ موافق دوره تپ بلغمی و دوم آنکه
از صفرا بود و آنچنان باشد که صفرا رقیق شود و عفن گردد و میل بهیئت نماید و عند الحرکت
ماده از حرارت تپ قدری از آن بدل ریزد و غشی آرد و علامت آن آنست که بدن روز بروز
لاغر شود و تپ موافق نوبت دائره دوره کند علاج بوقت غشی آنچه در بحث غشی گذشت
بعمل آرند بعده اگر از بلغم بود آنچه در حمی بلغمی گذشت بعلاج آن پردازند و اگر از صفرا بود
علاج آن مثل علاج حمی صفراوی محرقه کنند حمی وبائی که بسبب عفن و فساد هوا عارض شود
و بسیار کثیر الجماع و ضعیف القوی و واسع المسام و ممتلی از اخلاط بود استعداد این حمی
بسیار دارد علامت آن تپ حاده ظاهر گردد و غشی خروج مواد ردیه و رقت و کرب و تشنگی
و تواتر نفس علاج اگر بدن ممتلی بود تنقیه بدن کنند و خانه را از عطریات بارده مانند
گلاب و کافور و غیره معطر سازند و تعدیل هوا نمایند و نوشیدن سرکه استعمال مبردات
مفید بود قسم دوم در علامات و معالجات اورام و بثور و لدغ حیوانات وغیره
بدانکه اورام و بثور زیاده تی غیر طبعی است که بسبب اکثر اسباب ماده فضله متمدده در اعضا

ظاهر شود بوجهی که در فعل ضرر رساند و الم پیدا کند و اورام بزرگ بیا شد و بثورات خرد
فلغمونی ورمی است که از ماده خون عارض شود علاج فصد زنند و خفض مکی
صندل سرخ گل ارمنی اقاقیا در آب کشنیز سبز سائیده ضماد سازند و اگر ماده او از رجوع
اعضاء رئیسه باشد و در وهم بشدت باشد آن وقت ضماد بر تقسیح ورم نمایند تا که ماده را بسوی
اعضای رئیسه رجوع نمایند بلکه چنین وقت بالاتر از محل ورم ضماد کنند تا ماده که از شدت
وجع جذب شود آنرا آمدن ندهد و رجوع نموده باشد و پوشیده نماند که در زمان ابتدا
ادویه رادع مثل صندل لین فوفل گل ارمنی آرد جو عنب الثعلب استعمال کنند تا که
ماده دیگر را آمدن ندهد و نیز ماده مستحصله را رجوع نماید و در تزاید با دویه رادع ادویه
محلله مرخیه چون آرد باقلا و خطمی و خبازی و بنفشه و بابونه آمیزند تا که ماده مستحصله تحلیل
پذیرد و ماده دیگر جمع نیاید و در زمانه انتها با دویه رادع ادویه محلله بالمناصفه آمیزند
برای آنکه درین وقت با دویه رادعه بسبب نبودن رجوع ماده بسوی محل ورم چندان
ضرورت نیست و در انحطاط فقط ادویه محلله مثل اکلیل الملک بابونه تخم کتان خفض مکی
استعمال کنند تا ماده را تحلیل کند و اگر ماده تحلیل نه پذیرد چیزهای پزنده چون تخم کنوچه
و تخم کتان و انجیر ضماد نمایند تا پخته شود پس اگر از خود بشگافد فبها و گرنه ادویه منفجره یعنی
شگافنده چون سرگین کبوتر وغیره بران نهند یا بآهن بشگافند و باید که در زمانه ابتدا
برای تسکین لعاب اسپغول مسلم صندل سفید سائیده شیره عناب در عرق شاهتره
برآورده شربت نیلوفر حل کرده بنوشند و اگر حاجت افتد گل بنفشه گل نیلوفر اصل السوس مقشر
نیم کوفته عناب در عرق شاهتره خیسانیده شربت بنفشه حل کرده بنوشند بروز مسهل
اجزای مسهله بیفزایند و بروز تبرید لعاب بهیدانه شیره تخم خیارین در عرق گاوزبان
برآورده شربت بنفشه حل کرده اسپغول مسلم پاشیده بنوشند و چسپانیدن زلو بر نفس ورم
یا قریب آن بسیار نافع اگرچه زمانه ابتدا بود طاعون ورمی است که اکثر در ایام
وبا پدید آید و با سوزش شدید باشد و رنگش سرخ یا زرد یا سیاه یا سبز باشد
علاج تقویت دل و دماغ کنند و گرد اگرد ورم صندل سرخ خفض مکی
در آب عنب الثعلب سبز سائیده ضماد کنند و بر نفس ورم شرط زنند
و بآب گرم بشویند و بعده اگر حاجت فصد بود فصد زنند سرطان ورم سوداویست

که از احتراق صفرا یا بلغم که با و قدری صفرا آمیخته باشد حاصل شود علامتش آنست که چون
ظاهر شود مانند بادام بود یا گردازه و بعده زیاده شود و مانند پایهای سرطان رگهای
سرخ و سبز گرد او پدید آید **علاج** فصد باسلیق یا اکحل زنند و مسهل سودا دهند
و در ابتدا از برادعات ضماد کنند و وقتیکه متقرح شود کتیله در روغن کنجد سوخته استعمال کنند
عرق مدنی بفارسی رشته گویند **علاج** فصد زنند و تنقیه سودا کنند و صبر را با کشنیز سبز
سائیده ضماد کنند و نیز صبر را روز اول نیم درم در آب کاسنی خیسانیده قند سفید
آمیخته بنوشند و روز دوم یک درم و روز سوم یک و نیم درم و چون رشته سر بر آرد
بر قطعه اسرب پیچند تا تمامه بیرون آید و احتیاط نمایند که گسسته نشود و اگر بگسلد در گل
بشگافند تا ماده فاسد بتمامه بر آید و اگر در ابتدا از ظهور رشته بر اسپ قدری گرفته
بقند سیاه آمیخته بخورند ظهور رشته نشود ان شاء الله العزیز **جذام** علتی است
که هیئت اعضا را فاسد سازد چون پهن شدن بینی و گرفتن آواز از خاصه اوست
علاج فصد اکحلین زنند و رگ پس گوش بگشایند و خون وافر گیرند و در خریف
و ربیع مسهل قوی بدهند و در هر ماه بطریق تلیین طبیعت و اخراج مواد شوربه [illegible]
بمسهل معتدل و هر صبح ریاضت معتدل بکار برند و از جمیع محللات رطوبت غریزیه
احتراز ورزند و باید که چون از ریاضت فارغ شوند روغن گل بر بدن مالند
و دماغ را به غرغره و سعوط مناسبه پاک نمایند و برای ترطیب و تبرید روغن کدو
و شیر زنان و امثال آن در بینی چکانند و بعد از تنقیه ماء الجبن و چوب چینی استعمال کنند
و حمام درین مرض بعد از تنقیه بغایت نافع است و علامت این مرض آنست که سبوس
از بدن صاحب این علت جدا شدن آغاز نماید و بعد استفراغ اگر قوی احتمال کنند
دادن شوربای افعی و گوشت او بسیار مفید است و باید که چهار انگشت یا یک وجب
از طرف سر و همین قدر از طرف پایین دور نمایند بعد از آن همراه شبت و ملح پخته بکار برند
و افعی زنده را بگیرند و قطع قطع کنند و در سبوچه گلی اندازند و در سبوچه سوراخ کنند
و بطریق معروف عرق از آن گیرند بعده در عرق مذکور نخود تر کنند و وقتیکه عرق
خشک شود آن نخود را نیز دهند باین طریقه که روز اول سه ماشه و یک یک ماشه
افزوده باشند و شیر بز هر روزه بگیرند و تازه بتازه به مجذوم دهند لیکن شیر

سہ روز و نمد ہند بعد سہ روز از دادن نخود و شیر را استعمال نمایند جرب عبارت است
از بثور خرد کہ با خارش باشند و آن دو نوع است یکی جرب یابس دوم جرب رطب
علاج اگر از زیادتے خون بود فصد باسلیق زنند و اگر حاجت افتد منضج و مسہل
حسب مادہ دہند و این دوا بر بدن بمالند صفحۂ توتیای سبز شش ماشہ رال پنج ماشہ
گندھک ہفت ماشہ سیماب شش ماشہ شنگرف پنج ماشہ ہمہ را سائیدہ در روغن زرد کہ از آن
یکصد و یک مرتبہ در آب شستہ باشند مخلوط نمودہ بر بدن بمالند حکہ یعنی خارش علاج
سرکہ و روغن گل بہم آمیختہ بر بدن مالند یا عرق لیموں کاغذی بر روغن چنبیلی آمیختہ بمالند
قوبا کہ ہندی آنرا داد گویند و آن خشونتی است کہ با خارش پدید آید علاج اگر نو پیدا است
و در گوشت سرایت نکردہ خفض لبسر کہ یا ہلیلہ لبسر کہ سودہ طلا کنند و اگر سرایت در گوشت کردہ
سیر یعنی لہسن را در سرکہ سائیدہ بر وضماد کنند و بعد سہ ساعت عضو را پاک کنند و اگر
سرایت در گوشت تا نہایت کردہ باشد اول مسہل و فصد تنقیۂ سودا کنند بعدہ
بر نفس قوبا زلو چسپانند و پس ازان گل سرخ خضض سلکے در آب عنب الثعلب سبز
سائیدہ چند مرتبہ ضماد کنند تا کہ عود نکند برص سفیدی است غلیظ کہ بر ظاہر بدن
ظہور یابد علاج تنقیۂ بلغم کنند و کلکلانج استعمال سازند و شب یمانی فوفل شیطرج
در دردشراب سائیدہ طلا کنند بہق ابیض سفیدی رقیق است کہ بر ظاہر بدن
پیدا شود علاج آن موافق علاج برص کنند و تخم ترب در سرکہ سائیدہ
طلا کردن بغایت مفید است بہق اسود و آن سیاہی رقیق است کہ بر جلد پیدا شود
علاج اول تنقیۂ سودا کنند بعدہ خربق سیاہ در سرکہ سائیدہ طلا سازند
کلف فرق در کلف و بہق سیاہ آنست کہ کلف صاف پیدا شد و بہق سیاہ ذی خشونت
علاج پوست انار ترش و پوست ترنج ہر دو را در سرکہ انگوری سائیدہ
طلا کنند علاج کلف را ببرد و رنگ جلد بحالت اصلی آرد صفت آن اندر جو بیخ جام
حسن یوسف صندل سرخ صندل سفید تخم باقلا صدف مروارید پوست انار ترش
پوست ترنج مغز تخم لیموں کاغذی مساوی الوزن گرفتہ کوفتہ بیختہ نگاہدارند بوقت شب
در سرکہ انگورے آمیختہ طلا کنند بوقت صبح از آب کہ دران برگ نیب جوشانیدہ باشند
بشویند پس صدف مروارید در گلاب سودہ طلا کنند بعد یک دو ساعت بشویند

وزعفران درگلاب سوده کنند و بعد یک ساعت بشویند لدغ عقرب چونا و نوسادر
هریک یک توله باب تر نموده در دست بوجه احسن بمالند و ببویند که فی الفور
نفع دهد و خوردن شیرهٔ چرچیته نیز مفید است گزیدن افعی چرک نیم حقه بخورند
و تریاق فاروقی بدهند گزیدن سگ دیوانه بر زخم شرط زنند و ماده را
مستفرغ سازند و تا یک مدت زخم را بسته شدن ندهند تا که استفراغ ماده کما حقه شود
و بانات سلطانی رنگ سرخ را از مقراض ریزه ریزه کنند و بگلاب و قند آمیخته
بخوردن دهند و کچله در شیر آک تر کرده خشک سازند و هر روز از ان بقدر یک سرخ گرفته
در برگ تنبول داشته خورده باشند سقطه و ضربه اگر به ورم و تب بود گل ارمنی
در سفیدی بیضه سوده طلا کنند و اگر با ورم و تب بود فصد زنند و حجامت سرخ الضرر
بکار برند بعده گل سرخ گل ارمنی زرد چوب در آب عنب الثعلب سبز سائیده طلا کنند
و بر عضو رئیس که افتد تقویت آن مع اماله ماده فرمایند و برای تسکین وجع گل ارمنی
صبر آرد جو در گلاب و روغن گل سائیده ضماد کنند و علاج تازیانه زده و چوب زده
چنین کنند که آنبه هلدی سیده چوب ساجی کمار در سفیدی بیضه مرغ سائیده
ضماد کنند فائده در علاج زهر خورده علاج همه زهرها چنین است که با شیر
و روغن گاو قی کنانیده معده را پاک سازند بعده قدری تریاق فاروقی بخورانند
علاج افیون خورده تخم ترب تخم شبت عسل خالص نمک هندی در آب جوشانیده
قی کنند تا معده پاک شود پس حلتیت سه ماسه در شهد سفید سوده بلیسند و مغز نیم دانه
نیمکوفته و عسل خالص در آب جوشانیده بنوشند که مفید است و چند بار در شهد سفید سوده هم مفید

قسم سوم در نسخه های مرکبه مستعمله ضروریه که ذکر بعضے انها در معالجات آمده لیکن نسخه ها
در آنجا تحریر نیافت و بعضی که ذکر انها در کتاب نیامده الا باستعمال آنها حاجت می افتد اطریفل مسهل

از جناب حکیم محمد اکمل خانصاحب مرحوم اقسام صداع و امراض چشم را نافع صفت
هلیله کابلی هلیله زرد هلیله سیاه آمله گل سرخ اسطوخودوس از هر یک دو درم کشنیز مقشر
ده درم ترنجبین خراسانی هشت درم روغن بادام بقدر حاجت عسل دو وزن
ادویه بدستور معروف تیار سازند و در فصل حار و مزاج حار عوض شهد نبات کنند شربت از دو مثقال

تا شش مثقال اطریفل کشنیزی درد سر و چشم و گوش را که از بخارات حادث شود ببرد
و تقویت معده کند و بواسیر را نافع صفت پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی
هلیله سیاه آمله مقشر پوست هلیله گشنیز خشک مقشر مساوی الوزن گرفته کوفته بیخته
بروغن بادام چرب نموده بسه چند عسل تیار سازند و بعضی برابر مجموع ادویه کشنیز
میگیرند و اگر کشنیز داخل نکنند بعینه نسخه اطریفل صغیر است شربت از دو مثقال تا شش مثقال
و بعد دو ماه استعمال کنند اطریفل ریاحی جهت اقسام مالیخولیا خصوصا مراقی
نافع و مداومت او جهت قطع نزله مجرب و قوت او تا دو سال باقی ماند شربت
برای اسهال از چهار مثقال تا شش مثقال و عند المداومت از یک مثقال تا دو مثقال
و بجمیع امزجه موافق صفت پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه گل بنفشه مجموعه
هر یک ده مثقال تربد سفید مجوف خراشیده کشنیز خشک هر یک بیست مثقال
پوست هلیله آمله گل سرخ طباشیر گل نیلوفر هر یک پنج مثقال صندل سفید کتیرا
هر یک سه مثقال روغن بادام شیرین سی مثقال ادویه کوفته بیخته بروغن چرب
نموده عناب صد عدد و سپستان صد عدد گل بنفشه ده مثقال جوش داده صاف کرده
با یک و نیم وزن شیره هلیله مربی و یک وزن عسل کف گرفته بقوام آرند انوشدارو
ساده تقویت معده و باه و اعضای رئیسه کند شربت از یک مثقال تا سه مثقال
صفت گل سرخ شش درم سعد کوفی چهار درم قرنفل مصطگی اسارون سنبل الطیب
از هر یک سه درم قاقله صغار قاقله کبار کبابه چینی جوزبوا اذخر زعفران زرنباد
هر یک دو درم آمله مقشر یک رطل قند سفید و عسل بالمناصفه صد و شصت مثقال
آمله را در شیر خیسانیده یک شبانه روز دارند پس شسته و سه رطل آب
بجوشانند تا مهرا شود و از غربال بیرون کنند و با قند و عسل بقوام آرند و ادویه را
کوفته بیخته با آن بسرشند انوشدارو ی لولوی مروارید ناسفته
بسد یشب سعد کوفی اذخر زعفران از هر یک ده مثقال عود خام ابریشم مقرض
شیره سافج هندی سنبل الطیب گل ارمنی از هر یک سه مثقال کشنیز
شیره آمله سی مثقال قند سفید سه وزن ادویه معجون سازند معجون ساقط کردن
دانه های بواسیر صفت گوگرد بلادر اصل السوس تخم کبر تکرار ۲ مثل آرند

ایضاً تربد زرنج شیخ بالا درا اجزاے مساوی گرفتہ اقراص کنند وتنجیر سازند
بنادق البزور براے قرحہ مجاری بول نافع صفت مغز تخم کدو شیرین دو درم
تخم مغز تخم خربزہ شانزدہ درم مغز تخم خیارین پنجدرم بزرالبنج سفید خرفہ مقشر ہر یک
دو درم تخم خطمی کتیرا النشاستہ رب السوس تخم خشخاش سفید گل ارمنی تخم کرفس
ہر یک دو درم کوفتہ بیختہ بنادق سازند جوارش شہریاران برودت جگر و معدہ
و قولنج و عسر البول را نافع صفت قرنفل خرفہ دارچینی سلیخہ سنبل الطیب جوزبوا
دانہ الایچی خرد مصطگی دانہ الایچی کلان حب بلسان زعفران از ہر یک چہار درم تخم
سقمونیا سہ درم تربد سفید مجوف حب النیل از ہر یک ہشت درم قند سفید بوزن ہر ادویہ
کوفتہ بیختہ بعسل بسرشند شربت چہار مثقال تا ہفت مثقال بآب گرم خورند جوارش اترج
معدہ را قوت دہد و اشتہای طعام آرد صفت پوست اترج خشک شش درم قرنفل
جوزبوا دار فلفل خرفہ قاقلہ خولنجان زنجبیل از ہر یک یکدرم مشک دو دانگ کوفتہ بیختہ
بعسل بسرشند جوارش عود سادہ عود ہندی پنج درم پوست اترج مصطگی از ہر یک
یکدرم نبات سفید یک من نبات را بقوام آوردہ ادویہ بآن بسرشند جوارش
عود شیرین عود ہندی دارچینی جوزبوا خرفہ قاقلہ صغار قرنفل خولنجان
دار فلفل از ہر یک پنجدرم اسارون زعفران از ہر یک دو درم نبات
نصف رطل مشک نصف مثقال عسل مصفی غیر از نبات سودن ادویہ بیختہ
جوارش سازند جوارش عود حامض نافع برودت معدہ کہ ہرگاہ حرارت تلخ
و تشنگی بود بکار آید صفت عود ہندی خام دہ درم سنبل الطیب قاقلہ صغار
زعفران پوست اترج قرنفل دارچینی بادرنجبویہ مصطگی طباشیر سفید از ہر یک یکدرم
آب سیب ترش پنجاہ مثقال گلاب شصت مثقال آب لیمون نود مثقال قند سفید
عسل خالص از ہر یک ہفتاد مثقال بدستور تیار سازند شربت از یک مثقال
تا دو مثقال جوارش انارین تقویت معدہ کند و اشتہا آرد صفت
آب انار شیرین آب انار ترش قند سفید ہر یک یک آثار آب نعناع سبز گلاب
ہر یک ہفت درم سنبل الطیب مصطگی ہر یک دو درم دانہ الایچی کلان پوست ترنج
ہر یک چہار ماشہ پوست بیرون پستہ یکدرم الایچی خرد ہفت ماشہ بدستور تیار سازند

جوارش جالینوس مقوی معدہ و ہاضم طعام و دافع نفخ و مقوی امعا و جگر
و سپاہیے مونگا ہدارد و سودا را نافع و گردہ را گرم کند و خلط خام را از مفاصل
دور سازد و روشنی چشم و عقل و باہ بیفزاید و ریاح بواسیر را نافع و رنگ صاف کند
و فربہے بدن آرد و محتاج بہ پرہیز نیست صفت سنبل الطیب قرنفل قاقلہ
دارچینی خولنجان زنجبیل زعفران قلفل سفید دار فلفل قسط بحری سعد عود بلسان
حب بلسان حب الآس اسارون قصب الذریرہ ہر یک یک جزو مصطگی پنج جزو شکر ہموزن
ادویہ عسل دو چند ادویہ معجون سازند و ہشت روز بعمل آرند و ہر قدر کہنہ شود بہتر
جوارش کمونی کمون کرمانی مدبر بریان بیست درم فلفل سیاہ شش درم بورہ ارمنی
یک درم باسہ چندان عسل مصفی مقوم بسرشند شربت از چہار درم تا شش درم
بعد یک ہفتہ استعمال کنند و بعضی ہفت درم پودینہ یابسی دریں جوارش زیادہ کنند
جوارش مصطگی سردی معدہ و جگر را نافع و آب رفتن از باز دارد صفت
مصطگی سہ مثقال کوفتہ در یک من قند سفید و سی درم گلاب بقوام آرند
و بر روی سنگ کہ از روغن بادام چرب نمودہ باشند بریزند جوارش ملکی
مقوی باہ صفت مشک یک و نیم دانگ قاقلہ کبار ہر یک یک مثقال قرنفل جوز الطیب
بسباسہ لسان العصافیر بیخ اذخر زنجبیل دارچینی مصطگی عود ہندی زعفران از ہر یک
سہ درم اشنہ سہ مثقال قند و گلاب ہر یک دو مثقال قند را در گلاب حل کنند و عسل
بقدر کفایت بر سر آن ریزند و بر آتش نہند تا نزدیک انعقاد آید فرود آرند و ادویہ
کوفتہ بیختہ بران افشانند و بکفچہ زنند تا نیک سرشتہ شود شربت یک مثقال جلنجبین
گل سرخ از سبزی و غیرہ پاک کردہ خوب بمالند و یک روز بگذارند کہ رطوبت
جذب شود و پس برای ہر یک من دو من قند یا شکر سفید اندازند و بمالند تا سہ روز
و ہر روز صبح و شام بر ہم زدہ باشند پس در آفتاب گذارند تا چہل روز و اگر عسلے خواہند
بجای شکر عسل اندازند جلنجبین سیوتی برای خفقان حار و تقویت قلب مفید
صفت گل سیوتی صد عدد قند سفید صد درم بدستور معروف طیار ساختہ گلاب
پاشیدہ در سایہ نگاہ دارند جلنجبین چاندنی ورق گل چاندنی صد عدد و قند سفید
صد درم بدستور طیار ساختہ گلاب پاشیدہ در مہتاب دارند حب بواسیر سوت

مغز بادام شیرین مغز چلغوزه تخم خرفه مقشر از هر یک یک نیم مثقال طباشیر سفید
صمغ عربی کتیرا بذر اکنج بیخ لکاح جوز بوا از هر یک چار دانگ روغن بلسان نبات
از هر یک دو مثقال کوفته بیخته بروغن بلسان چرب نموده همه را بگلاب یکجا
خوب بمالند تا نیکو مخلوط شود بقدر نخود حبها بندند در ورق نقره پیچیده نگاه دارند
شربت از یک حب تا دو حب حب الشفا زنجبیل یک جزو ریوند چینی دو جزو جوز مائل
سه جزو همه را کوفته بیخته با دو وزن ادویه عسل معجون کنند و نگاه دارند و بوقت حاجت
مقدار موصلی حبها بندند شربت از یک حب تا دو حب و این حب برای حفظ صحت
و جوانی و علل بارده نیکو دوا ست حب که آنرا پنڈی گویند برای زنان
بسیار مفید است صفت مغز نارجیل مغز بادام مغز پسته مکھانه خرما هر یک نیم آثار
مغز چلغوزه مغز اخروٹ صمغ عربی مغز فندق زنجبیل هر کدام پاؤ آثار گل کیتکی گل دھاوہ
گل سپاری موصلی سفید بیخ جوز بوا بسباسه تال مکھانه دارچینی مائین خرد سمندر سوکھ
خولنجان ثعلب مصری قرنفل هر کدام نیم پاؤ میده گندم چهار آثار شکر روغن زرد
هر ایک پنج آثار ادویه کوفته بیخته بطور معمول پنڈی سازند حب برای ازاله اقسام تپ
صفت دار فلفل مغز کرنجوه هر یک یک توله زیره سفید برگ مغیلان هر یک
۲ ماشه ادویه را کوفته بیخته مقدار نخود حب بندند تا سه روز یک حب بوقت صبح
و یک حب بوقت شام و یک بوقت ظهر دهند حب برای تپ ربع از تجربه جناب حکیم
احسن الله خان صاحب صفت برگ دھتوره پنج عدد برگ تنبول پنج عدد فلفل سیاه
پنج عدد کوفته بیخته حبها برابر فلفل بندند یک صبح و یک شام بدهند ایضاً افیون خالص
تخم دھتوره هر یک دو مثقال ریوند چینی گل سرخ هر یک یک درم زنجبیل گل ارمنی
هر یک ربع درم دو ماشه زعفران یک نیم آثار شیرخشت بقدر ماشه ادویه را بکوبند و بیزند
و شیرخشت را در آب حل کرده ادویه دران بسرشند و برابر نخود حب بندند شربت یک حب
همراه آب نیم گرم قبل از نوبت حلوا تخم مرغ زرده تخم مرغ بست عدد نبات سفید پنجاه مثقال
نبات را در عرق بید مشک و عرق کیوڑه حل کرده بعد ازان زرده تخم مرغ را داخل کرده بپزند
تا چون ترحلوا شود پس جوز بوا بسباسه از هر یک یک مثقال زعفران مشک
از هر یک دو دانگ داخل کرده پنج مثقال آنرا صبح و سه مثقال وقت شام بخورند

واگر مزاج سرد بود تا پنج مثقال زعفران و او سیر پیره یا بادام ده دانه تخم خشخاش بچهه ماشه
مسکه و نبات هر یک دو تولہ بدستور مربی سازند و اگر خواهند یکماشه زعفران اضافه کنند
خمیره ابریشم برای تقویت اعضای رئیسه بسیار نافع است صفت پیله ابریشم چند مثقال
در عرق بید مشک و گلاب و آب آهن تاب و نقره تاب و طلا تاب از هر یک چهار آثار
بخیسانند و گاوزبان گیلانی گل گاوزبان هر یک ۷ مثقال گل بنفشه سنبل الطیب ۴ ماشه
گل نیلوفر برگ تلسی بادرنجبویه هر یک ۴ مثقال در عرق گاوزبان عرق بید مشک هر یک چهار آثار
علیحده خیسانیده صبح بجوشانند و پس هر دو لقوع را جمع نموده با نبات و قند بقوام آرند
و آب سیب و آب بهی و آب ناشپاتی و آب انار هر یک دو آثار مروارید سوده هفت مثقال
ورق طلا یک نیم مثقال ورق نقره مرجان از هر یک سه مثقال کهربا کشمش خرما
هر یک دو مثقال زعفران یک مثقال عنبر اشهب یک تولہ بسلوچن ۴ مثقال اضافه کرده
بدستور خمیره سازند خمیره گاوزبان ساده آب برگ گاوزبان گیلانی قند سفید
هر یک یکمن گلاب بست مثقال همه را بجوشانند و کف بردارند و بقوام خمیره آرند و اگر آب
~~گاوزبان تازه میسر نشود~~ گل گاوزبان را در گلاب تر کرده با سه چند قند سفید بقوام آرند
خمیره گاوزبان عنبری برگ گاوزبان گل گاوزبان هر واحد چهار تولہ بادرنجبویه
نیم پاؤ گلاب عرق بید مشک هر یک نیم آثار مشک عنبر اشهب ورق نقره هر یک ۳ ماشه
قند سفید یک آثار بطریق مسطور تیار سازند خمیره بنفشه گل بنفشه مصفی یک رطل
و سه رطل قند سفید کوفته بیخته را باهم کف مال کنند و در وقت مالیدن قدری گلاب
بران پاشند تا نیکو مخلوط شود پس چهل روز در آفتاب گذارند و هر روز کف مال کرده باشند
پس نگاه دارند شربت تا دو درم خمیره صندل برادهٔ صندل ۲۰ مثقال نیم آثار گلاب
تر کرده یک شب نگاه دارند پس از ان بجوشانند و شیرهٔ آن بگیرند و با یکمن قند
خمیره سازند خمیرهٔ خشخاش کوکنار کلان با تخم صد عدد نیکوب سازند و با ده من
آب باران [illegible] نیم من قند سفید انداخته بقوام آرند و اگر قوام قریب آید
شربت گفته شود دوای که برای [illegible] تیار کردن گوشت بعد از انکه اخراج بادویه دیگر
کرده باشند مفید است صفت پوست بیضه مرغ خرمهره زرد مساوی گرفته
هر دو را سوخته در گوش دمند دوای که رعاف بند کند صفت پوست هلیله زرد

گل عصفر انار خام برابر سوده بآب سعوط کنند دوائیکه برای سرفه معمول و مجرب مولف
صفت رب السوس سه ماشه حب الآس کاکراسنگی مساوی الوزن گرفته در کوزه گلی
انداخته سرش محکم بسته شب در تنور نگاه دارند صبح برآورده سائیده تیار کنند وقت حاجت
قدری ازان در برگ تنبول داشته بخورند دیاقوذا منع نزلات کند و سرفه خشک را مفید
صفت خشخاش سفید با پوست بست عدد و تخم خطمی کتیرا صمغ عربی تخم خبازی بهیدانه شیرین
از هر یک پنج درم اصل السوس بیست درم بزرقطونا ده درم مجموع را در شش رطل آب باران
تا دو شبانه روز بخیسانند پس بآتش نرم بپزند تا نصف شود و چون آب به نیمه آید صاف کرده
یکمن قند را اضافه ساخته بقوام آرند دوا المسک حلو حار نافع است از برای
خفقان و فالج و لقوه و کزاز مقوی قلب است و معده را از رطوبت پاک سازد صفت
زرنباد درونج مروارید ناسفته کهربا بسد از هر یک ده درم ابریشم مقرض شش درم
بهمن سرخ بهمن سفید سنبل الطیب سازج قرنفل قاقله از هر یک پنج درم اشنه
دار فلفل زنجبیل از هر یک چهار درم مشک سه درم عسل نگین همه ادویه را کوفته بیخته
بعسل مصفی بسرشند دستور تیار سازند شربت نیم مثقال دوا المسک حامض
مقوی اعضای رئیسه و قوی صفت مروارید ناسفته نیم درم گل گاؤزبان گلسرخ
طباشیر سفید کشنیز خشک مقشر کهربا شمعی بسد محرق از هر یک یک درم مشک دو دانگ
نبات سفید آب سیب ترش از هر یک بقدر ضرورت صاحب میزان الطبائع گفته
که مزاج این دوا مائل ببرودت در درجه دوم خشک است و ترکیب احراق بسد آنست
که آنرا بقدر باقلا ریزه ریزه کرده در کوزه گذاشته گل حکمت نموده یک شب در تنور نهاده
برآرند و احراق مرجان و کهربا وغیره هم برین منوال است دوا المسک معتدل
کافور نیم دانگ عنبر اشهب ربع دانگ مشک نیم درم ورق نقره زعفران هر یک یکدرم
دارچینی یکمثقال تخم کاهو یک نیم درم بسد ابریشم مقرض هر یک دو درم مروارید ناسفته
گل گاؤزبان گیلانی نشاسته تخم خرفه صندل سفید هر یک دو نیم درم آمله
زرشک با گلاب خیسانده گرفته هر یک شش درم عسل برابر اجزا نبات سفید دو چند
عسل مشک گلاب عرق گاؤزبان هر یک ۵ ۷ مثقال بطریق معروف تیار سازند
دوا الکرکم [illegible] امراض جگر و سپرز را نافع و گرده و مثانه را قوت دهد و استسقائی را که سبب

ورم جگر و سپرز بود نفع دہد صفت زعفران سلیخہ سنبل الطیب ہریک دو درم تفاح اذخر
قسط دارچینی ہریک یک درم کوفتہ بیختہ یک شبانہ روز در شراب انگوری تر کردہ
روز دیگر بعسل معجون سازند شربت یک مثقال و بیماری الوردی را ہم استسقا را بسیار
نافع ہست صفت سنبل الطیب مصطگی زعفران طباشیر دارچینی اذخر اسارون
قسط شیرین غافث تخم کشوث فوہ لک تخم کاسنی تخم کرفس زراوند طویل حب بلسان
عود قرنفل ہیل از ہریک یکدرم گل سرخ مساوی الوزان ادویہ بعسل سہ وزن ادویہ مقدور
تیار کنند شربت از یکدرم تا دو درم دوا از جہت اسہال و پیچش کہ ہیچ دوا از تر شدہ یا
سرد و نا بند صفت ہلیلہ اجوائن زیرہ سفید ہریک ہشت درم جدا جدا بریان کنند
و کوفتہ بیختہ ہر روز پنج درم با ماست بخورند دوا از جہت پیچش کہ با خون بود صفت
ہلیلہ سیاہ زنگی بروغن چرب کردہ در ظرف آہنی بریان کنند تا منتفخ شود پس
کوفتہ بیختہ باہم چندان شکر سفید آمیزند دو ماشہ ازان با آب سرد یا ہمچند
فذا برنج و ماست سازند دوا از کرم بیفگند صفت برگ نیب باؤبڑنگ کمیلہ ہریک
دو درم کوفتہ بیختہ بعسل آمیختہ بلیسند دوا برای بواسیر خونی پوست بیضہ مرغ سوختہ
سندروس شطلج ہندی از ہریک پنج ماشہ نوسادر پنج گوفتہ بیختہ مثل فندق
حب سازند شربت مطابق سن و مزاج دوا از تقویت باہ کند صفت پارچہ باریک را
کہ باریک باشد ہفت مرتبہ در شیر آک تر ساختہ خشک کنند و ہفت مرتبہ در شیر تھوہر
کنارہ دار تر کردہ خشک کنند بعد چہل روز در درخت جامن کاواک کردہ پارچہ مذکورہ را
دران دفن کنند پس برآوردہ بقدر حاجت پارہ کردہ در روغن گاؤ تر نمودہ
حشفہ را گذاشتہ بر قضیب بندند دوا برای قوت باہ کہ اکثر تجربہ رسیدہ
صفت خرما خشک یکصد عدد شنگرف زعفران جوز بوا قرنفل تخم کونچ مصطگی
عاقرقرحا شونیز تال مکھانہ بذر البنج پستہ مغز پستہ مغز بادام ہریک چہار دہ ماشہ
شیر گاؤ دو نیم آثار پس در شیر گاؤ خرما را شب تر نمایند صبح جوشانیدہ خستہ خرما
دور کردہ ادویہ کوفتہ بیختہ اندرون خرما پر کنند و بالاے آنہا رشتہ خام پیچیدہ
باز در رشتہ دوم خرما ہا را مثل ہار منسلک ساختہ ہار را در دیگچی کہ دران شیر
انداختہ باشند بیاویزند و بجوشانند کہ بخار شیر تا بار خرما رسیدہ باشد

پس چون شیر خشک شود خرما را برآوردہ در روغن زرد چہل تولہ بریان کردہ در شہد خالص
دہ تولہ اندازند و ہر روز یک خرما بخورند و بالایش شیر گاو بنوشند دوای دیگر بیضہ مرغ سیاہ
یک عدد در روغن زرد یک بیضہ پر آب پیاز سرخ یک بیضہ پر شہد خالص یک بیضہ پر آب
زردک یک بیضہ پر ہر پنج جز را آمیختہ نیم گرم کردہ بخورند تا چہل روز از جماع
و ترشی و حجرات پرہیز ند غذا قلیہ بخورند و باقلا دوای جہت امساک زعفران
یک ماشہ مشک خالص یک سرخ جوز بوا دو ماشہ جاوتری دو ماشہ عاقرقرحا یک ماشہ
تخم دھتورہ سہ ماشہ طباشیر سفید [illegible] ماشہ قرنفل دو ماشہ افیون مقطر ۱۱ ماشہ ہمہ ادویہ را
کوفتہ بیختہ افیون مقطر داخل کردہ حبہا بمقدار نخود بندند و چہار گھڑی قبل از مباشرت
بخورند دوای کہ استحاضہ را مفید است صفت تال کھانہ خرما رسوت ہمہ مساوی الوزن
گرفتہ کوفتہ بیختہ نبات ہموزن آمیختہ ہر سحر چہار ماشہ تا شش ماشہ با آب سرد بخورند
دواے برای تپ [illegible] صفت برگ دھتورہ سیاہ برگ پان فلفل سیاہ ہر یک نیم عدد
باریک ساختہ بقدر فلفل حب بندند یک حب صبح و یک شام با آب گرم بدہند
دوای براے خارش [illegible] گندھک آملہ سار شش ماشہ پارہ سہ ماشہ
نیلہ تھوتھہ یک نیم ماشہ فلفل سیاہ یک ماشہ روغن کنجد چہار دام ہمہ ادویہ را در ظرف آہن
از دستہ آہن خوب مخلوط کردہ بکار برند ایضاً دیگر رال مردار سنگ کمیلہ
نیلہ تھوتھہ روغن تلخ ہمہ را آمیختہ در آبے کہ برگ نیب جوشانیدہ باشند یازدہ بار
شستہ بکار برند روغن بادام تلخ گرم و خشک در دوم است جہت صداع بارد
و درد گوش نافع صفت مغز بادام تلخ را مقشر کردہ بکوبند و اندکی نبات آمیختہ
در طبق مسی کردہ بر آتش انگشت گذارند و اندکے آب پاشیدہ گرم کردہ بدست بیفشارند
و ظرف را کج دارند تا روغن جدا شدہ ظرف پائین جمع شود و ہمین طریق استخراج
روغن بادام ولیتہ است و طریق دیگر آنکہ مغز بادام مقشر کنند و آبی کہ در آن سبوس گندم
تر کردہ باشند بر وے پاشند و آن را بقوت تمام بیفشارند تا روغن جمع آید پس
بر آتش روغن مذکور را بگذارند تا آبی کہ در وے مخلوط شدہ بسوزد روغن حو اصل
حواصل از پر و امعا پاک کردہ یک عدد در روغن کنجد با آتش ملائم بجوشانند
تا خوب بریان شود روغن را صاف کردہ در شیشہ نگاہ دارند و اوے الفت

کہ گوشت آنرا قیمہ کردہ و استخوان را کوفتہ بیندازند و اگر خواہند باین طریق
طیار کنند کہ سنبل الطیب بسباسہ سورنجان بوزیدان خولنجان زرنباد جوزبوا
ورآوند طویل بیخ سنے زیرہ عود صلیب دارچینی از ہر یک دو ماشہ قسط بحری قرنفل
از ہر یک سہ ماشہ زعفران نیم ماشہ خفاش زندہ دہ عدد افزایند و جملہ ادویہ را
مع خفاش وحدہ اصل در دیگ مسی قلعی دار کردہ روغن زیتون بران اندازند
و گلاب نیم من آب دو من بر سرش بریزند و آتش زیر آن کنند و روغن کہ بالا آید بگیرند
روغن برای سبل نافع صفت صابون گجراتی کہنہ چہار دام نمک لاہوری یکدام
پارچہ سوختہ قدری در روغن سرشف دو پہر حل کردہ در چشم کشند روغن بیدانجیر
مسہل بلغم و اعصاب را از رطوبات پاک کند صفت بیدانجیر پاک و بریان کردہ را
درآب بجوشانند و کف بگیرند تا کف گرفتہ شود و آب زرد بماند پس کفہا را بجوشانند
کہ روغن صاف برآید روغن برای سعفہ و دیگر قروح مفید صفت کمیلہ نیم پاؤ در روغن کنجد
نیم آثار بسوزند تا کمیلہ سوختہ شود و روغن را صاف کردہ بکار برند روغن معمولہ برای
اوجاع مفاصل صفت برگ تمباکو ہفت تولہ زنجبیل گل بابونہ ہر یک یک تولہ
برگ کنیر سفید بست عدد شب درآب گرم تر دارند صبح روغن کنجد یک پاؤ اضافہ کردہ
طیار کنند و نسخہ روغن تمباکو معمولہ کہ در معالجات تحریر یافت دران نسخہ و درین نسخہ فرق است
روغن زرد برای ضربہ و سقطہ صفت دیودار زرد چوب اصل السوس دو [illegible] ہر یک دو تولہ
درآب شیرین یک صد و بست تولہ تر دارند صباح روغن کنجد چہل تولہ اضافہ کردہ بجوشانند
تا روغن بماند پس دم الاخوین دو ماشہ سائیدہ پاشیدہ نگاہدارند سنون برای تقویت
اسنان صفت مصطگی مازو مایین خرد و کلان ہیرا کسیس پوست ہلیلہ کلان پھٹکری بریان
نیلا تھوتھہ بریان پوست مولسری خشک کوفتہ بیختہ سنون ساختہ وقت شب بالند و سرنگون دارند
کہ آب از دہن برود سنون مسکن وجع دندان و مقوی آن صفت مصطگی کسیس تخم [illegible]
زنجبیل بریان سنگجراحت بریان سہاگہ بریان [illegible] ہر یک یکدام فلفل کشنیز بریان کتھہ
سفید زیرہ بریان ہر یک دو دام ناگرموتھہ چہار دام ادویہ کوفتہ بیختہ بر دندان مالند و باب
غرغرہ نمایند بالائش بیڑہ پان خورند ایضاً سنون اصل السوس عاقرقرحا
ہر یک یک جز و شب گلنار مازو ہر یک دو جز کوفتہ بیختہ سنون سازند ایضاً سنون

جہت درد دندان صفت مرچ سیاہ بریان یکتولہ پھٹکری بریان یک تولہ نیلا تھوتھہ بریان
سہ ماشہ مغز تخم کرنجوہ بریان چہار عدد گل تمباکو یک عدد کوفتہ بیختہ سنون سازند
سفوف کہ کرام اشتہا حاکم اکسیر دارد صفت کہار نیچکلنی کہار مولی کہار برگ پودینہ
کہار برگ کتائی جملہ کہار را جدا جدا نمک برآوردہ در ظرف نانخواہ کہ برابر مجموع باشد
بسایند تا یک پاس پس نگہدارند شربت از نیم ماشہ تا دو ماشہ و ترکیب برآوردن کہار انست
کہ ادویہ مذکورہ را سوختہ خاکستر کنند پس در آب مخلوط کردہ مثل ریتی بچکانند بعد چکیدہ را
جوش دہند تا آب خشک کنند و نمک کہ حاصل شود بکار برند ایضاً سفوف ہاضم
نوشادر نیم آثار فلفل سیاہ یک پاؤ دانہ الایچی کلان سہ دام کوفتہ بیختہ در عرق لیموی کاغذی
بپزند بعد خشک شدن عرق نمک سیاہ پاؤ آثار سائیدہ آمیختہ سفوف سازند سفوف
برائے جریان منی گل ببول پوست ببول صمغ ببول پھلی ببول برگ ببول ہمہ را
خشک کردہ کوفتہ بیختہ ہموزن قند آمیختہ سفوف سازند و بکار برند خوراک شش ماشہ
سفوف قلعی کشتہ برای جریان و سوزاک مفید صفت ست گلو ست سلاجیت
دانہ الایچی خرد پاکھان بید اصل السوس تال مکھانہ قلعی کشتہ طباشیر ہر یک یک دام
نبات سفید برابر ادویہ کوفتہ بیختہ سفوف سازند شربت از نہ ماشہ تا یک تولہ سفوف
کہ ہمراہ شیر شتر برائے استسقا بروز ہشتم استعمال کردہ میشود صفت عصارہ غافث
گل صبح غاریقون تربد سفید ہر یک یک ماشہ ریوند چینی سنا مکی ہلیلہ کابلی ہر یک
دو ماشہ کوفتہ بیختہ سفوف سازند حبہ یک شربت سکنجبین سادہ مدر بول
دافع تشنگی تپہائے حارہ را نافع صفت قند سفید یک من در دیگ کنند و یک
چہار یک آن سرکہ صاف بر سر آن ریزند و بپزند و بقوام آوردہ یک اوقیہ گلاب
بران ریختہ فرود گیرند شربت افسنتین برای مالیخولیا مراقی و ضعف معدہ بارد
و سوار القنیہ صفت سنبل الطیب دو درم تربد سفید غاریقون از ہر یک چہار درم
افسنتین رومی دہ درم گل صبح بست درم با قند بقوام آرند شربت
اسطوخودوس اسطوخودوس دہ درم بسفائج فستقی گاؤزبان بادرنجبویہ ہر یک
پنج درم ہمہ را در یک رطل آب بجوشانند تا بنصف رسد لیشا طرز و بقوام آرند
شربت تا یک اوقیہ شربت حب الآس بکوبند و بجوشانند

تا مهرا شود و بپالایند و هر دو جزو آنرا ده جزو قند سفید اضافه کنند و بقوام آرند
و اگر قدرے طباشیر سفید سوده اضافه کنند بهتر بود شربت زوفا خشک سرفه را
نافع صفت زوفای یابس از چوب پاک کرده نیم رطل در آب بسیار گرم یک شبانه روز
تر دارند و بپزند و صاف کنند و قند یا شکر سفید چهار رطل عسل یک رطل آمیخته
بقوام آرند شربت عناب برای سرفه و درد سینه و حلق و غلبه خون صفت
عناب ولایتی یک رطل بجوشانند و با دو رطل قند بقوام آرند شربت
انجبار مقوی قوت ماسکه و حابس خون صفت چوب انجبار مع پوست بیخ آن
ده دام نیم‌کوب کرده یک شبانه روز در آب گرم تر دارند پس جوشانیده صاف کرده
بیک رطل شکر سفید بقوام آرند شربت فریادرس برای سرفه و نزله نافع
صفت گاوزبان صندل سفید پرسیاوشان عود صلیب هر یک ده توله
اصل السوس رازیانه تخم خطمی گل سرخ از هر یک یک توله مویز منقی بیست و پنج عدد
خشخاش ده توله پوست کوکنار پنج عدد قند سفید یک آثار بدستور تیار سازند
شربت انارین منفع سرفه و فواق را باز دارد و معده را قوت دهد
صفت انار ترش و شیرین مع شحم باهم بکوبند و آب آنرا بگیرند پس
در آب مذکور دو آثار یک آثار قند سفید و آب نعناع سبز یک اوقیه اضافه کرده
بقوام آرند شربت انار شیرین جگر و دل را قوت دهد و تشنگی نشاند صفت
آب انار شیرین مروق بگیرند و بجوشانند تا بنیمه آید پس برای یکسیر آن یکسیر قند
اضافه کرده بقوام آرند و اگر شربت انار ترش سازند طریقش همین نمط است
لیکن قند از آب دو چند باید شربت توت آب توت سیاه دو رطل بجوشانند
تا نصف رسد با نیم رطل شکر سفید بقوام آرند شربت انگور بگیرند انگور شیرین را آب
شیره آن بگیرند و بجوشانند تا ثلث بماند برابر شیره خام قند سفید آمیخته کف بر داشته
بقوام آرند شربت انگور ترش بگیرند انگور ترش خام و در آب جوش خفیف داده
شب در شبنم نگاه دارند صباح مالیده آب آن بفشارند و صاف کرده با دو چند
یا سه چند قند سفید بقوام آرند شربت گاوزبان مقوی دل و دافع خفقان صفت
آب گاوزبان تازه یکمن گرفته با یکمن قند بجوشانند و کف برداشته بقوام آرند

پس بست مثقال گلاب بران ریزند و فرود گیرند شربت ورد مکرر برگ گل سرخ ده نیم رطل گرفته
در دوازده رطل آب شیرین بجوشانند چون دو رطل آب بسوزد بپالایند و باز گل تازه
ده رطل دیگر در وی افگنده بجوشانند که یکنیم رطل آب بسوزد و پس بپالایند و باز گل تازه دیگر
یک و نیم رطل دران افگنند و بجوشانند که باز یک نیم رطل آب بسوزد و پس بپالایند
و باز گل تازه یک رطل آمیزند و طبخ دهند که یک نیم رطل آب بسوزد و باز بپالایند و نیم رطل
گل تازه دران انداخته مطبوخ نمایند که یک نیم رطل آب بسوزد و چهار رطل آب بماند
پس قند سفید شش رطل انداخته بقوام آرند شربت چار اوقیه با شش درم آب [illegible]
و اگر سکنجبین ده درم ممزوج کنند در تقطیع صفرا و بلغم نافع تر آید و خاصه شربت ورد [illegible]
که هر چند بیمار او آب سرد نوشد خوب عمل مسکنت تاک و کر معاره باشد و اگر طبع کسی عارضی بود
برای آن قدری سقمونیا مشوی نیز داخل نمایند و بجهت مبرودین بجای قند عسل کنند
و طریق مشوی کردن سقمونیا آنست که محموده انطاکی را در بهی یا سیب یا در تخم مرغ انداخته
بخمیر گرفته در آتش نهند که خمیر پخته گردد و پس برآورده بکار برند شربت دینار جهت اشده جگر
و ناسوریقا نافع و دافع یرقان و حصبه و جدری و ماء ربول الکن طبع صفت ریوند چینی
چهار مثقال تخم کشوث پنج درم گل سرخ پاک کرده پانزده درم تخم کاسنی نیمکوفته بست مثقال
پوست بیخ کاسنی سه درم ریوند را نیمکوب کرده در خریطه بسته همراه دیگر ادویه در آب
بخیسانند و قند سفید دو رطل آمیخته بقوام آرند و یک مثقال ریوند چینی دیگر باریک
ساخته بران پاشند و حل کرده فرود آرند شربت بزوری از ده درم تا پانزده درم
شربت بزوری معتدل تخم کاسنی تخم خیارین تخم خربزه هر یک یک مثقال و ربع آن
بیخ کاسنی دو و نیم مثقال بیخ بادیان یک و ربع مثقال قند سفید دوازده مثقال بطریق
معروف سازند شربت بزوری حار پوست بیخ کاسنی سی درم تخم کاسنی پوست بیخ بادیان
از هر یک بست درم بادیان تخم کرفس پوست بیخ کرفس از هر یک ده درم تخم کشوث پنجدرم قند سفید
یکمن و نیم بطور معروف تیار سازند شربت بزوری بارد تخم کاسنی تخم خربزه تخم خیارین هر یک
پنجدرم پوست بیخ کاسنی ده درم جمله را نیمکوب کرده جوش دهند در چهارصد مثقال
آب تا به نیمه آید صاف کنند و با سه صد مثقال قند سفید بقوام آرند شربت [illegible]
جهت قرحه مثانه و سوزاک صفت انیسون تخم کرفس هر یک دو درم پرسیاوشان

بنفشہ گاؤزبان ہر یک پنجدرم خارخسک ہفت درم کالنج دہ درم تخم خیارین ہر یک سہ درم
قند نیم سیر بطریق معروف شربت سازند شربت نیلوفر گل نیلوفر یک اوقیہ آب بجوشانند
وقند سفید سہ چند اضافہ کردہ بقوام آرند شربت سنا مسہل اخلاط ثلثہ صفت
تخم کاسنی نیمکوفتہ چہار درم گلسرخ گل گاؤزبان گل بنفشہ گل نیلوفر ہر یک پنج درم
تخم خیارین نیمکوفتہ شش درم سنا مکی مصفے بست درم آلو بخارا پانزدہ عدد عناب سی دانہ
سپستان شش دانہ ترنجبین خراسانی مصفے یک نیم رطل بطریق معروف شربت سازند
واگر عوض ترنجبین قند کنند روا ست وکسی کہ مبتلا بنفث الدم باشد اگر ترنجبین ہم ہند
زیراکہ ترنجبین بالخاصیت مدر دم است ضماد برای ضرب وسقطہ از کیا منی جناب حکیم
محمد وصل خانصاحب مرحوم صفت ہالون ہاری بھوکر مول تیغ خراسانی لودھ پتھانی
متساوی الوزن گرفتہ کوفتہ بیختہ در قند سیاہ دو چند آمیختہ در آب پختہ ضماد کنند
ضماد قرحہ آتشک خرمہرہ زرد سوختہ چہار عدد نیلا تھوتھہ بریان بوزن خرمہرہ
کتھہ پاپڑیہ مردار سنگ پارچہ حیض سوختہ ہر یک چہار ماشہ ہمہ را سائیدہ در روغن زرد
کہ آنرا بستہ وبکمتیہ در آب شیرین شستہ باشند مخلوط نمودہ ضماد نمایند طلا برای
قوت باہ خراطین خشک بیر بہوٹی لبسا ستہ ہر یک یکدام کیکڑا یک عدد پوست بیخ
کنیر سفید پاؤ آثار شیر مادہ گاؤ ہفت آثار ادویہ راجوکوب نمودہ سرطان را پارچہ کردہ
در شیر انداختہ شیر را خوب جوشانیدہ جغرات بندند وروغن بر آوردہ نگاہدارند عند الضرورت
بکار برند طلاء دیگر سنکھیا دو تولہ شورہ قلمی چھٹانک روغن کنجد پاؤ آثار در ظرف آہنی
نہادہ بسوزانند تا روغن فانی شود سنکھیا را بر آوردہ در پیالہ چینی در شبنم نگاہدارند کہ روغن شود
پس بکار برند طلاء دیگر سنبل سفید سنبل سیاہ سنبل سرخ سنبل زرد بیر بہوٹی ہر یک یکتولہ
خس سہ دام عاقرقرحا ریحی شش ماشہ راجوکوب کردہ روغن کشند عرق پان جہت
درد معدہ وقولنج وغیرہ اوجاع کہ از باد باشد صفت گلسرخ گاؤزبان پودینہ برگ تنبول
از ہر یک پاؤ آثار نانخواہ سعتر دارچینی قرنفل خولنجان زنجبیل الایچی خرد ہر یک نیم پاؤ
وگلاب چہار شیشہ بید خشک دو شیشہ آب باران دو شیشہ شب ادویہ را تر کردہ
صباح ہفت ہشت آثار عرق بکشند عرق پان دیگر مقوی باہ ورنگ رخسار را
سرخ کند صفت پان یکصد وبست درم دارچینی قسم اول سی درم بہمن سفید بست درم

دانه هیل جوز بوا توددی هر یک دو از ده درم آب باران بست آثار ده آثار عرق بکشند
قرص کاکنج برائے قرحه مجاری بول صفت مغز تخم خیارین تخم کاکنج مغز بادام
مقشر رب السوس نشاسته صمغ عربی دم الاخوین کتیرا کندر تخم کرفس هر یک ده درم
افیون یک درم بآب اقراص سازند شربت از یک درم تا یک مثقال قرص غافث
برای حمیات مرکبه و لثقه نافع و در مزاج کبد راسود مند صفت عصارهٔ غافث سی درم
گل سرخ شصت درم طباشیر سفید چهل درم کوفته بیخته بدستور اقراص سازند شربت دو درم
قرص طباشیر جهت حمیات حاده و محرقه و تسکین عطش صفت زرشک طباشیر سفید گل سرخ
از هر یک یک نیم درم تخم خیار مقشر تخم کاسنی تخم کاهو تخم خرفه صندل سفید از هر یک نصف درم
کافور نصف دانگ جمیع را کوفته بیخته بلعاب اسبغول سرشته اقراص سازند قرص طباشیر کافوری
تپ دق را نافع صفت طباشیر گل سرخ صندل سفید مغز تخم خیارین تخم کاسنی تخم کاهو تخم خرفه
از هر یک یک مثقال کافور یک دانگ کوفته بیخته بلعاب اسبغول اقراص سازند فائده پوشیده نماند
که قبل از سه هفته استعمال اقراص در حمیات نسازند چنانچه صاحب شفاء الاسقام نوشته و لا
تقرب الاقراص فی شیٔ من الحمیات العفنیة حتی یبلغ المرض عشرین یوما و بدانند که حمی محرقه
و غب خالص و مطبقه ازین حکم مستثنی باشند و قرص طباشیر و قرص کافوری و مثال آنها چنین تپها که
بقلیل المدت زائل میشوند مید هند لیس شرب آنها در ابتداء از غب و غیره مجوز است لیکن
اگر اینجا انتظار نضج ماده کنند و بعد استفراغ دهند احوط است چنانچه صاحب ذخیره گوید
و نهی که در باب حمیات اندر دادن اقراص مسطور شده باعتبار آنست که صور قرصیه را
اثری نیست بلکه باعتبار اجزاء او ست که کارش ادرار و تحلیل قوی نیست یا تبرید شاید و استعمال
چنین چیزها تا که نضج در ماده راه نیابد و تنقیه کرده نشود نفع نمید هد بلکه ضرر دارد پس سفوف
و جز آن هر چه مرکب ازین اجزا باشد وی نیز منهی عنه است تا مضی مدت مذکوره فافهم
کحل الجواهر بصر را تقویت دهد و تیز گرداند صفت سرمهٔ اصفهانی هفت درم مار قشیشا
چهار درم اقلیمیا طلا دوازده درم مروارید ناسفته سه درم زعفران نیم درم سادج هندی دو درم
صلایه کرده در چشم کشند کحل برای حول معمول این دو دمان صفت دخان سندروس
با قدری مشک و عنبر آمیخته در چشم کشند و طریق گرفتن دخان سندروس آنست که سندروس را
سائیده بر خرقه پراگنده نموده فتیله ساخته بار دغن گل یا روغن کنجد در چشم کشند و بالای آن

ظرف نحاسی بدارند تا دخان جمع آید بکار برند و دخان کنند جهت ابتداء نزول
نیز معمول این دود ما نشست کحل برای دفع ظلمت بصر و خیالات و ابتداء نزول الماء
معمول مؤلف صفت سرمه شش درم خسته خرما سوخته یک درم سافج نیم درم نشاسته
دو درم صلایه کرده در چشم کشند کحل برای دفع گل چشم صفت گل کنجد چهار صد عدد
گلی گل جلیپا چهار صد عدد فلفل گرد چهار صد عدد شب یمانی بریان دو دام پخته خوب
باریک کحل نموده در چشم کشند دیگر چشمک رسوت هر یک دو ماشه افیون یک سرخ در ظرف گلی
در آب خوب مخلوط نموده در چشم کشند دیگر چشم نیز طلا سازند و چشم را بر سبزه باشند که آب برود
لخلخه عطر صندل گلاب سرکه انگوری یا روغن گل آب کشنیز سبز آب کاهو سبز و اگر تبرید
زیاده مطلوب بود قدری کافور اضافه کرده بدستور معروف تعمل آرند معجون برای صرع
صفت زنجبیل دار فلفل عاقرقرحا حج ترکی قسط شونیز از هر یک ده درم خطیانا زرآوند
ورق سداب جند بیدستر شیطرج خردل عسل بلادر از هر یک پنج درم روغن جوز لبت درم
عسل مصفی دو چند ادویه بدستور تیار سازند شربت از یک مثقال تا دو مثقال و طریق
استخراج عسل بلادر آنست که سر بلادر را قطع نمایند و با دست پناه بسیار گرم بفشارند که عسل از آن
جدا شود معجون کلکلانج بارد مازریون مدبر غاریقون پوست هلیله زرد از هر یک پنج درم
عصاره افسنتین سه درم بیخ سوسن گل سرخ تخم کاسنی مغز تخم خربزه رب السوس از هر یک دو درم
ترنجبین فلوس خیارشنبر فانید سنجری از هر یک پانزده درم ترنجبین و فلوس خیارشنبر را
صاف کرده با فانید بقوام آورده دار و هاے دیگر کوفته بیخته بسرشند شربت از دو درم
تا چهار درم معجون کالکلانج حار مازریون مدبر غاریقون پوست هلیله زرد سکبینج از هر یک
پنج درم ایرسا سه درم ریوند چینی عصاره غافث سنبل الطیب انیسون از هر یک دو درم
کوفته بیخته بعسل معجون سازند شربت از سه درم تا چهار درم و طریق مدبر کردن مازریون
مثل کون است که در سرکه تعدیک شبانه روز تر کنند باز خشک نموده بروغن بادام چرب کرده
بکار برند معجون فلاسفه اشتها آرد و بلغم را دفع کند و نسیان و سلسل البول در شیب
و درد گرده و درد جاع مفاصل را نافع و منی بیفزاید و باه برانگیزاند و دندان را سخت نماید
و رنگ را نیکو گرداند و پیران را موافق صفت زنجبیل فلفل دار فلفل دارچینی آمله مقشر
پوست هلیله شیطرج هندی زرآوند مدحرج خصیة الثعلب مغز چلغوزه بیخ بابونه بالچهڑ

از هر یک دو درم تخم بالنگو پنج درم مویز منقی دو درم عسل مصفی دو وزن یا سه وزن ادویه
بدستور متعارف معجون سازند معجون سپاری پاک سپاری پاؤ آثار خرما نیم پاؤ چهیت
نیم پاؤ در ده آثار شیر گاو بجوشانند هرگاه مهرا شود و مثل کهوه گردد همه را خوب سائیده
نگاهدارند و گوند برشته پاؤ آثار آرد مونگ نیم پاؤ نشاسته برشته پاؤ آثار مغز بادام برشته
نیم آثار علحده نگاهدارند و قند سفید سه آثار و روغن زرد یک آثار را قوام نمایند و نشاسته
و آرد مونگ را دران بریان کنند و مغز بادام و گوند بیامیزند و بعد ازان این ادویه
گوکهرو نیم آثار ثعلب مصری دارچینی قرنفل الایچی خرد زنجبیل از هر یک چهار درم جوز بوا ماسه
هر یک یک تولہ چهنیا گوند پاؤ آثار گل لپته گل سپاری یک یک ام ناجبیل پاؤ آثار چهال کچنال چهال
کیکر چهال سنگها هولی چهال مولسری از هر یک شش ماشه کوفته بیخته همراه کهوه مذکور بیامیزند
و زعفران چهار تولہ مشک شش ماشه سائیده تیار سازند خوراک دو دام صبح و دو دام شام
مربی هلیله مقوی معده و دماغ و جگر و طبع نرم کنند و بواسیر را نافع و گفته اند که اگر این مربا تمام سال بخورند
از عفونات پرهیز نمودند موی سیاه سفید نشود و آنچه از هلیله سبز و تر ساخته باشند نفعش زیاده از هلیله خشک سازند
غالب بود و طریق ساختن این است که صد عدد هلیله بزرگ بگیرند تر بود یا خشک و در ظرف سنگین نهند
و آب آنقدر اندازند که آنرا بپوشد و خاکستر پاک پنجاه درم بران پاشند و ده روز بگذارند و در هر سه روز
آب و خاکستر تغیر دهند پس هلیله بیرون آرند و نرم بشویند تا پوست جدا نشود و بعده در دیگ نهند
و آنقدر آب که بپوشد اندازند و یک کف چوب مقشر نیز ضم نمایند و بپزند تا که جوش پخته میشوند پس
بیرون آرند و دیگر بار بشویند و بپارچه نشف کنند بنوعیکه پوست بحال ماند و جدا نگردد پس
هر هلیله را بالکه مختلفه بکوچه بزنند پس در ظرف نهند و عسل صاف بران اندازند آنقدر که او را بپوشد
و بیست روز بگذارند و بهر هفته عسل را تغیر دهند و هرگاه تغیر دهند هلیله را چند جوش خفیف باید داد
بعده نشف کرده عسل بقدر مذکور اندازند و بگذارند پس از چهل روز بکار برند و اگر بجای عسل
قند کنند قلیل الحرارت باشد و اهل هند هلیله را بعد نرم شدن در آب آهک می خیسانند برای دفع
عفوصت و بعده طبخ نمیدهند و ترتیب مربی آمله همین نمط است مرهم زرد سپیدوزه پاؤ دام زرد چوب
نیم دام روغن نه دام موم چهار دام بدستور تیار کنند مرهم آهک برای سوختگی از آتش صفت
آهک آب نادیده بگیرند و هفت مرتبه بشویند و خشک کنند و چهار اوقیه ازان با دو اوقیه
موم سفید و سه اوقیه روغن گل علی الرسم مرهم سازند مرهم سیاه هر نوع دمل را پخته گردانند و چرک

دور کرده بسازد صفت روغن کنجد دو نیم دام سفیده یک دام اول سفیده را خوب باریک صلایه کرده
در روغن انداخته در ظرف آهنی بالاے آتش گذارند و آتش را نرم نرم برافروزند و بچوب شیشم یا
بجنبانند و وقتیکه بقوام آید از روی آتش فرود آرند و بکار برند و علامت قوام آنست که چون یک قطره از
بچوب گرفته در آب اندازند بسته گردد یاقوتے مقوی اعضای رئیسه و باه و مزیل توحش و ملال
و دافع مالیخولیا سے مراقی صفت یاقوت رمانی قرص شش مثقال بسد احمر مروارید ناسفته کہربا ہر یک
ہفت مثقال لاجورد مغسول سه و نیم مثقال ورق نقره ورق طلا ہر یک دو نیم مثقال صندل سفید
بگلاب سوده ده مثقال عود غرقی نیم مثقال عنبر اشہب مشک ہر یک دو نیم مثقال گاؤزبان گیلانے
مصطگے خرفه تخم فرنجمشک ہر یک ہفت مثقال ریوند چینی چہار مثقال تخم بادرنجبویه خرفه طباشیر
نارمشک قاقله سنبل الطیب سماق ہر یک سه و نیم مثقال تخم خیار کاہو مغز تخم کدو شیرین ہر یک
ہفت مثقال تخم کاسنی دو مثقال شربت سیب یک آثار آب انار نیم آثار عرق بید مشک گلاب
ہر یک یک شیشه نبات یک آثار شہد سفید پنج آثار بدستور معجون بسازند یاقوتی معتدل
یاقوت دو مثقال لعل بدخشی مروارید ناسفته عنبر اشہب صندلین مصطگے پوست بیرون پسته
دارچینی کشنیز خرفه از ہر یک یک توله مشک شش ماشه تخم خیارین چہار توله ورق طلا ورق نقره
بسباسه خرفه ہر یک دو توله کافور نیم ماشه گلاب چہار شیشه نبات دوازده درم عسل خالص
بیست دام بدستور معروف تیار سازند فائده در ترکیب ماء الہندبا و غیره که باستعمال آنہا اکثر حاجت می افتد
ماء الہندبا تفتیح سده نماید و تپہای دموی و صفراوی نافع و ہرگاه بشربت بزوری و شربت دینار داده
شود نفعش قوی گردد طریق اخذ ماء الہندبا برگ کاسنی سبز بگیرند و بجامه پاک نمایند که از گرد و غبار
صاف گردد چرا که شستن آنہا روا نیست که کاسنی مرکبست از جوہر لطیف قلیل الحرارت و از شستن
زائل میشود پس باید بعد پاک کردن از جامه در صلایه بکوبند و آب آن بیفشارند و در ظرف مسی قلعی دار انداخته
بر آتش خفیف گذارند و کف بردارند و چون آب مذکور با شیر بریده شود فرود آرند و در کرباس دو ته انداخته بپالایند
و با شربت مناسبه بکار برند و ہرگاه حرارت قوی بود آب برگ کاسنی افشرده در پیاله چینی انداخته شب بگذارند که اجزای رقیقه
از اجزای غلیظه تمیز گردد پس رقیق آن را صاف کرده بنوشند و از ہفت توله شروع کنند و تا بیک رطل یا یک توله افزایند و اگر
طبیب مناسب داند زیاده ازین مقدار ہم افزاید بعده یک یک توله بکاہد ماء الہندبا یا البقول که عبارت
از چکیده کاسنی است در حمیات مرکبه که بلغمیت در ان زیاده باشد از آب برگ کاسنی سبز نفع زیاده می بخشد
و طریقش آنست که چہار توله تخم کاسنی گرفته بکوبند و با عرقیات مناسبه تا یک پاس تر نمایند بعده

درصافی کہ چہار طرف آن بچہار چوب بستہ باشد انداختہ ہفت مرتبہ مثل رینی بچکانند بعد ازان
صاف کردہ با شربت و قرص مناسب بدہند و بدانند کہ از ابتدا تا انتہا مقدار تخم کاسنی ہمین قدر است
لیکن گاہے در بعض امر جہکی و زیادتی نمودہ می آید چنانچہ در اطفال از دو سہ تولہ ابتدا میکنند و دادن چکیدہ
تخم کاسنے تا بست دیگے و زلغایت چہل روز برای طبیب است ماء عنب الثعلب جہت حمیات مرکبہ
و اورام نافع و طریقش ہمانست کہ در ہند با سبز گذشت لیکن احتیاط دانند کہ عنب الثعلب سیاہ نبود
کہ آن مورث جنون است ماء شاہترہ مروّق جہت تپہای دموی با شربت عناب وغیرہ و جہت
حمیات سوداوی و جرب با سفوف لاجورد وغیرہ و جہت تفتیح سدد و تصفیہ خون با سکنجبین و شربت بزوری
بدہند و ہرگاہ تلیین منظور باشد ترنجبین و شیرخشت و فلوس خیار شنبر با و ممزوج کنند ماء کرنائین مروّق
جہت اطفاء حرارت و تقویت جگر اثر تمام دارد و اگر با تخم بیخ فشارند سہال صفرا کند و پوشیدہ نماند کہ ایں شیرین
مستحیل بصفرا می شود ماء الطبیخ الہنادی جہت حمی دق و تپہای گرم و حرارت جگر نافع و باید کہ
در ابتدا شروع بمقدار قلیل کنند و ہر روز بیفزایند و اگر حاجت افتد شربت و قرص مناسب با و استعمال کنند
و بدانند کہ بعضے گفتہ اند کہ مستحیل بصفرا مثل آب کدو می شود ماء انگلوی برای حمیات مرکبہ و مزمنہ
کثیر النفع صفت بگیرند گلوی سبز نیمدام تا یکدام و آنرا از کارد ریزہ ریزہ کردہ در ظرف گلی انداختہ
آب خالص بر روی او بریزند و شب زیر آسمان گذارند صبح اندکے افسردہ آب زلال آن گرفتہ
با شربت مناسب بکار برند و پوشیدہ نماند کہ مزاج گلوی مرکب القوی است واللہ اعلم بالصواب

تمت

قطعۂ تاریخ از مؤلف بہ تخرجۂ لفظ بہا کہ ہشت عدد دارد

چو از عنایت و الطاف خالق اکبر	باختتام رسید این کتاب خوش انشا
برائے سال دلم قول بے بہا آورد	فلاح کار کجا و من خراب کجا

قطعۂ تاریخ آغاز کتاب از نتائج افکار عمدۂ روسای روزگار سلالۂ عقلای دہر نا پائدار دبیر عطارد تدبیر جناب دیوان امرناتھ صاحب متخلص باکبر خلف الصدق دیوان دینا ناتھ صاحب سرکباشنی مدار المہام و دیوان کل مہاراج رنجیت سنگھ بہادر سرکباشنی والی لاہور

قطعہ تاریخ اختتام کتاب از نتائج افکار سر آمد فارسی دانان ایران سلطان الشعراء ہندوستان اعنی نجم الدولہ دبیر الملک اسد اللہ خان بہادر نظام جنگ المشہور مرزا نوشہ دہلوی متخلص باسد و غالب

سلیم خان کہ وہ ہے نور چشم واصل خان
تمام دہر مین او سکے مطب کا چرچا ہے
او سے فضائل علم و ہنر کی افزایش
کہ بخشش علم مین اطفال ابجدی او سکے
عجیب نسخہ نادر لکھا ہے اک او سنے
نہین کتاب ہے اک گنج نکات بدیع
محل اوس کتاب کی سال تمام مین جو مجھے
کہا یہ جلد کہ تو اسمین سوچتا کیا ہے
حکیم حاذق و دانا ہے وہ لطیف کلام
کسیکو یاد بھی لقمان کا نہین ہے نام
ہوئی ہے مبدع عالم سے اسقدر انعام
ہزار بار فلاطون کو وے چکے الزام
کہ جسمین حکمت و طب ہی کے ہین مسئلے تمام
نہین کتاب ہے اک معدن جواہر کام
کمال فکر مین دیکھا خرد نے بے آرام
لکھا ہے نسخہ تحفہ ہی ہے سال تمام
۱۲۷۹ھ

خاتمۃ الطبع

الحمد للہ و المنۃ کہ نسخہ تکشیف الحکمۃ تالیف شیخ وقت افلاطون زمان ارسطو فطنت جالینوس دوران حکیم محمد سلیم خان کہ فی الحقیقت در تداوی مرضی و علاج امراض و ازالت علل و شفا رسانی حکم کبریت احمر دارد و حکیم صاحب موصوف نسخ مجربہ خاندان عالی خویش دران افزوده داد جودت ذہن و سلامتی طبع و اصابت رائے و تجویز ادویہ و تشخیص امراض داده تفوق مرتبت و علاے منزلت بر عالمیان نموده بار سوم ماه نومبر ۱۸۸۶ع در مطبع فیض منبع نور حدیقہ کمال گلدستہ ریاض کرم و افضال عالی قدر ستوده خصال مشتری طلعت زہره تمثال منشی نولکشور دام اقبالہ واقع شہر کانپور زیور انطباع پذیر و حسب انتظار مشتاقان گشت فقط